




فصل 1:

آغاز

A man with a beard and glasses, wearing a dark suit and tie, is seated in a library. He is holding an open book and looking down at it. The room is filled with bookshelves, and a large window with red curtains is visible in the background. The lighting is warm, suggesting a lamp or fire. The man's expression is focused and thoughtful.

این داستان در یک کتاب قدیمی
گفته شده است، بیش از هزاران سال پیش.
هر کلمه ای که به شما می‌خواهم بگویم
حقیقت است.

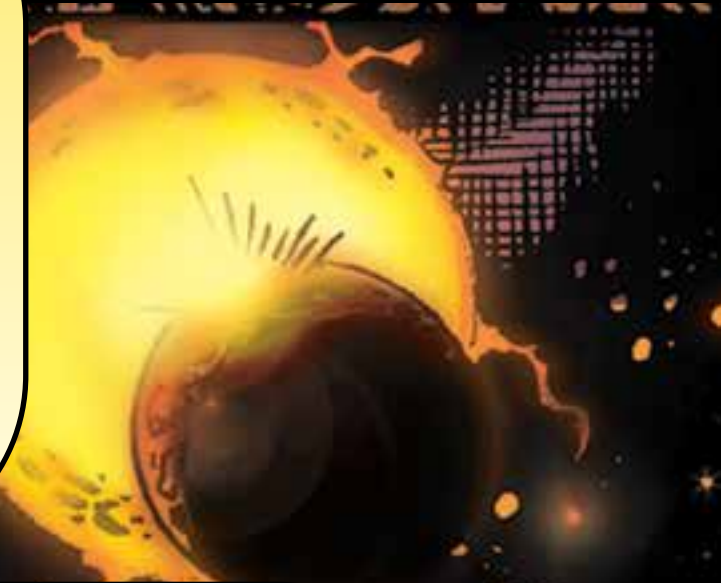
باور بعضی از آنها سخت
خواهد بود. اما حقیقت غالباً
عجیب تر از افسانه است.

در ابتدا قبل از اینکه اولین انسان خلق شود،
قبل از زمین، خورشید، ستارگان، حتی قبل از
خلقت نور و زمان، خدا وجود داشت.



او به تنهایی او از ازل وجود داشت اما او تنها نبود. بر خلاف انسان فانی، خدا به طور همزمان در سه شخصیت واحد وجود داشت. هر شخصیت به صورت مجزا با یکدیگر برابر و ابدی هستند، یکی در ذات، طبیعت، قدرت، عمل و اراده. خداوند با خودش در یک رابطه صمیمانه و هماهنگ در عشق بود.

اما خدا می خواست حیات خودش را با دیگران سهیم کند و دوستان و همراهانی داشته باشد.





کتاب مقدس به ما میگوید خداوند گونه های فراوان مختلفی از فرشتگان را خلقت کرد تا اطراف تخت پادشاهی، او را پرستش کنند. یکی از آنها لوسیفر نام داشت که یک سوم فرشتگان را به سرکشی از خدا تشویق کرد و خدا آنها را از بهشت اخراج کرد و نام لوسیفر به شیطان تغییر کرد.

اما این داستان در مورد آنها نیست.

این داستان خدائی است که با انسان کار می کند

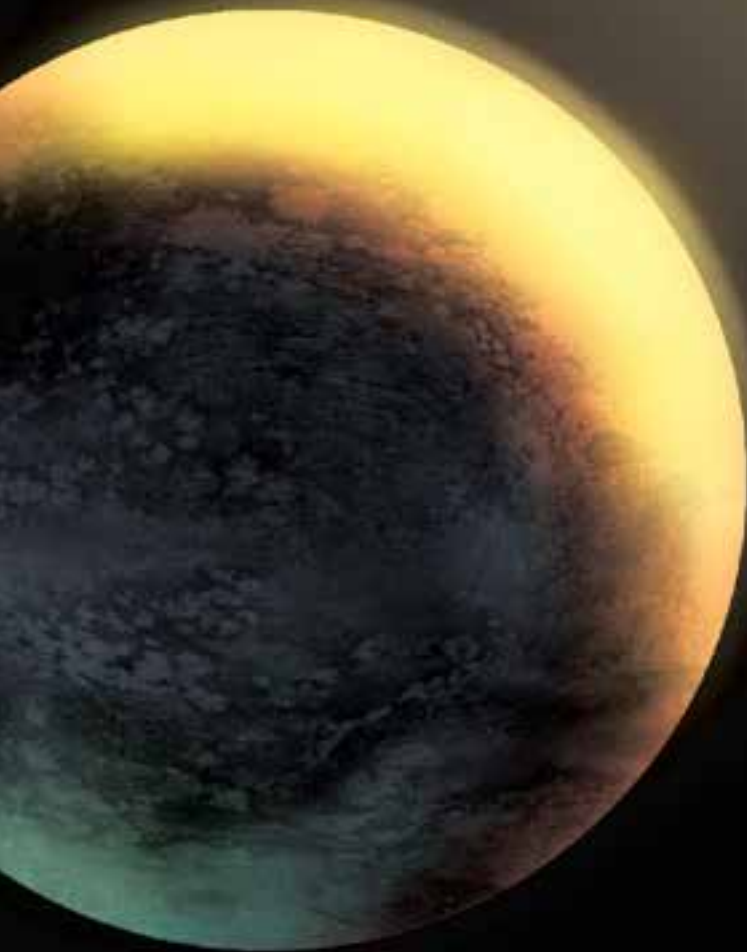
اشعیا 45:18 - برای اطلاعات بیشتر در مورد شیطان به این آبات مراجعه کنید. اشعیا
12:14 الی 14 - حزقیال 13:28 الی 19 - متی 41:25 - لوقا 10:18 - مکاشفه 4:12 و 2:20

در آغاز، هنگامی که خدا آسمانها و زمین را
آفرید، زمین، خالی و بی شکل بود، و روح خدا
روی توده‌های تاریکِ بخار حرکت می‌کرد.



ناگهان خدا به تاریکی گفت...

روشنایی بشود





آفرینش بر اساس فرضیه های
امروزی که مردم فکر میکنند
نبود. خالق، انسان و زمین را
با استفاده از فرضیه ی تکامل
تدریجی خلق نکرد. او همه
چیز را به سادگی و با تنها
کلامش خلق کرد، او گفت و
شد و در شش روز تمام گیاهان
و حیوانات را خلق کرد تا آنها
روی زمین ساکن شوند.

به طور تقریبی 4004 سال قبل از میلاد. پیدایش 1:2 الی 3



در روز ششم در حالی که شیران
نظاره گر میکردند، خداوند مخلوق
جدیدی را از خاک خلق کرد.



خدا حیات خودش را در این
جسم خاکی دمید و انسان
به یک روح زنده تبدیل شد.
او به شباهت خدا خلق
شد، بالاتر از حیوانات.

خدا این مخلوق جدید
را انسان نامید و اسم
او را آدم گذاشت.



۲: ۷, ۳۱: ۱ پیدایش



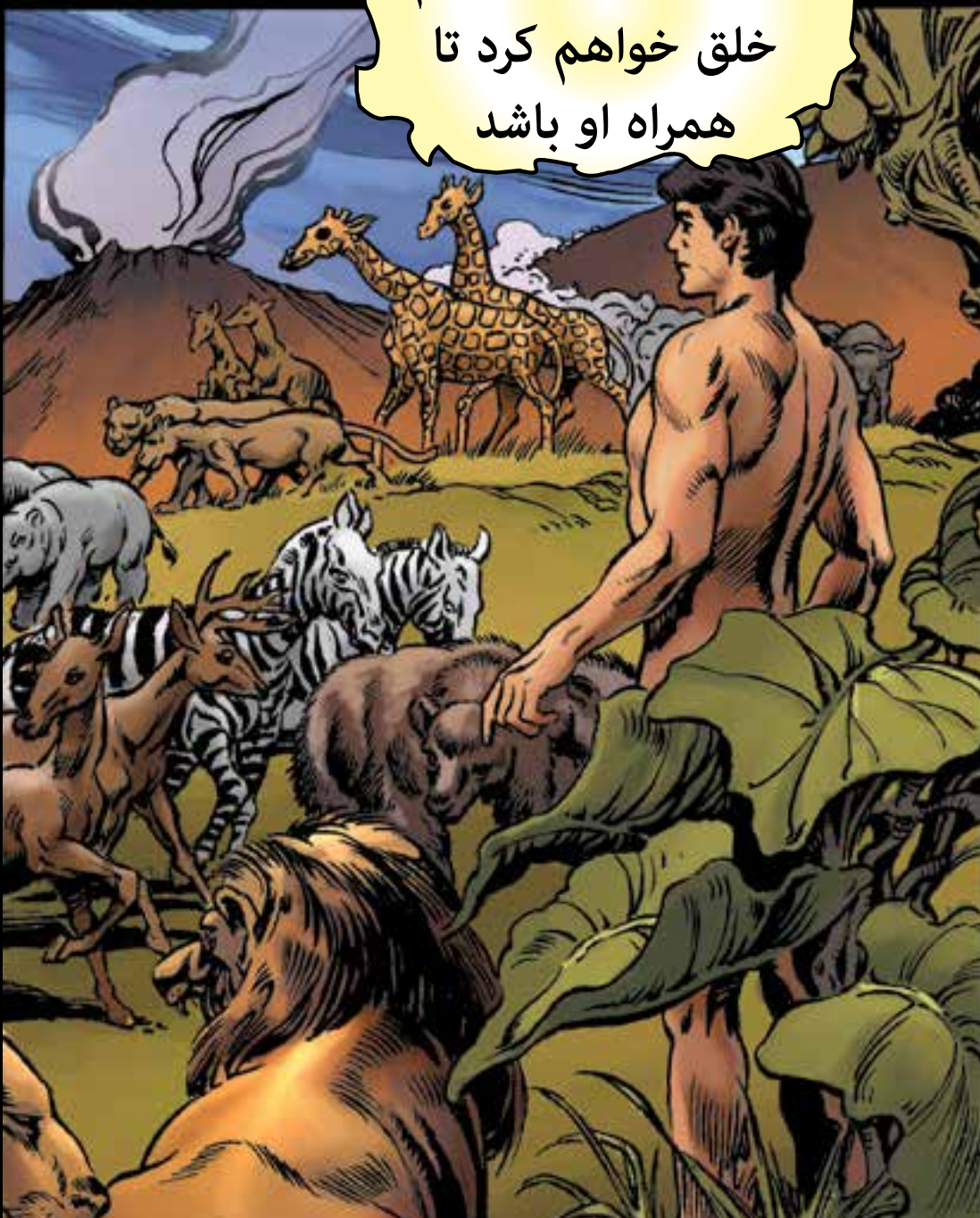
آنگاه خدا به آنچه آفریده
بود نظر کرد و گفت: ”این
بسیار عالی است.“

هر روز خدا با آدم صحبت میکرد و زندگی بسیار فوق العاده بود. خدا هر یک از حیوانات را مقابل آدم آورد تا او برای آنها نامی انتخاب کند.



و خداوند فرمود...

من همدمی برای آدم
خلق خواهم کرد تا
همراه او باشد



خداوند آدم را به خواب عمیقی برد، و با یکی
از دنده های او زن زیبایی را خلق کرد تا یاور
دوست داشتنی آدم باشد

خدا آدم را بیدار کرد و زن را نزد او آورد. او به آنها گفت بچه دار شوید و زمین را پر سازید، و آدم همسر جدید زیبای خود را حوا نامید.

او استخوانی از استخوان
هایم و گوشتی از گوشتم

شیطان، آن شریر
نظاره گر بود.

هر دو آنها برهنه بودند، اما مانند
بچه ها متوجه آن نبودند.

آنها در باغ خوشحال بودند، هیچ گناهی، گرسنگی وجود نداشت، حتی نه خیلی گرم بود نه خیلی سرد.

خداوند در مورد درخت صحبت کرد

شما میتوانید از تمامی میوه های درختان بخورید اما از میوه این درخت در میان باغ نمیتوانید بخورید، زیرا در روزی که شما آن را بخورید خواهید مرد.



شیطان از خدا متنفر بود و می خواست آنچه خدا انجام می داد را نابود کند، اما او به راهی برای برقراری ارتباط با حوا نیاز داشت، بنابراین او وارد بدن موجودی زیبا شد و از دهان آن سخن گفت.



آیا

خدا به شما گفته است
که نمی توانید از هر درختی
در باغ بخورید؟



او گفت ما می توانیم
از هر درختی به جز این
درخت بخوریم، اما اگر آن را
مس کنیم، خواهیم مرد.

شما نخواهید مرد. زمانی
که شما از این میوه بخورید
مانند خدا خواهید شد. شما
مانند ما از همه چیز مطلع
خواهید شد و شما همه
چیز را در مورد خوب و بد
خواهد دانست.



زیبا به نظر میرسد و همچنین به نظر
خوراک خوبی است. اگر از این میوه
بخورم دانا خواهم شد، اما خداوند گفت
که نباید از این میوه بخورم.

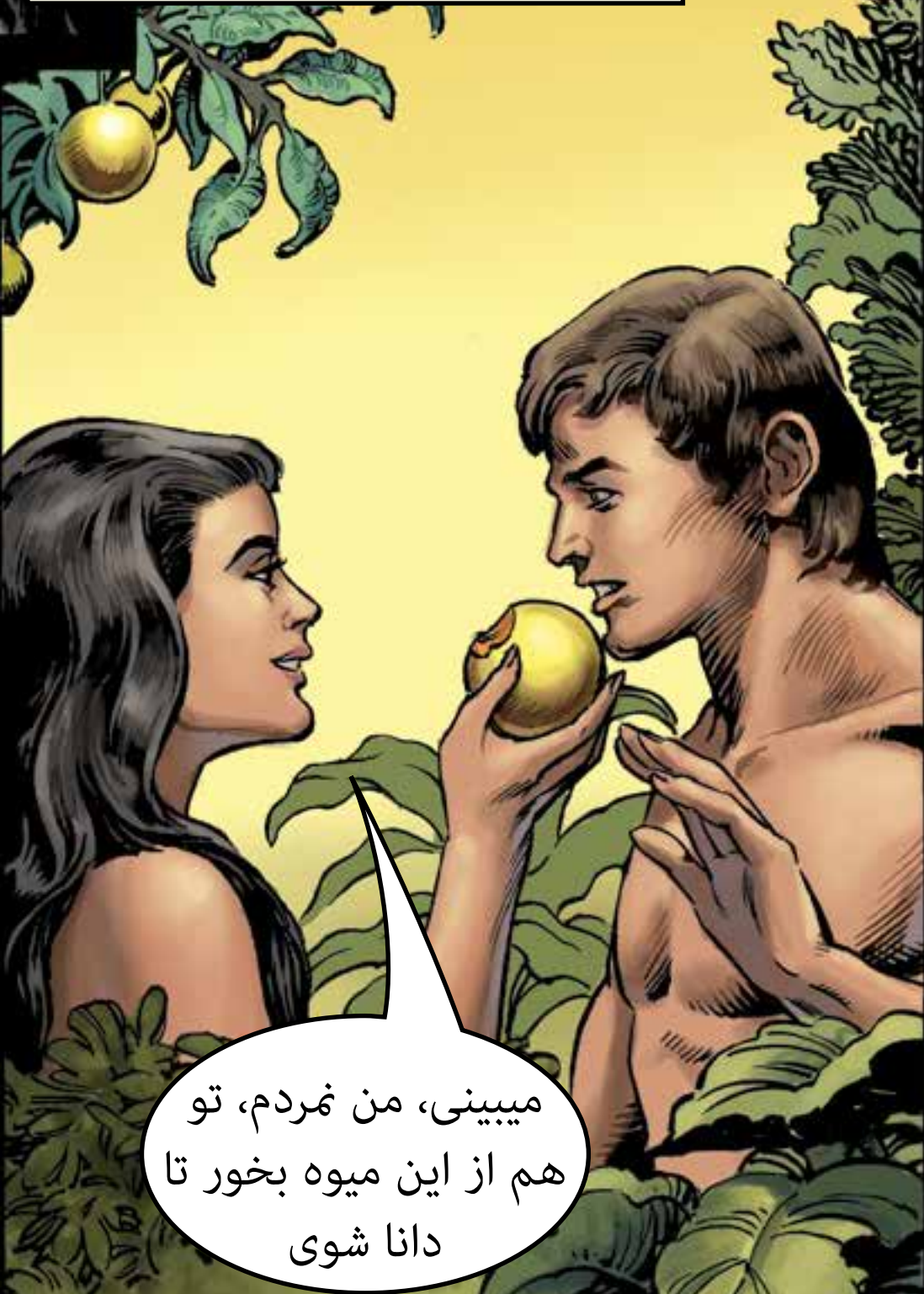
حوا فرق خوب و شر را نمیدانست.

حوا از خدا ناطاعتی کرد و
از میوه آن درخت خورد



حوا خیلی دیر متوجه شد که فریب
خورده است. این باعث شد تا خوب
و شر را بفهمد. اما شر کنترل را به
دست گرفت.

حوا از میوه درخت برای همسرش
برد و به او گفت تا از آن بخورد.



میبینی، من مردم، تو
هم از این میوه بخور تا
دانا شوی

چشمان هر دو باز شد و از
برهنگی خود آگاه شدند

ها ها ها، او شما را خواهد
کشد، ببینید او با من چه
کرد.

ما چه کار کردیم؟

ما از خداوند نافرمانی کردیم،
او بزودی خواهد آمد، ما باید
برهنگی خودمان را بپوشانیم






آدم، کجا هستی؟

صدای تو
را شنیدم و
ترسیدم، زیرا
برهنه بودم.

چه کسی گفت شما
برهنه هستید؟ آیا شما
از من نافرمانی کردید
و از میوه ممنوع
خوردید؟



زنی که تو به من دادی، مرا
مجبور به این کار کرد.



هیسسسسس...

مار مرا فریب داد. او به من گفت من
نخواهم مرد و مانند تو دانا خواهم شد،
اما این چنین نبود، الان خیلی حامل بد
است

پس خداوند مار را لعنت کرد و به او فرمود...

چون تو این کار را کردی، از این پس روی
شکمت خواهی خزید و خاک خواهی
خورد.

من بین نسل تو و زن
خصومت میگذارم، نسل زن
سر تو را خواهد کوبید و تو
پاشنه او را خواهی زد.



و این است وعده نبرد
آینده، زمانی فرا خواهد
رسید که نسلی از زن شیطان
را شکست خواهد داد. این
شخص نسل بشر را از زیر
لعنت گناه و مرگ نجات
خواهد داد و به سوی خدا
باز خواهد گرداند.

خداوند میتواندست لوسیفر و فرشتگان همراهش را
در یک لحظه نابود کند، اما او اجازه داد تا آنها زنده
بمانند تا بعنوان آزمایشی برای نسل بشر باشند.


خداوند انسان را لعنت کرد و گفت...



آدم، چون تو تسلیم وسوسه همسرت شدی و از من ناطاعتی کردی، من این زمین را نفرین میکنم تا خار و خاشاک بیشتر از سبزیجات رشد کنند و شما باید خیلی سخت تلاش کنید تا زمین چیزی تولید کند تا شما بتوانید از آن بخورید. تا زمانی که زنده باشی، غم و اندوه خواهی داشت. تا وقتی که بمیرید باید با عرق روی صورت خود کار کنید و به زمینی که از آن ساخته شده باز خواهید گشتید.

اکنون زمان آن رسیده بود که آدم و حوا همانطور که خدا وعده داده بود بمیرند. اما به جای کشتن آنها، خداوند حیوانات را کشت و از پوست آنها برای آدم و حوا لباس درست کرد.





او ما را نکشت، ما
هنوز زنده هستیم!

او حیوانات را به
جای ما کشت!

آدم و حوا در آن روز نمودند، چون حیوانات
بیگناه به جای آن ها مردند. اما حکم مرگ
بر آنها آمد و در نهایت آنها خواهند مرد. مزد
گناه مرگ است.

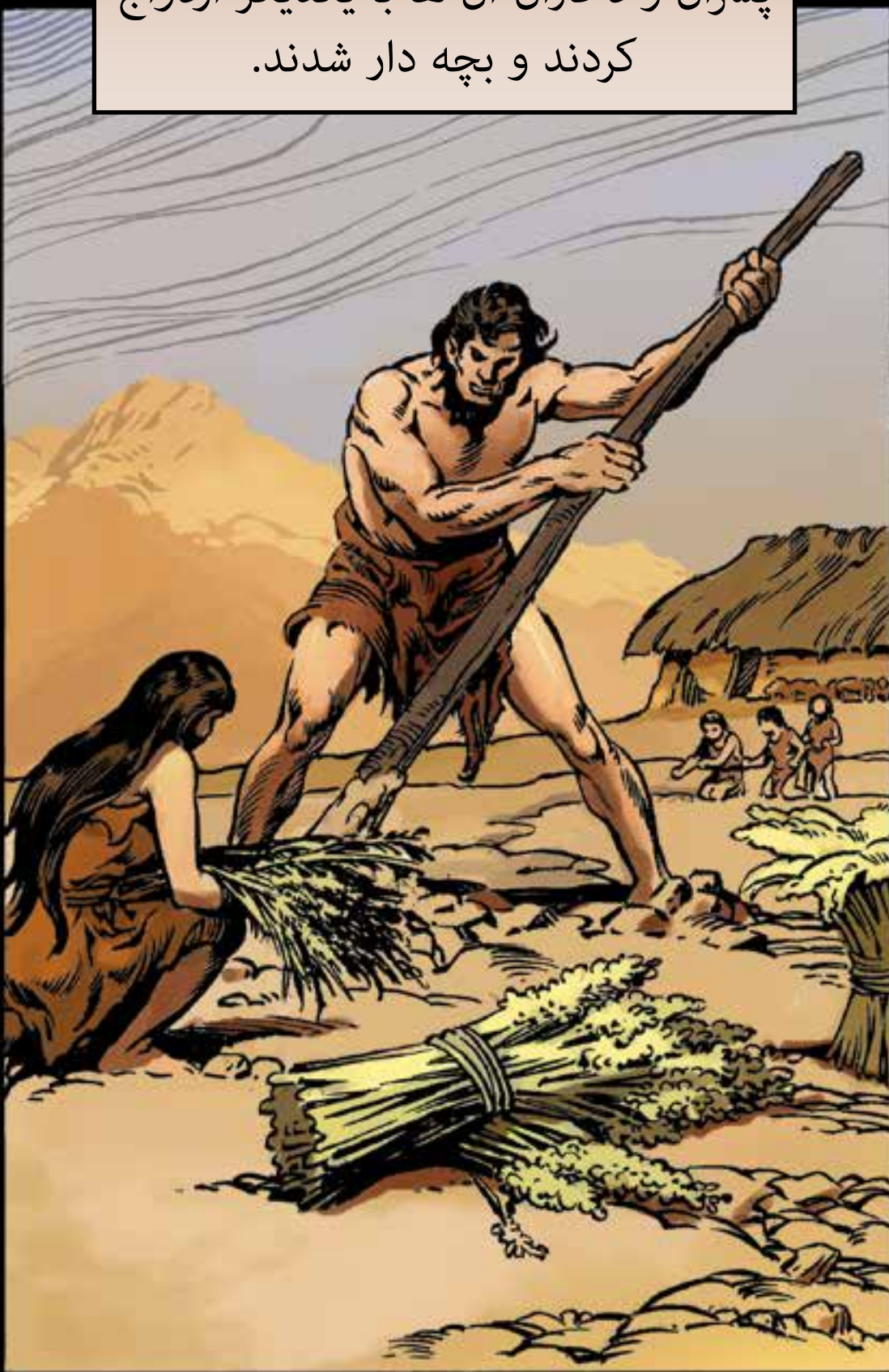
از آنجایی که آدم و حوا الان گناه کارند، خدا آنها را از باغ زیبا بیرون کرد تا آنها هرگز نتوانند از درخت حیات و زندگی بخورند به دلیل گناهی که انجام دادند.



خداوند نوعی از فرشته را که نام آن چروبیم بود در ورودی باغ گذاشت تا نگذارد کسی وارد باغ و نزدیک درخت حیات شود. در نهایت باغ نابود شد و درخت از زمین برداشته شد. روزی درخت به زمین بازگردانده خواهد شد اما من به داستان خودم ادامه خواهم داد.



آدم و حوا بچه های زیادی داشتند،
پسران و دختران آن ها با یکدیگر ازدواج
کردند و بچه دار شدند.




فرزند اول آدم و حوا قائن نام داشت و او به کار کشاورزی مشغول شد. پسر دوم آنها هابیل گله داری میکرد. آیا ممکن است که یکی از آنها پسر موعود باشد که شیطان را نابود می کند؟



هابیل و قائن در مورد خداوند و اتفاقات باغ میدانستند. اما خداوند دیگر در باغ راه نمیرفت و با انسان صحبت نمیکرد. آدم و همه فرزندان او با نافرمانی آدم از خداوند جدا شده بودند. زندگی بودن خداوند سخت بود.

زمانی آمد که در دو پسر تصمیم گرفتند تا خدا را پرستش کنند. پدر آنها گفته بود خداوند حیوانات را در باغ کشته بود، هابیل با ایمان حیوانی را قربانی کرد و آن را به خدا تقدیم کرد.



اوه خداوندا، من مرد گناه کاری هستم، این بره را بجای گناهانم قربانی و به تو تقدیم میکنم.

قائن هم با بهترین هایی که داشت آن
ها را به خداوند تقدیم کرد، اما این خون
قربانی نبود. قائن متوجه نبود که گناه او
به خداوند بی احترامی کرده بود.

خداوندا، لطفاً این
هدایا از بهترین هایی که
دارم را از من بپذیر.

آیا یکی از این مردان میتواند همان شخص
نجات دهنده باشد که وعده آن داده شده بود؟

نه قائن...




خدا هدیه قائن را قبول نکرد چون بدون خون بود.

خدا از هابیل و هدیه اش خشنود
شد. وقتی خداوند خون ریخته شده
این بره بیگناه را دید، گناه هابیل را
نادیده گرفت.



خدا به قائن گفت: ” اگر تو آنچه را که لازم
هست انجام بدهی و همان کاری را که برادرت
انجام داد دنبال کنی و پیروی نمایی من از تو
خشنود و راضی خواهم شد.“



فکر میکنی کی هستی؟
میوه و سبزیجات من با ارزشتر
از خون بره بودند. آیا فکر میکنی
تو از من برتر هستی؟

برادر من،
تو هنوز فرصت داری تا
خون یک قربانی را به خداوند
تقدیم کنی.

کافی است، من
دیگر به حرف های
تو گوش نخواهم
داد!

تق!... (وای)

هابیل مرد و قائن سعی کرد گناه قتل
برادرش را پنهان کند.

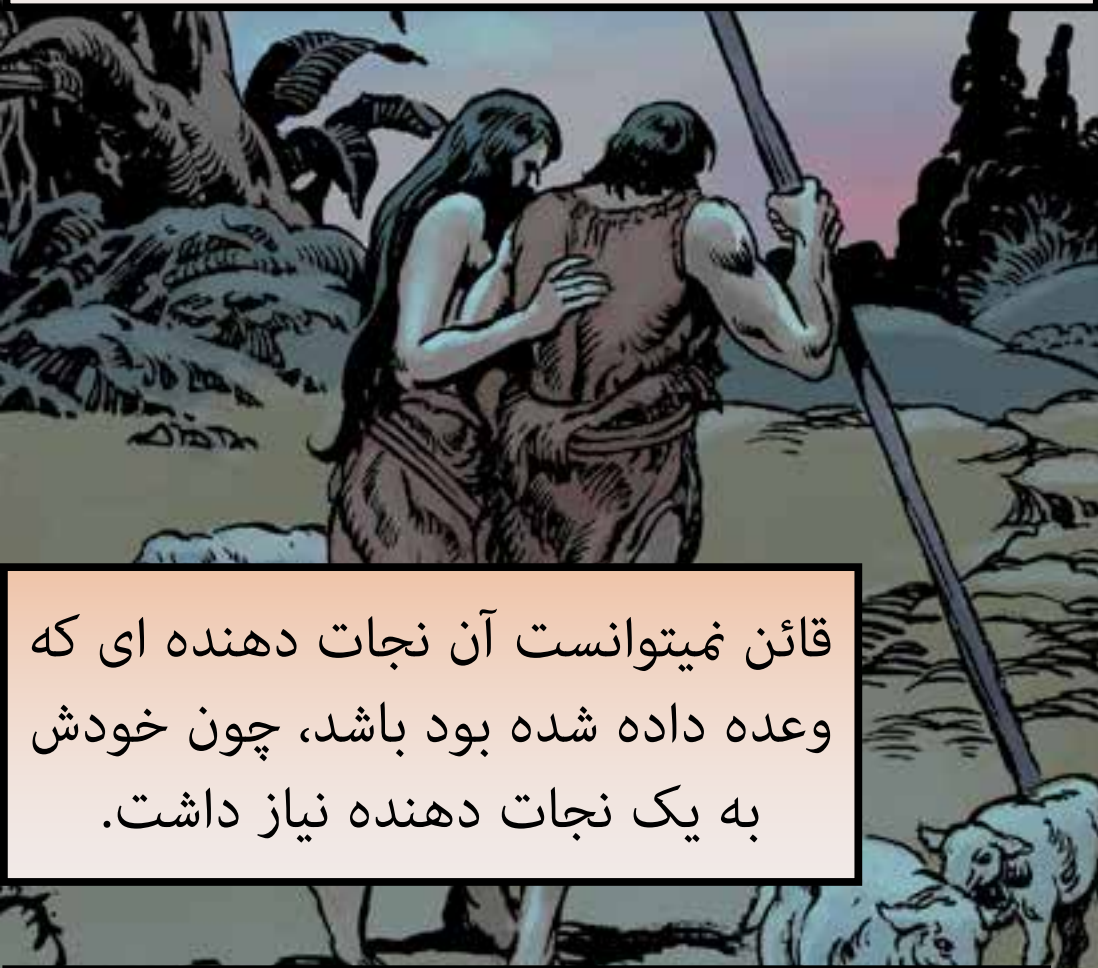
اما قائن نمیتوانست کار
شریرانه خود را از خداوند
پنهان کند. خدا همه چیز را
میدید و مطلع بود.

قائن، برادرت
هابیل کجاست؟

من از کجا باید
بدانم؟ من که نگهبان
برادرم نیستم!

خون برادرت هنوز
روی زمین است و از
کار شرارت آمیز تو به
من میگوید.

خدا از همه چیز آگاه است و همه را در هر زمان
میبیند. هیچ چیز از نظر او پنهان نیست. او دید
قائن چه کاری با هابیل کرد. خدا قائن را لعنت کرد
و او به همراه برادرش به بیابان گریختند. گناه او
باعث شد با رنج عذاب فراوانی روبرو شود.



قائن نمیتوانست آن نجات دهنده ای که
وعده داده شده بود باشد، چون خودش
به یک نجات دهنده نیاز داشت.

زمانی که انسان خلقت شد، ژن های جهش یافته
که از طریق همخونی باعث بروز ناهنجاری ها
میشدند، شیوع پیدا نکرده بود. اما زمانی که این
مشکل بوجود آمد خداوند دستور داد تا اقوام
نزدیک با هم ازدواج نکنند.

پس وعده خدا در مورد پسر نجات دهنده
چه میشود؟ آدم و حوا پسر دیگری به اسم
شیت داشتند. پسران و دختران زیادی از
طریق آنها به دنیا آمدند.



خداوند پسر دیگری
به جای آن فرزندی
که قائن کشت به من
بخشید.

شيث صاحب فرزندی شد و فرزند او هم فرزندی داشت و فرزندان زيادی توسط آن ها به دنيا آمدند. اما هيچکس نيامد تا لعنت مرگ و گناه را بردارد. خيلي زود زمين از شهرها، روستا ها و زمين های کشاورزی پر شد.





خدا گفت: ” من از اینکه انسان را روی زمین آفریدم پشیمان هستم، هر موجود زنده ای را که روی زمین است، نابود میکنم.“ شیطان که از پادشاهی و ملکوت خداوند متنفر است، خوشحال میشد تا ببیند خداوند انسان ها را نابود میکند.

با هر نسل جدیدی که به وجود میامد گناه هم بیشتر میشد. مردم گناهان جنسی انجام میدادند و پر از خشونت بودند. همه گناه کار بودند و حتی یک نفر هم در راستی و بیگناهی زندگی نمیکرد. آدم اولین گناه و نافرمانی را انجام داد و بعد از آن مردم مرتکب گناهان زیادی شدند.

الان ن نسل گذشته
(1400 سال) و زمین
از گناه پر شده بود.

بعضی از مردم، دیگران را برده خود میکردند.

آیا خدا خانواده ای خواهد داشت تا او را دوست
داشته باشند و در اطاعت از او زندگی کنند؟

پیدایش 7-5:6؛ رومیان 5:12



تقریباً 2500 سال قبل از میلاد مسیح



مردی بود که در عدالت و درستکاری زندگی میکرد. اگرچه خداوند میخواست همه را در روی زمین از بین ببرد، اما تصمیم گرفت نسبت به این مرد و خانواده اش فیض داشته باشد و آنها را از بین نبرد.



نوح، من
میخواهم سیل عظیمی بر
روی زمین بفرستم و تمام
موجودات زنده را از بین
برم. برای نجات خودت،
خانواده ات و حیوانات
کشتی بزرگی خواهی
ساخت.

یک

جفت از هر نوع حیوان روی زمین
به کشتی ببر. هفت جفت از هر حیوانی که
خوردن گوشت آن مجاز است. من به تو خواهم
گفت که چگونه کشتی بسازی و آنچه را که نیاز
داری قبل از آمدن طوفان و سیل آماده و تهیه
کنی.

آیا نوح آن فرزند وعده است که کار شیطان را
نابود میکند؟ آیا او از خدا اطاعت خواهد کرد
یا شکست خواهد خورد؟



خداوند بزرگی کشتی را به نوح گفت. باید به
اندازه ای باشد تا بتواند از نوع حیوان زنده
در روی زمین یک جفت را جا دهد تا در زمان
طوفان خوراک آنها باشند.

پیدایش 8:6-9، 17-22، 2:7

وقتی نوح فهمید این طوفان باعث خواهد شد مردم از بین بروند ناراحت شد. در هر فرصتی به مردم اخطار میداد تا گناه نکنند.

برای آخرین بار به شما می‌گوییم، خداوند می‌خواهد با سیل عظیمی دنیا را نابود کند. شما باید حرف مرا باور کنید و همراه من به کشتی بیایید.

چرا خدای دوست داشتنی تمام فرزنداناش را نابود کند؟

به خاطر گناه. شما باید از گناه دست بردارید و با دیگران با محبت و عدالت رفتار کنید.

ای پیر نادان!

120 سال بعد، در زمانی که ساخت کشتی تمام شد، خداوند کاری کرد تا تمام حیوانات از تمام دنیا به نزد نوح بیایند.

آنجا را ببین، حیوانات خودشان به سمت کشتی میروند و کسی با آنها نیست، اما مثل اینکه کسی آنها را بسوی کشتی فرا میخواند.

بعضی از مردم با تعجب به آنها نگاه میکردند و میگفتند ما اصلاً نمیدانستیم چنین حیواناتی هم وجود دارد. آیا فکر میکنی سخنان نوح در مورد اینکه خدا سیل عظیمی میفرستد حقیقت دارد؟

امکان ندارد، چگونه این مقدار آب میتواند جمع شود تا روی زمین سیل بیاید؟



جای زیادی
باقی مانده.

اینها
آخرینشان
هستند.

نوح، اکنون زمانش فرا رسیده. به همراه خانواده و حیوانات وارد کشتی شو. به زودی برای آنهایی که از گناه دست برنداشتند، دیر خواهد شد.

خداوند در
کشتی را بست
و برای هفت
روز هیچ
اتفاقی نیافتاد.

ها
ها، به این احمق
ها نگاه کنید. در این
کشتی بزرگ با آن همه حیوان
بر روی زمین خشک و به
دور از آب گیر کرده
اند.

آره، حتماً شیرها تا
الان آن ها را خورده
اند.

یک هفته است
که آنها در کشتی
هستند.

اما در روز هفتم باران شروع به
باریدن کرد. آب ها بر روی زمین
جمع شد و سطح زمین را فرا گرفت.




من تا به حال چنین چیزی
ندیده ام، آیا فکر میکنی آن مردم
دیوانه داخل کشتی در مورد اینکه
خدا میخواهد گناهکاران را نابود کند
راست میگفتند؟

قبل از این زمان هرگز باران نباریده بود. هوا همیشه خوب بود و مه روی زمین بود تا زمین را سیراب کند. هیچکس تا بحال باران را ندیده بود و در موردش نشنیده بود، به همین دلیل بیشتر مردم فکر میکردند که نوح دیوانه بود که فکر میکرد آب از آسمان خواهد بارید، اما نوح حرف خدا را باور کرده بود.



مزخرف نگو،
خدا محبت است. چطور
میشود یک نفر راست بگوید
و دیگر رهبران مذهبی ما
اشتباه کنند؟



من باید به حرف نوح گوش
می‌کردم. من چه احمقی بودم!

خداوندا بچه ام
را نجات بده!

تقریباً 2348 قبل از میلاد مسیح

در آن موقع بود که مردم فهمیدند که
نوح راست میگفت، اما دیگر خیلی
دیر شده بود.

چهل شبانه روز باران بدون توقف میبارید،
بطوریکه تمامی زمین و حتی کوه ها را
پوشاند. تمامی موجودات زنده بر روی زمین
بجز آنهایی که در کشتی بودند، مردند. بیش
از یکسال بود که آنها کشتی را ترک نکرده
بودند.

پیدایش 7:12، 22-19، 12:8-9



خوشحال خواهم شد
اگر آب پایین بیاید و ما
بتوانیم کشتی را ترک
کنیم.

سرانجام نوح یک کبوتر را فرستاد و او پس از یک شاخه در دهانش برگشت و این نشان میداد که آب فرو نشسته و دوباره آن را آزاد کرد اما دیگر برگشت و نشان میداد که مکان مناسبی را برای زندگی پیدا کرده است.

در آخر کشتی بر روی کوهی بنام آرارات
قرار گرفت و سپس آنها به یک دنیای
جدید یعنی دنیای بدون گناه پا گذاشتند.



نوح یک قربانگاه ساخت به خداوند حیوانات قربانی تقدیم کرد. اگر چه نوح یک مرد درستکار بود اما هنوز قلبی گناهکار داشت. خون این قربانیان به عوض حیات نوح و خانواده اش به خداوند تقدیم شد.



این قربانی ها تقدیم خداوند شدند به جای هشت نفری که در کشتی بودند و به وسیله فیض خداوند در این سیل نمردند. این شبیه چیزی بود که خداوند در باغ عدن انجام داد و حیواناتی را قربانی نمود تا پوششی برای آدم و حوا بسازد و رنده بمانند.

من به تو در آسمان یک رنگین کمان
به عنوان عهد و پیمان میبخشم که
هرگز بار دیگر زمین را با آب از بین
نخواهم برد. فرزندان زیادی بیاورید و
در سرتاسر زمین بارور و کثیر شوید.



حیوانات از شما خواهند ترسید و شما میتوانید
گوشت آنها را مانند سبزیجات بخورید اما خون
نخورید و یکدیگر را نکشید. اگر کسی بخاطر
قتل مجرم شناخته شد، باید کشته شود.



اگر یک انسان خون انسان دیگری را
ریخت باید به خاطر این جنایت خودش
ریخته شود زیرا حیات و زندگی در خون
است.



نوح به کشاورزی مشغول شد و انگور
میکاشت. در این دنیای جدید فقط 4
خانواده وجود داشت، اما خیلی زود
پسران او صاحب فرزندان شدند.



نوح فهمید که با گذاشتن میوه در یک ظرف در بسته به مدت چند هفته یک نوشیدنی الکلی تولید میشود که با نوشیدن آن احساس خوبی به او دست میدهد. نوح این نوشیدنی را خیلی دوست داشت، تا حدی که آن را مینوشید و مست میشد و قادر به کار کردن نبود و هوشیار نبود و این کارش باعث ناخشنودی خدا میشد.



یک روز نوح خیلی
مشروب خورد و مست
شده بود بطوریکه خودش
را برهنه کرده بود. پسرش
حام به برهنگی پدرش
نگاه کرد و با تمسخر به
برادرانش گفت که چی
دیده بود.



وقتی نوح به هوش
آمد پسرانش به او
گفتند حام چه کرده
بود.

پسر تو کنعان و تمام
فرزندانش خدمتگزار برادر تو
سام خواهند بود

خیلی سال بعد، این پیشگویی به
واقعیت پیوست. کنعانیان فلسطین را
اشغال کردند و در نهایت خدمتگزار
قوم یهود شدند.

پیدایش 27-21:9، اول تواریخ 4:40، مزامیر 51:78، 23:105، 27، 22:106

آدم و حوا

شيث

هابيل

قائن



نوح و خانواده اش که مورد فیض خداوند قرار گرفتند.



خداوند همه را به جز آن 8 نفر کشت

در آن زمان یافث به غرب و شمال رفت و در آنجا ساکن شد. شام به شرق رفت و در آسیا ساکن شد. حام به جنوب رفت و در آفریقا ساکن شد. نسل او و کنعان در سرزمینی که فلسطین نامیده میشود ساکن شدند. و اینگونه دنیا پر شد از جمعیت

تقریباً 2247 سال قبل از
میلاد مسیح

حام پسری بنام کوش داشت و کوش پسری به نام
نمرود. نمرود در سرتاسر دنیا به عنوان تیراندازی
ماهر و مردی قدرتمند شناخته شده بود. او از
خداوند اطاعت نکرد و در سرزمینی به نام بابل
یک مذهب دروغین ساخت.

مردم بابل نمیخواستند بر طبق فرمان خدا بر روی زمین
کثیر شوند. بنابراین آنها دور هم جمع شده و یک برج
بسیار بلند و عظیم ساخته که مرکز پرستش آنها باشد.





اما این خالق آنها نبود که میپرستیدند.
شیطان آنها را رهبری میکرد تا خدایانی
از چوب، سنگ و فلز برای خودشان
بسازند.

خدا خشمگین شد و بخاطر ناطاعتی آنها را
روی زمین متفرق نمود و کاری کرد که مردم
به زبانهای مختلفی صحبت کنند.



מזויז לז מרג
המלמד מרמנד מ
ויקויא

Can you guys
understand what
I'm saying?

کارگران حرف همدیگر را نمیفهمیدند و بنابراین
آنها نتوانستند ساخت برج بابل را ادامه دهند.

هر گروه با زبانهای متفاوت به جاهای مختلف رفتند و پخش شدند. برخی از مردم با کشتی به جزایر دیگر رفتند و برخی دیگر به شمال که سرد بود و بعضی به سمت بیابانها که گرم بود. اینگونه فرمان خدا که فرموده بود در سرتاسر زمین بارور و کثیر شوید، به انجام رسید.





همانطور که زمین از مردم پر میشد گناه دوباره زیاد شد. مردم بتها را پرستش نموده و در مقابل آنها تعظیم میکردند و خدای زنده را فراموش کرده بودند.



فصل 2:

ابراهيم

در آن زمان مردی بود که باور نداشت
بت ها خدایان هستند. او میدانست
خدا خالق است و نمیتوان او را با بت ها
پرستش کرد.



خدا با ابراهیم صحبت کرد و گفت: " ابراهیم این شهر بت پرست را ترک کن. کشور و خانواده خودت را ترک کن و من به تو نشان خواهم داد به کجا بروی. من تو را پدر قوم بزرگی خواهم کرد. کسانی را که تو را برکت دهند برکت خواهم داد و کسانی که تو را لعنت کنند لعنت میکنم. از طریق تو تمام قوم های روی زمین برکت خواهند گرفت."



آیا ابراهیم آن فرزند وعده داده شده بود تا گناه و مرگ را از بین ببرد؟

تقریباً 1921 سال قبل از میلاد




ابراهیم میدانست صدایی که شنیده بود، صدای خدا بود پس او اطاعت کرد با اینکه نمیدانست به کجا میرود. او میدانست که بت پرستی را ترک میکند و دنبال خدای زنده میرود. این برای ابراهیم کافی بود. اما او برادرزاده ی خودش لوط را نیز با خود برد.

این سفر ابراهیم و همراهانش را به سرزمین کنعان
برد، در جایی که پسران حام در آن ساکن شده
بودند. امروزه این سرزمین فلسطین نام دارد. در
آنجا خدا با ابراهیم صحبت کرد:



ابراهیم، در سرتاسر این سرزمین راه برو،
من می‌خواهم تمام این سرزمین کنعان را
به نسل تو خواهم بخشید. من به فرزندان
زیادی خواهم بخشید که هیچکس نتواند
آنها را بشمارد. آنها بیشمار مانند شن صحرا
خواهند بود.



سارا، خداوند به من گفت که
بعد از سال ها انتظار بزودی
بچه ای به دنیا خواهی آورد.

خدا گفت تو
بچه به دنیا
خواهی آورد.


تو میدانی که من پسر
هستم و قادر به بچه آوردن
نیستم چنین چیزی محال
است. پس چگونه میتوانم
بچه ای داشته باشم؟

همانطور که ابراهیم سفر
میکرد، در طول مسیر به
خداوند قربانی تقدیم میکرد.
مانند هابیل، او این قربانی
ها را با ایمان تقدیم میکرد و
میدانست که گناهکار است و
مستحق مرگ.

قربانی بره نمیتوانست گناه ابراهیم را
بردارد اما وقتی خدا ایمان او را دید،
از گناهانش چشم پوشی کرد.



10 سال بعد



ابراهیم 10 سال
پیش تو به من گفתי خداوند
فرموده من بچه ای به دنیا خواهم
آورد. من 75 سال دارم و تو 85 سال و
پیر و سالخورده شده ایم و هنوز بچه ای
نداریم. آیا مطمئن هستی که صدای خدا
را شنیده ای؟

من میدانم که خدا بود
که با من صحبت کرد، اما نمیدانم چرا
اینقدر طول کشیده است. او به من گفت که
من پدر قوم بزرگی خواهم شد، اما تنها چیزی که
دارم این بدن پیر من و همسر پیرم که نمیتواند
بچه دار شود و یک گله بزرگ گوسفند.



نترس

ابراهیم، من از تو
محافظت میکنم و به تو
پاداش بزرگی خواهم داد.

من که فرزندی
ندارم، چه پاداش بزرگی
به من خواهی داد؟

تو و سارا صاحب
فرزندی خواهید
شد.



ابراهیم، بیا و به ستارگان آسمان نگاه کن و
بین آیا میتوانی ستارگان آسمان را بشماری،
فرزندان تو هم مانند ستارگان آسمان زیاد
خواهد بود و غیر قابل شمارش.

من باور دارم اینگونه
که تو میگویی خواهد
شد.

چون تو به من ایمان داری، من تو را به
خاطر این ایمان پارسا و عادل می‌شمارم. نسل تو
در سرزمین بیگانه غریب خواهند بود. آنها به مدت 400
سال اسیر و برده خواهند بود و بر ایشان ظلم خواهد شد.
اما من آن قوم را مجازات خواهم کرد. زمانی میرسد که
آنها آن سرزمین بیگانه را با ثروت زیادی ترک خواهند
کرد و دوباره در این سرزمین ساکن خواهند شد.



فرزند وعده کجاست؟ من
خیلی پیر و سالخورده شده
ام و تو هم بزودی دیگر در بچه
بوجود آوردن ناتوان خواهی شد.
ابراهیم من هرگز نمیتوانم بچه
ای به دنیا بیاورم.

طبق رسم سرزمین من،
کنیز من میتواند برای من
فرزندی به دنیا بیاورد.



ابراهیم آیا

نمیبینی که این آخرین فرصت ما
برای بچه دار شدن است؟ قبل از این که
دیر بشود باید با او بچه داری شوی و او از
نسل تو خواهد بود. این است اراده خدا.
غیر از این تو چطور میتوانی پدر قوم
بزرگی بشوی؟





ابراهیم نزد خدا دعا نکرد. او وعده خدا را فراموش کرد و از حرف همسرش اطاعت کرد.

پیدایش 4-16:1

چند ماه بعد

من فرزند ابراهیم را
به دنیا خواهم آورد.

زمانی که هاجر فهمید که از
ابراهیم باردار است، مغرور
شد و سارا را تحقیر میکرد.
سارا غمگین شد و به او
حسادت میکرد.

سارا، هاجر را مجبور میکرد سخت کار کند و با او رفتار بدی داشت. خداوند هرگز نمیخواست که مرد، دو همسر داشته باشد و از این طریق بچه دار شود.




وقتی

کارت تمام شد و آب را آوردی، هیزم ها را برای آتش آماده کن.

هاجر تصمیم گرفت تا فرار کند.

هاجر از سارا فرار کرد و به طرف بیابان رفت. وقتی او خسته شد و دیگر نتوانست جلوتر برود، غش کرد و بر روی زمین افتاد. در آن زمان خدا هاجر را در فلاکت دید و با او صحبت کرد.



هاجر به پیش سارا برگرد و از او اطاعت کن. تو صاحب پسری خواهی شد و نام او را اسماعیل خواهی گذاشت یعنی خدا می‌شنود.



از او فرزندان بیشماری به وجود خواهد آمد که کسی نمیتواند آن را بشمارد. اسماعیل مرد وحشی خواهد شد. او همیشه با دیگران در جنگ خواهد بود و دیگران نیز با او در جنگ خواهند بود. او همیشه نزدیک برادرانش زندگی خواهد کرد.

هاجر به خانه برگشت و فرزندش
به دنیا آمد.



خدا به من گفت از آنجایی که این
بچه فرزند ابراهیم است، او پدر
ملت بزرگی خواهد شد.

اسماعیل بعد ها پدر تمام قومهای عرب شد.



ابراهیم 86 سال داشت که فرزندش اسماعیل به دنیا آمد. چند سال بعد از تولد اسماعیل، ابراهیم آنقدر پیر شده بود که نمیتوانست بچه ای بیاورد. آیا اسماعیل فرزند وعده بود؟ اما خداوند گفته بود که فرزند وعده از طریق سارا و ابراهیم میباشد.

ابراهیم و سارا بسیار پیر و سالخورده شده بودند، چطور خداوند میخواست وعده ی خودش را به کمال برساند؟

وقتی اسماعیل 13 ساله بود و ابراهیم 99 ساله، خدا بار دیگر با او صحبت کرد.

ابراهیم، من خدای قادر مطلق هستم. هر کاری را که به تو میگویم انجام بده و گناه نکن. همانطور که قبلاً به تو گفتم تو صاحب فرزندان زیادی خواهی شد و پدر قوم بزرگی. من با تو عهد میبندم و بعد از تو همین عهد را با فرزندان تو خواهم بست.



من این سرزمین را که الان در آن غریب هستی
به تو و به نسل تو خواهم داد. تمام سرزمین
کنعان همیشه متعلق به نسل تو خواهد شد و
من خدای ایشان خواهم بود. من سارا را برکت
میدهم و به وسیله او پسری به تو خواهم داد.
من پیمان خود را با او را با او برای همیشه
حفظ خواهم کرد و این یک پیمان جاودانی
است.

ها ها! چگونه این ممکن
است؟ من 99 سال و سارا 89 سال سن
داریم و دیگر نمیتوانیم بچه بیاوریم / پس
لطفاً اجازه بده اسماعیل فرزند وعده
باشد.

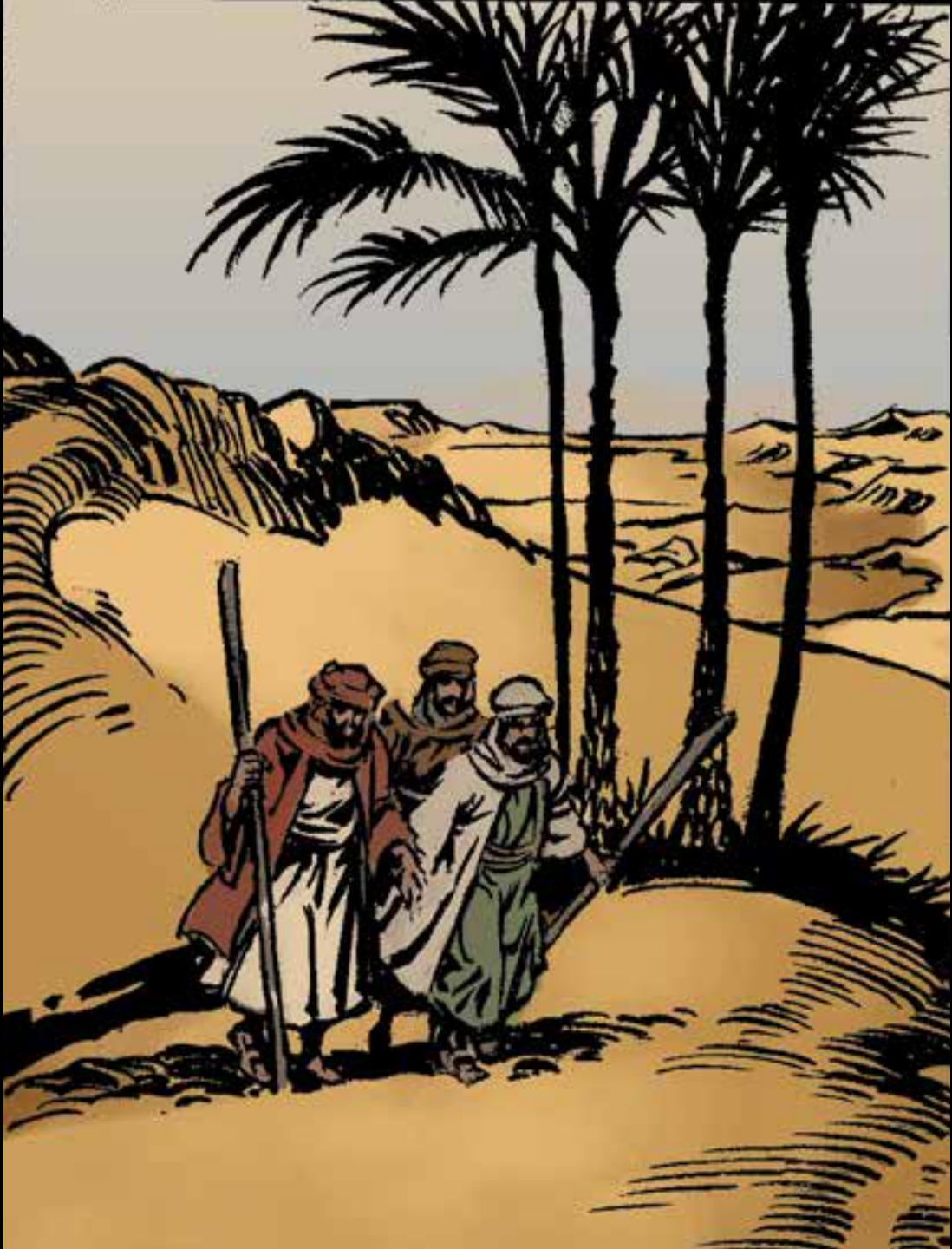


نه، همانطور که قبلاً گفتم، تو و سارا
بچه ای از خودتان خواهید داشت. وعده
برکت از طریق این فرزند خواهد آمد نه
اسماعیل. امسال سارا صاحب فرزند پسری
خواهد شد.



آیا این ممکن است؟ ... بله! خدایی که
خالق انسان‌ها است، قادر است از این دو بدن
سالخورده بچه‌ای به دنیا بیاورد. مطمئناً
خداوند قادر است این کار را انجام دهد.





چند روز بعد سه نفر از بیابان رسیدند. به نظر نمی‌رسید که آنها از سفر طولانی می‌آمدند، همچنین چهره آنها نشان نمی‌داد که آنها در این نزدیکی زندگی میکنند. آنها قدرتمند، با اعتماد به نفس و جوان بودند.

ابراهیم تا آنها را دید به استقبال آنها شتافت
و متوجه شد که آنها با دیگران متفاوت
هستند، اما او نفهمید که این مهمان ها از
این دنیا نیستند.




دو تن از آنها فرشتگان عادل بودند و نفر سوم خود
خدا بود. او در شکل یک فرشته ظاهر شده بود تا
بتواند با ابراهیم صحبت کند. ابراهیم به ملاقات
آنها رفت.



ابراهیم همسرت
سارا به زودی صاحب
پسری خواهد شد.

هه هه هه،

چگونه پیرزنی مثل من و
ابراهیم که از من پیرتر است
میتوانیم رابطه جنسی داشته باشیم.



چرا سارا خندید از اینکه خدا گفت
او صاحب فرزندی خواهد شد.


من نخندیدم.

تو خندیدی. تو باور نداری. آیا باور نداری
انجام هیچ کاری برای خدا مشکل نیست؟ وقتی زمان
مناسب برسد من دوباره خواهم آمد و تو در آن موقع
صاحب فرزندی خواهی شد.



آیا من به ابراهیم
در مورد آنچه که می‌خواهم انجام
دهم، بگویم؟ او صاحب فرزندان
بسیاری خواهد شد و او به فرزندانش
و نسل‌های بعدی را خواهد آموخت
تا مرا اطاعت کنند.

بله، لازم است
او بداند.




گناه مردم شهر سدوم و
عموره بسیار زیاد شده
است. من همه را چه زن،
مرد و بچه در هر دو شهر
نابود خواهم کرد.

اما برادرزاده من لوط
و خانواده اش زندگی
میکنند.



اگر پنجاه نفر را پیدا
کنم، شهر را نابود
نخواهم کرد

مانند کار خدا نخواهد بود اگر
درستکاران با بدکاران نابود شوند. چه
میشود اگر پنجاه نفر درستکار در شهر
باشد؟ آیا بخاطر آن پنجاه نفر از نابود
کردن شهر صرف نظر نمیکنی؟ بدون
شک تو بی گناهان را با گناهکاران
نمیکشی. این ممکن نیست تو نمیتوانی
چنین کاری کنی. اگر این کار را انجام
دهی، بیگناهان با گناهکاران مجازات
خواهند شد. این غیر ممکن است.
قضاوت کننده همه مردم کار
درست را انجام خواهد داد.




لطفاً از اینکه جسارت میکنم و به صحبت خود با خدا ادامه میدهم، مرا ببخش. اما شاید در آنجا به جای پنجاه نفر فقط چهل و پنج نفر بیگناه وجود داشته باشد. آیا به خاطر اینکه پنج نفر کمتر است تو شهر را نابود میکنی؟

اگر 45 نفر بیگناه در
شهر پیدا کنم، شهر را نابود
نخواهم کرد.

حتی اگر آنجا
40 نفر باشد؟

اگر 40 نفر را پیدا کنم آن
را نابود نخواهم کرد.




خداوندا از من
خشمگین نشو اگر در
آنجا فقط 30 نفر بیگناه
باشند چه میشود؟

اگر 30 نفر هم
وجود داشته باشند
آنجا را نابود نمیکنم.

اگر 20 نفر هم پیدا
کنم، شهر را نابود
نخواهم کرد.

اگر فقط 20 نفر باشند
چه میشود؟



خداوندا لطفاً خشمگین نشو، من فقط یک بار
دیگر سخن میگویم. اگر فقط 10 نفر پیدا شود چه
میکنی؟

اگر من 10 شخص
درستکار را پیدا کنم آنجا را
نابود نخواهم کرد.

اگر شما 10 نفر درستکار را
نیافتید، آیا لطفاً به برادر زاده ام
لوط اطلاع خواهید داد؟


ما امشب او را
ملاقات خواهیم کرد.

دو فرشته در غروب آن روز به شهر رفتند و در اطراف خانه لوط قدم زدند.




اینجا بسیار منحرف است، بیشتر از آن چیزی که فکر میکردم.

حالا فهمیدم چرا خدا میخواهد این شهر را با تمام ساکنین آن و حتی حیوانات، نابود کند.



آهای غریبه ها، خیابان
امن نیست، شما نمیتوانید
در آنجا بمانید. امشب را در
منزل من بمانید.

هی! اینها به نظر جذاب
و خوشگل میایند، ما
به بقیه در مورد آنها
خواهیم گفت.



لوط، این مردان را به ما بده ما
میخواهیم با آنها رابطه جنسی
داشته باشیم.

از اینجا برید، شما
نمیتوانید این کار شرورانه
را انجام بدهید.

او فکر میکند چه کسی
است؟ بزرگ و قدرتمند؟
ای متعصب ریاکار.

ما در را خواهیم
شکست و کار بدتری با
تو که خارجی هستی
انجام خواهیم داد.

ما دختران تو را نمیخواهیم،
ما آن مردان زیبا را
میخواهیم!




خداوند شما را
کور کند.

آنها کجا هستند؟

من نمیتوانم
بینم! چه
اتفاقی افتاد؟


این چه قدرتی
است؟

چرا همه
جا تاریک
شد؟




شما باید شهر را فردا صبح
ترک کنید. هر کس را که می‌خواهید
با خبر کنید. خدا عادل است و بیش
از این نمیتواند این گناهان را
تحمل کند.

فردا خداوند
میخواهد باران آتش
را به این شهر ببارد.
همه در سدوم و
عموره گشته خواهند
شد.




عجله کنید، آتش به
زودی خواهد آمد.
هیچکس نمیتواند فرار
کند.

خداوند میفرماید، زمانی که
شهر آتش گرفت به عقب نگاه
نکنید.



به عقب
نگاه نکن!

وای!



اوه نه! پدر، مادر از خداوند
اطاعت نکرد و به عقب نگاه کرد
و به ستون نمک تبدیل شد.


نگاه نکنید!
به راه ادامه
دهید!

در آن روز هر موجود زنده ای در سدوم و
عموره از بین رفت. خداوند عادل است و از
گناه نفرت دارد، مخصوصاً گناهان منحرف
جنسی، مرد با مرد و زن با زن. از همه بدتر
گناهان جنسی با کودکان است. خدا قول داده
بود که هرگز دنیا را با آب نابود نکند، اما
هرگز نگفته بود که دفعه بعدی با آتش این
کار را خواهد کرد. نتیجه گناه مرگ است، مرگ
فیزیکی و مرگ روحانی در دریاچه آتش. با
فیض خداوند، لوط از داوری خدا نجات پیدا
کرد اما همسرش باور نداشت که وقتی خدا
در مورد مسئله ای هشدار میدهد بسیار جدی
است و خداوند اخطار داده بود که نباید کسی
به عقب نگاه کند.





مزد گناه برای همه ی گناهان
همیشه مرگ است و هیچ
استثنایی وجود ندارد.



من خیلی خوشحالم که خدا به شما لطف کرد. لوط شما میتوانستید در آن شهر بمیرید. خداوند از گناه و شرارت متنفر است. شما باید از این دسته انسان ها دوری کنید.

ما خیلی متاسف هستیم برای آنچه برای همسرت انفاق افتاد. حالا میخواهید چه کار کنید؟

ما به نوعی اداره خواهیم کرد.

لوط به همراه دخترانش آنجا را ترک کردند و خداوند همچنان ابراهیم را برکت میداد.

پیدایش 26-24:19؛ لویان 22:18؛ رومیان 1-23

32، 6:23؛ 11-6:9؛ مکاشفه 21:8

خداوند به سارا وعده داد که صاحب فرزندی خواهد شد. ابراهیم و سارا آن اشتیاقی را که سالها فراموش کرده بودند را حالا در خودشان احساس میکردند.



ابراهیم، چه اتفاقی برای تو افتاده است؟ سالهاست که تو اینطور به من نگاه نکرده بودی.



این یک معجزه بود! به زودی همه
فهمیدند که او باردار است!

همانطور که خدا فرمود، ما نام او را اسحاق یعنی خنده میگذاریم. او پدر قوم ها و ملت ها خواهد شد.



آره، وقتی خدا به من گفت بچه ای به دنیا خواهم آورد، باعث شد من بخندم. چه کسی باور میکرد من با این سن از فرزند خودم نگه داری کنم؟

خدا همیشه به قول و وعده خود وفادار است.

اسماعیل، پسر ابراهیم که 14 ساله شده بود، از
پسر جدید متنفر بود.



این کوچولوی احمق مرا
مسخره میکند، من نمیتوانم
یک مصری را در خانه ای که
پسر من در آن است تحمل
کنم.

این کنیز و پسرش را
بیرون کن. آنها هیچ سهمی از
ارث اسحاق، فرزند وعده
نخواهند گرفت.



خداوند با ابراهیم سخن گفت و فرمود: ” حق با
سارا است. هاجر و اسماعیل را از آنجا بیرون کن.
اسماعیل مانند اسحاق وارث نخواهد بود. اما آزرده
خاطر نباش، من از آنها مراقبت خواهم کرد.

چون اسماعیل هم فرزند تو است از او نسل بزرگی به وجود خواهیم آورد. اما نجات دهنده، شخصی که شیطان را شکست خواهد داد، از نسل اسحاق خواهد بود نه از اسماعیل.



اسماعیل بزرگ شد و پدر قوم عرب شد در حالیکه اسحاق بزرگ میشد تا بزرگ قوم یهود باشد. قوم عرب و یهود با هم مانند برادران ناتنی هستند.

ابراهیم پسرش را دوست داشت و
آنها جدایی ناپذیر شدند.



تو فرزند معجزه هستی. آیا تو دنیا را از
گناه نجات خواهی داد؟

پدر، چرا تو این بره های کوچک
زیبا را قربانی میکنی و آنها را روی
قربانگاه میسوزانی؟

خدای آسمان ها و زمین پاک و مقدس
است، او بسیار مقدس است برای مرد
گناهکاری مثل من. اولین انسان آدم
بود، او از خداوند ناطاعتی کرد و از
آن پس نسل انسان گناهکار شد.

خداوند به آدم گفت اگر گناه
کند، خواهد مرد، اما بعد از
آنکه آدم گناه کرد، خداوند
حیوانات را کشت و از پوست
آنها پوششی برای آدم و حوا
درست کرد.

وقتی من بره ای را قربانی کرده و به خدا
تقدیم میکنم، این نشان میدهد که من میدانم
گناهکارم و جزای گناه مرگ است، پس یک بره
بیگناه را تقدیم میکنم که بجای من بمیرد.




اسحاق با قوت رشد میکرد
و باد میگرفت تا به خدای
پدرش اعتماد کند. ابراهیم
عاشقانه خدا را دوست
میداشت و آنها اغلب با
هم خدا را پرستش نموده
و قربانی به خدا تقدیم
میکردند. بره قربانی میشد
و بر روی قربانگاه قرار
میگرفت و سپس سوخته
میشد.



ابراهیم، من میخوام که تنها
پسرت، که او را دوست داری به
عنوان قربانی سوختنی به من
تقدیم کنی.





خداوندا تو چطور می‌خواهی من چنین کاری را انجام دهم؟ این به نظر نمی‌آید از تو باشد. قربانی کردن انسان! تو گفتی که از پسر من، اسحاق قوم بزرگی بوجود خواهد آمد، اگر من او را بکشم وعده ات انجام نخواهد شد.



... اما تو خدا هستی.
من نمیفهمم اما از تو
اطاعت میکنم.

پیدایش 2:22؛ رومیان 12:5




این یک سفر 3 روزه
است، و ما برای حدود
یک هفته نخواهیم بود.

مراقب باشید؛ من
برای هر دوی شما
دعا خواهم کرد.

سه روز بعد...


پدر آنجا کوهستان
است. ما قبل از غروب
آنجا خواهیم بود.

بله، ما به آنجا خواهیم رفت
و خدا را پرستش خواهیم
کرد و برمیگردیم.




پدر ما هیزم آوردیم و تو قربانگاه را
ساختی، پس قربانی کجا هست؟

اسحاق، آیا به یاد داری که به تو گفتم خدا در مورد اینکه من و
مادرت در سنین پیری بچه دار خواهیم شد با من صحبت کرد؟
او دوباره با من صحبت کرد.




اینبار او از من
خواسته است که تو
را به عنوان قربانی
سوختنی تقدیم کنم.

من؟ پدر آیا مطمئن
هستی؟

A man with a long white beard and a blue robe is holding a sword over the head of a blindfolded man. The scene is set outdoors with a tree on the left and a pile of sticks on the right. The man with the beard is looking down at the blindfolded man.

مگر خدا به شما نگفته بود که من میراث و سرپرست
قوم بزرگی خواهم بود و تعداد فرزندان من مانند ستارگان
آسمان خواند شد؟

من یاد گرفتم، آنچه را که خدا وعده میدهد قادر به
انجامش میباشد. اگر او گفته تو پدر قوم بزرگی خواهی
شد، حتما اتفاق خواهد افتاد، حتی اگر تو بمیری.



من نمیدانم چطور،
مگر اینکه او تو را
دوباره زنده کند.

اگر من بمیرم چگونه
وعده ی خدا عملی
خواهد شد؟

پدر، ما باید در هر
صورت از خداوند
اطاعت کنیم.




اگر چه ابراهیم میدانست که
خواست خداوند را اطاعت
میکند اما چقدر قلبش
اندوهگین بود و دستانش
لرزان، در هنگام تقدیم نمودن
هدیه سوختنی.

او دست و پای پسرش را بست و او را در قربانگاه
گذاشت. سپس باید چاقو را در گلویش فرو میکرد.

پس از دعای با ایمان به حضور
خدا، او چاقو را بلند کرد و زمانی
که چاقو را برای فرود آوردن پایین
میاورد، ناگهان صدایی از آسمان
شنید:



A comic book panel featuring a close-up of a hand gripping a sword hilt. The hand is rendered in a detailed, shaded style. In the background, the face of a man with a beard and a turban is visible, looking towards the viewer. A yellow speech bubble is positioned in the upper right quadrant of the panel.

ابراهيم! ابراهيم!
به فرزندت
صدمه نزن.



از آنجایی که تو از من
اطاعت کردی که حتی حاضر شدی
تنها پسرت را قربانی کنی، الان میدانم
که تو به من اعتماد داری.

زمانی که ابراهیم سرش را بلند کرد یک قوچ را دید که در بین بیشه ها گیر کرده است.

پدر
آنجا را ببین،
خداوند به جای
من یک قوچ را
فرستاده است!

ابراهیم، چون تو مرا اطاعت کردی و حتی یگانه پسرت را از من دریغ نکردی، تو را چنان برکت میدهم که نسل تو مانند ستارگان آسمان و شن های دریا بشمار گردند. آنها بر دشمنان خود پیروز شده و موجب برکت همه قوم های جهان خواهند شد، زیرا تو مرا اطاعت کردی.



پدر، همانطور که گفتی او خداوند بخشنده و رحیم است.

ابراهیم دو پسر داشت، اسماعیل و اسحاق. طبق وعده خدا به ابراهیم اسحاق پسر برگزیده خداوند بود. اسحاق پسر ی که نامش یعقوب بود، که بعداً نامش به اسرائیل تغییر کرد. یعقوب 12 پسر داشت که در زمانی همه ی آنها به همراه فرزندانشان به مصر رفتند، جایی که بعدها برده شدند. (1706 قبل از میلاد مسیح)



دوازده پسر یعقوب، دوازده
قبیله اسرائیل شدند.

اسماعیل دوازده شاهزاده داشت
و قوم آنها عرب شد.

اسماعیل ابراهیم

اسحاق یعقوب

پیدایش 5:21، 13، 67:24، 12:25-18، 21-26، 23:29-30



فصل 3:

موسی



1706 سال قبل از میلاد مسیح

در زمان قحطی، یعقوب که نوه ابراهیم بود، با دوازده پسر خود، فرزندان آنها و خدمتکارانش برای زندگی به مصر رفت. در مصر آنها کثیر شدند مانند خاک ها روی زمین.

فرزندان یعقوب که بعداً نام او به اسرائیل تغییر کرد، تعداد آنها خیلی زود به بیشتر از مصریان رسید.



فرعون که فرمانروای مصر بود،
فرزندان یعقوب را برده خود
ساخت و بیش از سیصد سال آنها را
تحت فشار و ستم فراوان قرار داد
و آنها کارهای سخت و طاقت فرسا
انجام میدادند، بطوریکه آنها وعده
هایی را که خداوند به ابراهیم و
پدران آنها داده بود فراموش کردند.



خدا به ابراهیم گفته بود
که فرزندان او به سرزمین
غریبه ای خواهند رفت و
در آنجا برده و اسیر آنها
خواهند بود. او همچنین
وعده داده بود که بعد
از 400 سال او این قوم
را تنبیه خواهد کرد و
فرزندان ابراهیم را آزاد
خواهد کرد و به سرزمین
وعده خواهد برد.



این حقیقت دارد! فرعون میترسد از اینکه تعداد ما زیاد میشود. او تمام نوزادان را میکشد. مصریان ضعیف و تنبل هستند اما مردان از کار زیاد قوی شدند. آنها از ما میترسند.

آنها بچه ی مرا نخواهند کشت. خداوند از او محافظت خواهد کرد.

ها! خداوند چه کاری میتواند انجام دهد در مقابل قدرت فرعون؟

نه! بچه من! شما
نمیتوانید این کار را
انجام دهید.



فرعون از زیاد شدن تعداد یهودیان
ترسید و تصمیم گرفت تمام نوزادان پسر
را بکشد.

اما مادر اگر سربازان
و همسایه ها از من پرسند که
نوزاد ما کجاست، چه جوابی
بدهم؟



به آنها
حقیقت را بگو. مادر
این نوزاد او را در
رودخانه رها کرد دیگر
نیازی نیست سربازان
این کار را انجام
دهند.

تقریباً 1525 سال قبل از میلاد مسیح

مادر، آیا مطمئن هستی این سبد سوراخ نخواهد شد؟

سبد با قیر پوشانده شده و روی سطح آب شناور میماند.

ایا ما دوباره میتوانیم برادر کوچکمان را ببینیم؟ آه، ای مصریان پست فطرت.

خدا از او محافظت خواهد کرد. تو نزدیک همان و مراقب باش.

دختر فرعون برای حمام به رودخانه رفت.




نگاه کن! صدای گریه
از آن سید میاید!

اوه، او زیبا به
نظر نمیاید؟

او حتماً یکی
از نوزادان
یهودیان است.


او حتما باید
گرسنه باشد.






اگر می‌توانستم پرستاری
برای او پیدا کنم، این
نوزاد را پیش خودم نگه
میداشتم.

یکی از دختران یهودی
اینجا است. ممکن است او
پرستاری را برای مراقبت از
این نوزاد بشناسد.



من میروم تا شخصی را برای
مراقبت از این نوزاد پیدا کنم.
من زن یهودی را میشناسم که
به تازگی نوزاد او به رودخانه
انداخته شده و همچنان او شیر
زیادی دارد و میتواند از نوزاد
مراقبت کند.


خروج 9-2:3



من چه کار کردم؟
آیا دوباره فرزندم را
خواهم دید؟ اصلاً خدا
اهمیتی میدهد؟

تو راه دیگری نداشتی. تو
نمیتوانستی برای همیشه او را
پنهان کنی. دیر یا زود سربازان او
را پیدا میکردند و میکشتمند. تو
فقط باید به خدا اعتماد کنی.

مادر، مادر!

A comic book panel featuring a woman on the left and a man on the right. The woman has long dark hair and is wearing a white top with a black choker. She has a surprised expression with wide eyes and her hands are clasped in front of her. The man is shown in profile, looking towards the woman. He has dark hair and is wearing a blue garment. His hands are raised near his face in a gesture of surprise or contemplation. A large speech bubble originates from the man, containing Persian text. A smaller speech bubble originates from the woman, also containing Persian text.

مادر، دختر فرعون به رودخانه آمد و برادر کوچک
مرا پیدا کرد. او میخواهد او را برای خود نگه دارد و
او به دنبال شخصی میگردد تا از او مراقبت کند! او
الان به اینجا میاید.

جلال بر
خدای ابدی!



من

شنیدم که تو فرزند

خود را از دست دادی. خیلی

متاسفم. من این نوزاد را در رودخانه

پیدا کردم. برای مراقبت از این نوزاد

من به تو پول پرداخت خواهم

کرد.

وقتی او از شیر گرفته شد من برمیدارم

و او را به قصر میبرم تا برای فرعون شدن

تربیت و بزرگ شود. ما او را موسی


خواهیم نامید.

همانطور که موسی بزرگ میشد، او در

باره خدای حقیقی پدرانش به او آموزش

میداد. خداوند هدف مخصوصی برای

این پسر کوچک داشت.



شاهزاده کوچک پیر
بالا تا با این درشکه
به قصر بریم.

چقدر سریع اینها
میتوانند بروند؟

از تو ممنون که از موسی مراقبت
و نگه داری کردی. او به نظر خیلی
سالم میاید. او بزرگ خواهد شد تا
قدرتمند و ثروتمند شود.

موسی به عنوان فرزند خوانده دختر فرعون، بزرگ میشد و رشد میکرد تا به مرد دولتمند و قدرتمندی در مصر تبدیل شود. مقدر شده بود تا او شخص ثروتمند و قدرتمندی شود اما او اصالت و میراث خود را هرگز فراموش نکرد.






بله، همچنین او به ابراهیم گفت که ما در این سرزمین بیگانه مدت 400 سال مورد آزار و زحمت قرار خواهیم گرفت. تا الان ما 359 سال اینجا بوده ایم و فقط 49 سال از آن باقی مانده است.

موسی میخواستیم به تو چیزی بگویم، خدای پدران ما، ابراهیم، اسحاق و یعقوب به ابراهیم گفت که نسل او کثیر خواهد شد و آنها در سرزمینی که مال آنها نیست خواهند رفت و در آنجا غریب خواهند بود. و الان ما اینجا هستیم!



این به نظر غیر ممکن میاید.
فرعون هرگز اجازه نخواهد داد تا تمام
برده های او همراه با ثروت از اینجا بروند.
اما شاید یک راهی وجود داشته باشد. چرا
41 سال دیگر منتظر باشیم؟

همچنین او به ابراهیم گفت، برای
اعمال شروانه ی این قوم نسبت به ما،
خداوند آنها را مورد داوری قرار خواهد داد، و
ما این سرزمین را با ثروت زیادی ترک خواهیم
کرد و به سرزمینی که خدا به پدران ما وعده
داده است میرویم.



فرزندان یهودی زیر سلطه ارباب های خود
عذاب میکشیدند. آنها مجبور بودند در گودال
های لجن کار کنند و خشت ها بسازند. موسی
نمیتوانست زجر و عذاب مردمش را ببیند، او
تصمیم گرفت کاری برای آنها انجام دهد.

بلند شو قبل از
اینکه از شلاق
خوردن بمیری!

بلند شو ای خوک
کثیف!

ایر، بلند شو.

خروج 10:2-11

یک روز موسی دید که یکی از مصریها
در حال زدن یکی از مردان قومش است.

زمان آزادی رسیده
است. این کارهای قبیح
باید متوقف شوند.





تق!

دیگه کافیه!

موسی، آن مصری را کشت و جسد او را پنهان کرد، اما شخصی او را دید و آن را به فرعون گزارش داد.



بایست! تو باید
برای قتل محاکمه
شوی!

او موسی است!

او خدایا! من
چه کار کردم؟

تقریباً 1491 سال قبل
از میلاد مسیح.

موسی مصر را ترک کرد و به
بیابان رفت. او تنها بود، بدون
هیچ خانواده و دوستی. او
قومش را نجات نداد. او حتی
نتوانست خودش را نجات دهد.

خروج 15-2:11





بیند!
یک مرد!

او نزدیک است
بمیرد. آب بیاورید.

او یک مصری است!

موسی مدت
طولانی راه رفت
تا اینکه دیگر
نمیتوانست بیشتر
ادامه دهد تا اینکه
به خیمه چوپانان
رسید.

موسی زندگی جدیدی را میان مردم مدیانی
ها آغاز کرد. او راه های زندگی در بیابان را
یاد گرفت، ازدواج کرد و چوپانی میکرد. چهل
سال گذشت و مصر یک خاطره دور بود.
موسی از اینکه بار دیگر قومش را ببیند کاملاً
نا امید شده بود.



این بسیار عجیب است! چطور ممکن است
این بوته آتش گرفته است اما نمیسوزد؟ فقط
شعله ور است.





موسی، کفش هایت را پا دربیار. تو در
زمین مقدس ایستاده ای. من خدای
اجداد تو ابراهیم، اسحاق و یعقوب
هستم.

من رنج و مصیبت بندگان خود را در
مصر دیدم و ناله شان را برای رهایی از بردگی
شنیدم. اکنون، آمده ام تا آنها را از چنگ مصری
ها آزاد کنم و ایشان را از مصر بیرون آورده،
به سرزمینی که به اجداد آنها وعده داده بودم
بازگردانم.

حال تو را نزد فرعون میفرستم تا قوم مرا از مصر
بیرون آوری. تو به او خواهی گفت، مردم مرا آزاد
کن و او مخالفت خواهد کرد و من قدرتم را به
مصریها نشان خواهم داد و پس از آن او اجازه
خواهد داد قوم من از آنجا بروند.




اما
آنها خواهند
خندید و باور
نخواهند کرد که تو
مرا فرستاده ای.





عصای خود را به
زمین بنداز.



چی شد؟ عصای من!

او به یک مار
خطرناک تبدیل
شد.



دم مار را
بگیر.



او دوباره به
عصای من تبدیل
شد!



به مصر برو و من به تو خواهم
آموخت چه بگویی و چه کار کنی.
برادر تو هارون دستیار تو خواهد
بود.



1445 سال قبل از میلاد مسیح

از آن زمان چهل سال
گذشته. هر شخصی که
گذشته مرا میدانست اکنون
مرده است. هیچکس مرا
نمیشناسد.

تا زمانی که فرعون
بگذارد قوم خدا از
آنجا بروند.

تو میخواهی به مصر برگردی! پس
آنهايي که دنبال تو بودند تا تو را
بکشند چه میشود؟

چه مدت
آنجا خواهی
بود؟





تمام بزرگان قوم را خبر کنید.
زمان آزادی فرا رسیده است.

آنها چه کسانی
هستند؟

او هارون از قوم لاویان است. دیگری
را نمیشناسم اما به نظر میرسد از ما
باشد اما برده نیست.

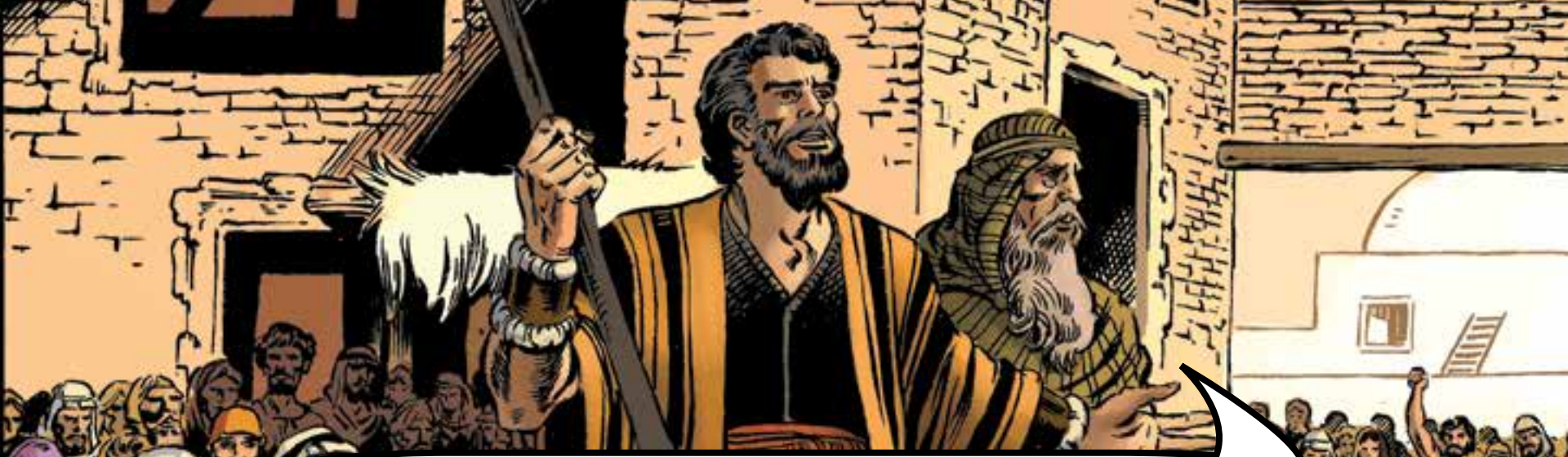


موسی


هشتاد سال پیش بدنیا آمد
در زمانی که فرعون قتل عام
نوزادان پسر را شروع کرد. مادرش
او را در سبد پنهان کرد و با فیض
خدا، دختر فرعون او را پیدا کرد
و او به عنوان یک مصری بزرگ
شد.

شما ای رهبران
اسرائیل نزدیک
بیاید.

خروج 29:4-31



چهل سال پیش موسی تصمیم گرفت بجای اینکه بعنوان یک مصری فرمانروایی کند، همراه قومش زجر و سختی بکشد. او میخواست با قدرت خودش ما را نجات دهد اما موفق نشد. در 40 سال گذشته او در بیابان های سرزمینی که خدا به اجداد ما وعده داده است زندگی میکرده است. اخیرا خداوند با او سخن گفته و به نشان داده تا چطور ما را از فرعون رهایی بدهد! اکنون موسی به شما معجزاتی را نشان خواهد داد که به وسیله آن فرعون را متعاقد خواهد کرد تا ما را آزاد کند.



خدای ابراهیم، از درون بوته
آتشین با من سخن گفت و مرا
فرستاده تا شما را رهبری کنم و به
سرزمین پدرانمان باز گردانم. این
هم معجزه و نشانه از طرف خدا.



آه! عصای او
به مار تبدیل
شد.

نترسید.



این را
بینید.



خدا نجات دهنده
را فرستاده است.

آری، این به فرعون
نشان خواهد داد.

این یک معجزه
است!

اکنون ما به
نزد فرعون
میرویم.

خدای
ابراهیم!

از چهل سال گذشته که این
مکان را ترک کردم تغییری نکرده
است. به یاد داشته باش فقط
آنچه را بگویی که به تو گفتم.



خدای اسرائیل با موسی سخن گفته است. خداوند میگوید اجازه بده که قوم او به یک سفر سه روزه به بیابان بروند تا او را پرستش کنند و قربانی ها تقدیم نمایند.



ها! خدای اسرائیل؟ ها ها ها!
من خدای تو را نمیشناسم. او چه خدایی است که من باید از او اطاعت کنم؟ مسخره است. من اجازه نمیدهم تا برده های من به سفر سه روزه به بیابان بروند.

من شنیده ام که تو چگونه مردم مرا تحریک کردی و باعث شدی آنها دست از کار کردن بردارند. و الان آنها میخواهند به سفر سه روزه بروند و خدایی را که من نمیشناسم پرستش کنند. میبینم که آنها وقت اضافه دارند، پس به آنها کارهای بیشتری خواهم داد تا انجام دهند.



از حالا خودشان باید گاه مورد نیاز برای ساختن خشت ها را آماده کنند. حالا از جلوی چشمانم گم شوید و برگردید به همانجایی که بودید.

آیا میتوانید این
همه گستاخی را
باور کنید؟



خیلی خنده دار و مضحک
بود. آنها به اینجا آمدند انگار
که آنها صدای خدا بودند.

آیا تو به ما میگویی نتیجه کاری که انجام دادی این بود که ما باید دوبرابر کار کنیم؟ این چه نوع آزادی است؟ و تو میگویی فرستاده خدا هستی؟

او فکر میکند چه کسی است؟


یک آدم خرافاتی!

نمیتوانم باور کنم حيله و حقه او را باور کردیم.



پس شما کار زیادی برای انجام
دادن ندارید و میخواهید بروید و خدای
خودتان را پرستش کنید. ما به شما یاد
میدهیم که بیکار نباشید.





یهوه، از زمانی که من آمده ام
و به نام تو حرف زدم همه چیز
بدتر شده است. چرا مرا به اینجا
فرستادی؟


من خداوند، خدای
اجداد تو هستم و رنج و
درد و گریه های قومم
اسرائیل را دیده ام.

اکنون زمان آ فرا رسیده تا وعده
خودم را به ابراهیم انجام دهم و قوم خودم
را به سرزمین کنعان ببرم. تو ای موسی آنها را
رهبری خواهی کرد.



اما من سخنور خوبی
نیستم. فرعون به من
گوش نخواهد داد.

هارون به جای تو سخن خواهد گفت، تو
فقط به من گوش کن و آنچه را که من به تو
میگویم به هارون بگو. در ابتدا فرعون به
تو گوش نخواهد کرد و من به آنها معجزات
بزرگتری نشان خواهم داد تا مصری ها بدانند
تنها من خدای حقیقی هستم.



ها ها! برای چه دوباره به
اینجا برگشتی؟

یهوه میگوید " بگذار
مردم من بروند."

این هم معجزه ای از سمت
خداوند که سخن گفته است.

ها ها ها ! این
فقط یک حقه ی
جادوگری است.
من از آن نمیتروسم.
جادوگران ما را خبر
کنید.

او به راحتی این حقه
را انجام داد. به نظر
واقعی آمد.


در تعجب هستم تا بینم او
از کجا این کار را آموخته؟

سریع بیایید و آن حقه جادوگری که عصای خود
را به مار تبدیل می کنید را همراه بیاورید.




خدای مارها، نسرت، ما را
فرستاده که به شما بگوییم
خشت و آجر بیشتری بسازید.
ها، ها، ها!






موسی، ما الان چه کار کنیم؟ ما
همچون احمق ها به نظر میرسیم.



نگاه کنید! مار موسی
میخواهد با مار ما بجنگد.



مار موسی یکی
از مارهای ما را
خورد.

او مار بعدی را
هم بلعید!





به من نگو که او میخواهد مار بعدی
را هم بخورد! نسرت، خدای مارها
خیلی خشمگین خواهد شد.



باورم نمیشود، مار
او تمام مارهای ما را
خورد.

چطور ممکن است؟




یهوه، خالق هستی میگوید
”بگذار مردم من بروند.“

من نمیدانم تو چطور اینکار را انجام دادی، اما من اجازه نمیدهم شما برده های من را فقط بخاطر اینکه میتوانید یک حقه جادوگری انجام دهید، از اینجا ببرید. از جلو چشمانم گم شو و برو!



خروج 13:7 ”با وجود این معجزه، دل پادشاه مصر همچنان سخت ماند و همانطور که خداوند فرموده بود، به سخنان موسی و هارون اعتنایی نکرد.“



چرا یهوه ما را با معجزه ای به
نزد فرعون فرستاد که حتی جادو
گران فرعون میتوانستند آن را انجام
دهند؟ برای مدتی این باعث شد ما
احمق به نظر برسیم.

من نمیدانم اما خداوند گفته که او دل
فرعون را سخت خواهد کرد. مطمئنا این چیزی
بود که اتفاق افتاد. آیا دیدی او چقدر عصبانی
شد وقتی عصای من مارهای او را میخورد
چقدر؟

من باید مکانی را پیدا کنم
که با خداوند یهوه صحبت
کنم. من نمیدانم کار بعدی
برای انجام دادن چیست.

خدا دوباره با موسی ملاقات کرد و به او گفت چه کاری انجام دهد. مصری ها موسی را مسخره میکردند. مردم او نیز او را طرد کرده بودند چون فرعون فشار و آزارش را بیشتر از قبل کرده بود اما موسی به خداوند ایمان و باور داشت حتی زمانی که کار خدا را درم نمیکرد، از او اطاعت میکرد.



یهوه
میگوید "چون اجازه
ندادی مردم من بروند همه
آب های مصر با تبدیل به
خون میکنم تا بدانی من
خدای حقیقی هستم.



این شگفت انگیز
بود. چطور او این کار را
کرد؟

برو و ساحران مرا
بیاور. خدای رودخانه نیل آنها
را متوقف خواهد کرد.




آیا میبینی؟ ساحران
من هم میتوانند این کار را
انجام دهند. من با این حقه های
جادوگری تو متقاعد نخواهم شد.



من هرگز چیزی مانند این ندیده
ام. حتی چشمه ها و حوضچه های
کوچک نیز به خون تبدیل شدند.
او خدا خودش را به چه نامی صدا
میزد؟


هرگز نام او را نشنیدم. اما چه
تفاوتی دارد؟ ما هزاران خدا
داریم. خدای رود نیل باید خیلی
عصبانی شده باشد.



همکار موسی میگفت
او تنها خدای او خدای
حقیقی است.

یک خدا؟ این خیلی
مسخره است.


هفت روز بعد از آنکه آب ها به خون
تبدیل شدند، موسی بار دیگر خشم و
داوری خدا را به سرزمین مصر آورد.



بگذار آبها به
فراوانی قورباغه ها
را به جلو بیاورند.

آبهایی که به خون بد دو تبدیل
شده بودند، ناگهان میلیون ها
قورباغه تولید بوجود آوردند.






خانه من پر از
قورباغه ها شده
است.

تمام مصر از قورباغه ها
پر شده است. خدایان
خشمگین شده اند.

کاهنان ما کجا
هستند؟ آیا آنها نمیتوانند
کاری انجام دهند؟



آه ای!



فرعون، ببینید، ما
جادوگران هم میتوانیم
قورباغه درست کنیم.


چرا آنها قورباغه های
بیشتری میسازند؟ آیا موسی
به اندازه کافی به ما قورباغه
نداد؟ به اندازه کافی داریم،
چرا فرعون بیشتر به ما
قورباغه میدهد.

چرا اجازه نمیدهی آنها به بیابان
بروند؟ ما بیشتر از این نمیتوانیم
تحمل کنیم.

موسی را خبر کنید.
میخواهم با او صحبت
کنم.



چشم ارباب، هر چه
شما دستور دهید.



به یهوه بگو تا قورباغه ها را از اینجا
ببرد، اگر او اینکار را انجام دهد، در
این صورت اجازه میدهم مردم تو
بروند و قربانی تقدیم کنند.

بگو کی میخواهی این
قورباغه ها بگیری، مطابق
آن انجام خواهد شد.

فردا صبح.


طبق گفته ات انجام خواهد
شد و باشد که همه بدانند
هیچ خدایی مانند یهوه
خداوند ما نیست.

وقتی که فرعون دید
که طبق درخواست او
قورباغه ها مردند، او
قلبش را سخت کرد
و اجازه نداد یهودیان
بروند.

یهوه چطور خدایی است که سرزمین ما
را با قورباغه ها پر میسازد؟

چرا فکر میکنی خدا اینکار را انجام داد؟
شاید این فقط یک پدیده طبیعی باشد.





پس موسی از کجا میدانست که این
اتفاق خواهد افتاد و این را پیشبینی کرده بود؟ و او
از کجا میدانست دقیقاً در چه ساعتی آنها خواهند
مرد؟

اه، خفه شو و به کارت
ادامه بده، وگرنه این کار هرگز
تمام نخواهد شد.


و یهوه به موسی گفت ”به هارون بگو دست و عصایش را به سمت زمین دراز کرده و به زمین بکوبد تا سر تا سر سرزمین مصر از شپش پر شود.



و تمام خاک مصر تبدیل به
شپش شد.



آآآآ!



منظور شما چیست که نمیتوانید شپش بسازید؟
مردم فکر خواهند کرد که خدای او قدرتمند تر از
خدایان ما است! تنها باید حقه های جادوگری
انجام دهی.

اما آقا، بی شک این کار خدا
است. هیچکس کارهایی را که آن
دو نفر انجام دادند نمیتواند انجام
دهد. ما در مقابل آن قدرتی
نداریم.

حتماً باید توضیح طبیعی برای این کارها باشد،
اما ما بیشتر از این نمیتوانیم در مقابلشان بایستیم.
پیامی به موسی بفرست. به او بگویند اگر خدای او
شپش ها را از اینجا ببرد، من اجازه خواهم داد که
یهودیان بروند و خدای خود را خدمت کنند.



شپش ها رفتند اما من نمیتوانم
اجازه بدهم که برده ها بروند.
بعد از همه ی اینها، خدای آنها
چه کاری میتواند انجام دهد؟




خدا با موسی سخن گفت
و فرمود: ”من دسته ی بزرگی از
مگس ها را به مصر خواهم فرستاد.
همه ی خانه ها از مگس ها پر
میشود. اما این بار استثنا قائل میشوم
بین یهودیان و مصری ها.

در میان
قوم من هیچ مگسی
نخواهد بود. با این کار
همه خواهند فهمید که من
تنها خدای دنیا هستم.

پدر، چرا هیچ کدام از کاهنان
ما نمیتوانند با قدرتشان این
مرد را متوقف کنند؟




من هیچ چیزی در مورد
مذهب نمیدانم. من فقط به
کار خودم اهمیت میدهم.



این همان چیزی است که او
گفت، هیچ مگسی در میان
یهودیان نیست! این حتما کار
خدای آنها است.


برو و موسی را
پیدا کن.



برید و قربانی تقدیم خدای
خود کنید اما سرزمین مصر را
ترک نکنید.

ما حداقل باید به سفر
سه روزه برویم.


من گفتم شما میتوانید بروید اما
نه خیلی دور. الان با خدای خودت
صحبت کن تا این مگس های بد بو
را از اینجا ببرد.



در تمام سرزمین مصر
هیچ مگسی زنده
نمانده است و این یک
معجزه است.

ساکت باش. به نظر
میرسد تو به حرف های
این یاوه گو ایمان آوردی.

دوباره فرعون قلب خود را سخت کرد و
اجازه نداد قوم خدا بروند.



خداوند این بار بلای طاعون
را به سرزمین مصر فرستاد.
تمام گاوها، گوسفندان، اسب
ها، شترها از این بلا مردند. اما
حیوانات یهودیان به این بلا
دچار نشدند.


تمام حیوانات ما مردند اما
حیوانات شما زنده هستند. چطور
میتوانی این را توضیح دهی؟

موسی میگوید این خدای اجداد ما است
که آمده تا ما را از اسارت ظالمانه شما
نجات دهد، اما من یک مرد ساده هستم
و از این مسائل چیزی نمیدانم.



کاهنان

ما قربانیان به خدایان
تقدیم میکنند. گاو مقدس
خشمگین خواهد شد و این
بیماری را متوقف خواهد کرد.



به فرعون بگو که دیگر خیلی دیر است. تمام گاوهای مقدس ما مرده اند. مردم عصبانی خواهند شد اگر بفهمند خدایان ما نتوانستند در مقابل خدای بزرگ یهودیان، حتی از خودشان محافظت کنند.

خدایان مصر کجا هستند؟ آیا آنها قدرتی هم دارند؟

اما فرعون قلبش را سخت کرده بود.

دوباره خداوند با موسی سخن گفت و به او گفت بر روی سرزمین مصر خاکستر بپاشد و بعد از آن تمام بدن مصریان مبتلا به دمل های دردناک خواهد شد.


خداوند میفرماید: ” چون تو اجازه ندادی مردم من بروند، من بلای دیگری میفرستم، تمام بدن شما و حیوانات شما از دمل ها دردناک پر خواهد شد.“

اوه نه! دوباره!



تمام جادوگران را خبر کن و به آنها بگو
از تمام قدرتشان استفاده کنند. برای تمام
خدایان قربانیان تقدیم کنند و این مصیبت
را متوقف کنند.





آیا شما عالیترین را خبر
کرده بودید؟

تو هم دچار این مصیبت
شدی؟ آیا شما هیچ قدرتی
در مقابل خدای موسی
ندارید؟



از جلوی چشمانم دور شوید، شما عده ای
حیله گر و بدون قدرت هستید. شما با حقه و مکر
مردم را گول میزنید، اما من میدانم شما فریبکار
هستید. خدایان شما کجا هستند؟

صبح زود برخیز و پیش فرعون برو و به او بگو "خدای
عبرانیان میفرماید: قوم مرا رها کن تا بروند وگرنه بلای آخر
خیلی بدتر خواهد بود. این بلا چنان خرابی به بار خواهد
آورد که بسیاری از مردم تو کشته خواهند شد. با این کار
تو خواهی فهمید که خدایی مانند من وجود ندارد.

تو نمیفهمی اما من خدایی
هستم که اجازه دادم تو
فرعون شوی. من میدانستم
تو قلب خود را سخت
خواهی کرد و نخواهی
گذاشت مردم من بروند.



سرسختی تو به من فرصت میدهد تا قدرت خودم را نمایان
کنم و به دلیل رفتار ظالمانه شما با مردم من، داوری را بر
سرزمین مصر بیاورم.

تو کار خودت را انجام
دادی نه اراده مرا، بدان
که فردا در همین وقت
چنان یخ و آتش از آسمان
میبارانم که در تاریخ
مصر سابقه نداشته است.



پس دستور بده تمام حیوانات و آنچه را که در
صحرا داری جمع کنند و به خانه‌ها بیاورند،
پیش از آنکه تگرگ تمام حیوانات و اشخاصی را
که در صحرا مانده‌اند از بین ببرد.





همانطور که یهوه
گفت، بشود.




چطور چنین چیزی
ممکن است که یخ و
آتش با هم بیارند؟

ای خدای قادر ست، ما
را نجات خواهد داد.

آههه!


آنهایی که به این اخطار توجهی نکردند و در
مکانهای روباز بودند همگی مردند.




پدر موسی چطور این کار
را انجام داد؟ آیا خدای او
از خدای آشوب و طوفان
”ست“ قویتر است؟

او
میگوید فقط یک
خدا وجود دارد و این
عبرانیان فرزندان او
هستند.

اما هیچکس تا به حال خدای او را ندیده
است، حتی خود عبرانیان. او میگوید خدای
او روح است و سعی میکند تا فرعون را
متقاعد کند که اجازه دهد مردمش به بیابان
بروند و او را پرستش کنند.



او ای خدای "ست" خدای آشوب
و طوفان ها، ما التماس میکنیم این
طوفان سخت را متوقف کن. ما یقین
داریم تو از خدای نا دیدنی موسی
قوی تر هستی.



این تگرگ نزدیک ما نمیاید،
تنها بر مصریان میبارد.

پدر من میترسم. آیا
این آتش و یخ بر سر
ما هم خواهد بارید؟

نه فرزندم، یهوه
خداوند، دارد مصریان
را برای ناطاعتی ایشان
مجازات میکند.

این خیلی وحشتناک است.



من نسبت به یهوه گناه کردم. خدای عبرانیان عادل و پارسا است و من و مردم من همه گناهکاریم. از یهوه درخواست کن تا این باران آتش و یخ را متوقف کند و من اجازه خواهم داد تا مردم تو سریعاً اینجا را ترک کنند.



به محض اینکه من از شهر خارج شوم دستانم را به سوی آسمان بلند خواهم کرد و این بلا رفع خواهد شد. با اینکار تو خواهی دانست که کل هستی به یهوه تعلق دارد، اما تو به قول خود عمل نخواهی نکرد. تو هنوز خدا ترس نشده ای.

وقتی فرعون دید این بلا هم متوقف شد، او گناه کرد و قلبش را سختتر کرد و اجازه نداد که قوم خدا بروند.



خداوند بلای دیگری فرستاد. ملخ‌ها آمدند و تمام محصولی را که در زمان بارش تگرگ از بین نرفته بود، خوردند و نابود کردند و سپس به داخل خانه‌ها یورش بردند.


خروج 26:9-35، 13:10-15

مادر، مادر!

آااا!

بمیر!





گب، ای خدایان گیاهان و نباتات،
آیا نمیبینی خدای عبرانیان چه بر سر
محصولات ما آورده است؟


اوزیریس، قدرت
خودت را امروز
نمایان کن.

فرعون، موسی را خبر
کرد و به او قول داد تا
اجازه دهد مردم بروند،
اما زمانی که خداوند ملخ
ها را از آنجا برد، فرعون
دوباره قلبش را سخت کرد
و نگذاشت برده هایش
بروند.

خداوند تاریکی غلیظی را بر تمام سرزمین مصر آورد. به مدت سه روز همه جا تاریکتر از یک شب ابری بود. اما در خانه عبرانیان تاریکی وجود نداشت.



من باید
قبل از اینها تو را
میکشتم اما این ثابت
میکرد که خدایان ما
قدرتی در مقابل خدای
تو ندارند.




از جلوی چشمان دور شو. اگر بار
دیگر تو را ببینم تو زنده نخواهی
ماند.

تو برای یکبار حقیقت را
گفتی. ما هرگز یکدیگر را
نخواهیم دید.

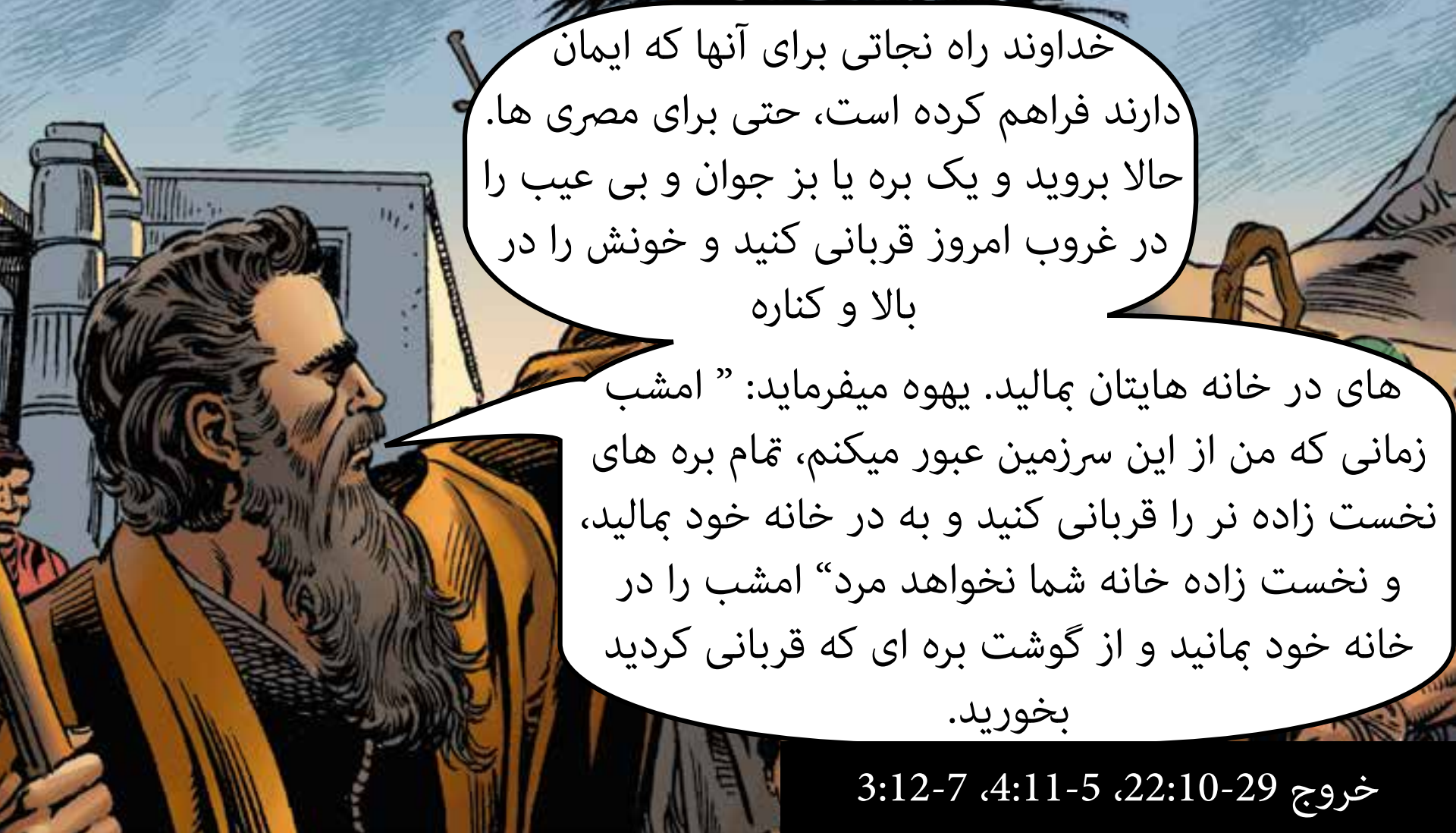


راه ای خدای خورشید،
صدای ما را بشنو. برای سه
روز است که خودت را از
ما پنهان کرده ای. آیا تو
نمیتوانی خدای عبرانیان را
شکست بدی؟



این آخرین بلا است! بعد از بلای آخر فرعون از اینکه ببیند ما میرویم خوشحال خواهد شد. امشب در نیمه شب فرشته مرگ از سرزمین مصر خواهد گذشت. نخست زاده های تمام خانواده ها خواهند مرد. خداوند آنها را بخاطر گناهانشان مجازات خواهد کرد.

چه بر سر نخست
زادگان خواهد آمد؟ آیا
آنها هم خواهند مرد؟



خداوند راه نجاتی برای آنها که ایمان دارند فراهم کرده است، حتی برای مصری ها. حالا بروید و یک بره یا بز جوان و بی عیب را در غروب امروز قربانی کنید و خونش را در بالا و کناره

های در خانه هایتان بمالید. یهوه میفرماید: ” امشب زمانی که من از این سرزمین عبور میکنم، تمام بره های نخست زاده نر را قربانی کنید و به در خانه خود بمالید، و نخست زاده خانه شما نخواهد مرد“ امشب را در خانه خود بمالید و از گوشت بره ای که قربانی کردید بخورید.

خروج 22:10-29، 4:11-5، 3:12-7




فردا نزد ارباب های مصری
خود بروید و از آنها طلا،
جواهرات، نقره و اشیا ارزشمند
بگیرید، چون خداوند قلب آنها را
نرم کرده است. آنها اشیا ارزشمند
خود را به رایگان و به فراوانی به
شما خواهند بخشید.

وسایل خود را جمع کنید و فردا صبح آماده ترک
کردن این سرزمین باشید. شما هرگز به این مکان بر
نخواهید گشت. برای همیشه از مصر خداحافظی
کنید. شما زندگی جدیدی را آغاز خواهید کرد و
زمانی نو برای شما شروع خواهد شد.

پدر، این تنها بره ما است،
آیا نمیتوانستیم به جای خون
این بره از رنگ قرمز استفاده
میکردیم؟



پسرم، خداوند فرموده که بره را قربانی کنیم و
خونش را به چهارچوب در بزنیم. ما باید دقیقاً
کاری را که او میگوید انجام بدهیم. تو دیده ای
که او چگونه افرادی را که از او اطاعت نمیکنند
مجازات میکند. این بره برای این است که تو را از
مرگ نجات دهد.

A comic book panel featuring a woman with dark, curly hair and a headscarf. She is wearing a brown, textured tunic. She is holding a small, light-colored animal, possibly a cat or a small dog, in her hands. The background is a solid orange color. There are two speech bubbles: one on the left and one on the right.

پس این بره به جای
من قربانی شد؟

و همچنین برای من.
چون من هم نخست
زاده هستم.



مادر، چرا پدر خون
را به در خانه ما
میزند؟

یهوه فرمود: ”زمانی که من
خون را بر درهای خانه های شما
بینم، میفهمم که شما به من باور
و ایمان دارید و من کسی را از آن
خانه نخواهم گشت.“


خروج 26:12-28، 35-36



ها! آیا تو این خرافات را باور داری؟
چطور ممکن است که قدری خون بر
چهارچوب در، جلوی مرگ را خواهد
گرفت؟ پسر من نمیترسد، پسر من آیا تو
ترسیده ای؟

چرا تو بره ای را
قربانی نکرده ای و
خون آن را به در خانه
ات نپاشیده ای؟

البته که نه. شما فکر میکنید که من دختر بچه هستم؟
مذهب فقط برای افراد ضعیف است. خدای خوب هرگز
کسی را به خاطر نپاشیدن خون به در خانه اش نمیکشد. پس
در مورد افرادی که این خبر را نشنیده اند چه؟



پدر چرا امشب با شبهای
دیگر متفاوت است؟

چون امشب خداوند، فرشته‌ی
مرگ را خواهد فرستاد تا تمام نخست
زادگان مرد را که به او ایمان ندارند
بکشد. اما زمانی که او خون را ببیند از
آن خانه خواهد گذشت.

این آغاز زمان جدیدی برای ما خواهد بود. هر ساله در
این روز ما جشن خواهیم گرفت تا بیاد داشته باشیم که
خداوند ما را از دست فرعون نجات داد.



اوه پدر، به صدای جیغ
گوش بده! حتما فرشته
مرگ اینجا است!

نترسید. ما از خداوند
اطاعت کردیم. خون بر سر در
خانه ما است و ما در حال خوردن
گوشت بره هستیم.



پسر من مرده است! اوه
خدایا، کاری بکن. موسی را
خبر کن!



نه!

آای ی!

نه، خدایا!
پسرم!

من متاسفم، اما دیگر خیلی دیر شده است.
به تو اخطار داده شد و تو آن را باور نکردی.
امشب تعداد زیادی مردند.

در آن شب، زمانی که فرشته
مرگ از شهر عبور میکرد،
هزاران نفر مردند. افرادی که
ایمان و باور داشتند به سردر
خانه هایشان خون را پاشیدند
زنده ماندند.



پسر ما مرده است!

عجله کن و هرچه
سریعتر موسی را به
اینجا بیار.



چه اتفاقی
افتاد...؟

آهه!

او نخست زاده
خانواده اش است!



فرعون دوباره موسی را خیر کرد.

اما فرعون به صورت موسی نگاه نکرد.

من گناه کردم. لطفاً مصر
را به همراه تمام یهودیان
ترک کنید. خدای شما یهوه
قدرتمند تر از آن است که
من بتوانم تحمل کنم. قبل از
رفتن مرا برکت بده.





همانطور که خداوند به پدران آنها وعده داده بود، بعد از 400 سال آنها مصر را ترک کردند. مصریان هر چیز با ارزش و هر چیزی که آنها نیاز داشتند و میتوانستند با خود ببرند مثل خوراک و پوشاک را به یهودیان بخشیدند. این زمان بسیار شادی بخش برای فرزندان اسرائیل بود و این اولین روز برای قوم جدید بود.

600,000 مرد به همراه زن و
بچه ها مصر را ترک کردند تا
به سرزمین وعده بروند.

خداوند آنها را در طول روز
با ابر، که برای آنها سایبان
بود هدایت میکرد و در شب
با ستونی از آتش که به آنها
روشنایی میبخشید.




فصل 4:

خروج



آنها به مسیر خود ادامه دادن تا به کوه ها و دریای سرخ رسیدند. آنها در آنجا برای مدتی اردو زدند تا در مورد عبور از میان این دریا با آبهای وسیع صحبت کنند.




بعد از اینکه فرعون برای پسرش
عزاداری کرد، او بیش از پیش خشمگین
شد. چرا اجازه داد برده های او آن
مکان را ترک کنند؟

بلی عالیجناب،
همانطور که گفتید
انجام خواهد شد.

ارابه ها را آماده کنید. به
دنبال عبرانیان بروید و
همه ی آنها برگردانید یا
همه را بکشید.

خروج 7-14:5



نگاه کنید! ارتش مصر دارد به
این سمت میایند! ما در این
بیابان به تله افتادیم!


موسی ما را به اینجا آورد تا بگیریم. بهتر بود یک
برده زنده میماندیم تا اینکه در این مکان فراموش
شده ی خدا بگیریم.



کوه ها در اطراف ما
و دریا در طرف دیگ ما است،
ما راهی برای رفتن نداریم، ما
گیر افتاده ایم.

دیگر خدا نمیتواند
کاری کند تا ما را
نجات دهد.

وقتی مصریان عبرانیان بی دفاع را
دیدند، به یاد آوردند که موسی چقدر
موجب آزار و اذیت آنها شده بود،
آماده شدند تا تمام آنها را بکشند.



همانجا که هستید بایستید.
خداوند ما را با راه عجیب و با
قدرتش نجات خواهد داد.

خداوند قلب فرعون را بار
دیگر سخت کرده است. بعد از
امروز، شما دیگر ارتش مصر را
نخواهید دید.



زمانی که به نظر میرسید ارتش مصر به عبرانیان رسیده اند و آماده ی حمله بودند، ناگهان ستونی از آتش در مقابلشان پدیدار شد و مانع حرکت آنها شد. در آن شب عبرانیان، روشنایی داشتند اما مصری ها در تاریکی غلیظ بودند.

موسی عصای خود را به سمت دریا گرفت و باد قوی از آسمان شروع به وزیدن به طرف دریا کرد، و دریا را از وسط جدا کرد و در کف دریا مسیر خشکی را بوجود آورد.



این عظیم ترین معجزه بود. فرزندان اسرائیل از طریق این مسیر خشک گذشتند و از دریا عبور کردند.

خروج 15:14-22

بعدها آنها سرودی برای خداوند سرودند که چطور خداوند راهی در دریا برای آنها ایجاد کرد. از این طریق هر شخصی بداند که فقط یک خدا وجود دارد و نام آن یهوه است.

این معجزه بزرگتر از چیزهایی
است که ما در مصر دیدیم.



واو، خدای ما بهترین
خدا است! ما در میان دریا
هستیم.




یوشیا! آیا دیوانه شده
ای؟ از آنجا دور شو! تو
نمیتوانی شنا کنی!



من فقط میخوام این
ماهی زیبا را لمس کنم.


زمانی که عبرانیان نزدیک بود از دریا عبور کنند، خداوند دیوار آتش را که در مقابل مصری ها بود برداشت. آنها هرگز ندیده بودند که دریا از هم جدا شود، و آنها شروع به تعقیب عبرانیان کردند.

رو به جلو،
تمام عبرانیان را
بکشید!




امروز شما قدرت
یهوه را دیدید.

نگاه کنید، آب در حال
برگشتن است، همه ی
آنها غرق خواهند شد.



تمام سربازان مصری در دریا
غرق شدند. خدایان آنها که از
سنگ و چوب بودند نتوانستند
آنها را نجات دهند.

خروج 27:14-28



به تمام این اجساد
نگاه کنید. دریا پر از
اجساد ارتش مصری
ها شده است.

به یقین یهوه تنها خدا است.
هیچکس دیگر نیست که قادر
به انجام این کارها باشد، ما
این روز را برای همیشه به یاد
خواهیم داشت.

آنها دریا و اجساد ارتش مصر را پشت سر گذاشتند. فرزندان اسرائیل به دنبال موسی رفتند، ابر حضور خدا آنها را به بیابان برد. آنها به خوردن و نوشیدن چیزهایی که از مصر آورده بودند ادامه دادند.



بعد از چند روز ادامه دادن به سفر، ابری که آنها را هدایت میکرد در کنار چشمه آب توقف کرد. عبرانیان در آنجا اردو زدند تا اینکه غذای آنها تمام شد. هیچ راهی وجود نداشت تا آنها به مسیر خود ادامه دهند، به نظر وضعیت ناامید کننده ای میرسید.

ما میتوانستیم در مصر بمانیم
و بهتر از این زندگی کنیم. حتی به عنوان
برده ما به اندازه کافی خوراک برای خوردن
داشتیم اما اینجا هیچ چیزی نداریم.


آره، آیا تو ما را به
اینجا آوردی تا از
گرسنگی بمیریم؟






گوش کنید. شما
به ضد من نه، بلکه به
ضد خدایی که ما او را دنبال
کردیم شکایت میکنید.

یهوه میگوید از آسمان
به ما نان خواهد داد. هر روز صبح
میتوانید آنها بر روی زمین پیدا کنید. تنها
کاری که شما باید انجام دهید این است که
آنها بردارید و بخورید.



موسی چه گفت؟ ما
چطور خوراک را دریافت
میکنیم؟ بچه های ما
گرسنه هستند.

او میگوید که یهوه هر
روز صبح از آسمان برای ما
نان را مثل باران خواهد
فرستاد.



زمان طلوع خورشید شده است.
آیا باور داری چنان که موسی
گفت زمین پر از نان شده است؟

اگر این چنین
نباشد، ما از گرسنگی
خواهیم مرد.

نه، اما هرگز
نشنیده بودم که راهی
در میان دریا بوجود
بیاید. خدای موسی
باید همان خالق هستی
باشد. فکر نمیکنم برای او
سخت باشد تا از آسمان
نان به زمین بفرستد.
زمان آن رسیده، بیا با
هم برویم و آن را
ببینیم.

تا حالا شنیده ای که نان از
آسمان ببارد؟



نان از آسمان،
درست همانطور
که گفته بود.

چرا ما شک
کردیم؟



ببین! همه جا هست.

اوه، این خیلی
خوشمزه است! مثل
عسل شیرین است.

حقیقتاً یهوه، خداوند
است و موسی نبی او.

تا زمانی که آنها در بیابان
بودند، خدا از این غذای
فرشتگان به آنها میداد.



تا زمانی که ابر بالای اردوگاه آنها قرار داشت،
عبرانیان در کنار چشمه آب ماندند و از آن
غذای آسمانی میخوردند. اما زمانی که ابر حرکت
میکرد، آنها خیمه های خود را جمع میکردند و
به دنبال ابر در آن بیابان ناشناخته میرفتند.

اما زمانی رسید که
آب نوشیدنی آنها
تمام شد.

او به ما نان داد اما
حالا او ما را ر بی
آبی خواهد کشت.

اگر ما به دختر
کوچکمان آب ندهیم، به
زودی خواهد مرد.



ما باید در مصر میماندیم. یک روز دیگر
تمام حیوانات ما خواهند مرد، و بعد از آن
کودکان تلف خواهند شد. ما باید تو را
سنگسار کنیم.

آیا خدا با ما
است یا نه؟

من میروم تا با
یهوه صحبت
کنم.

خدا به موسی گفت او
چه کاری انجام دهد.

بیاید و قدرت یهوه را ببینید.
شما به او ایمان ندارید. شما
فقط گله و شکایت میکنید.



او به شما از آسمان
نان داد، اکنون از این
صخره خشک او به شما
آب خواهد داد.



ت ت تق!

اوه!

خروج 5:17-6

آب مانند رودی
جاری شد.



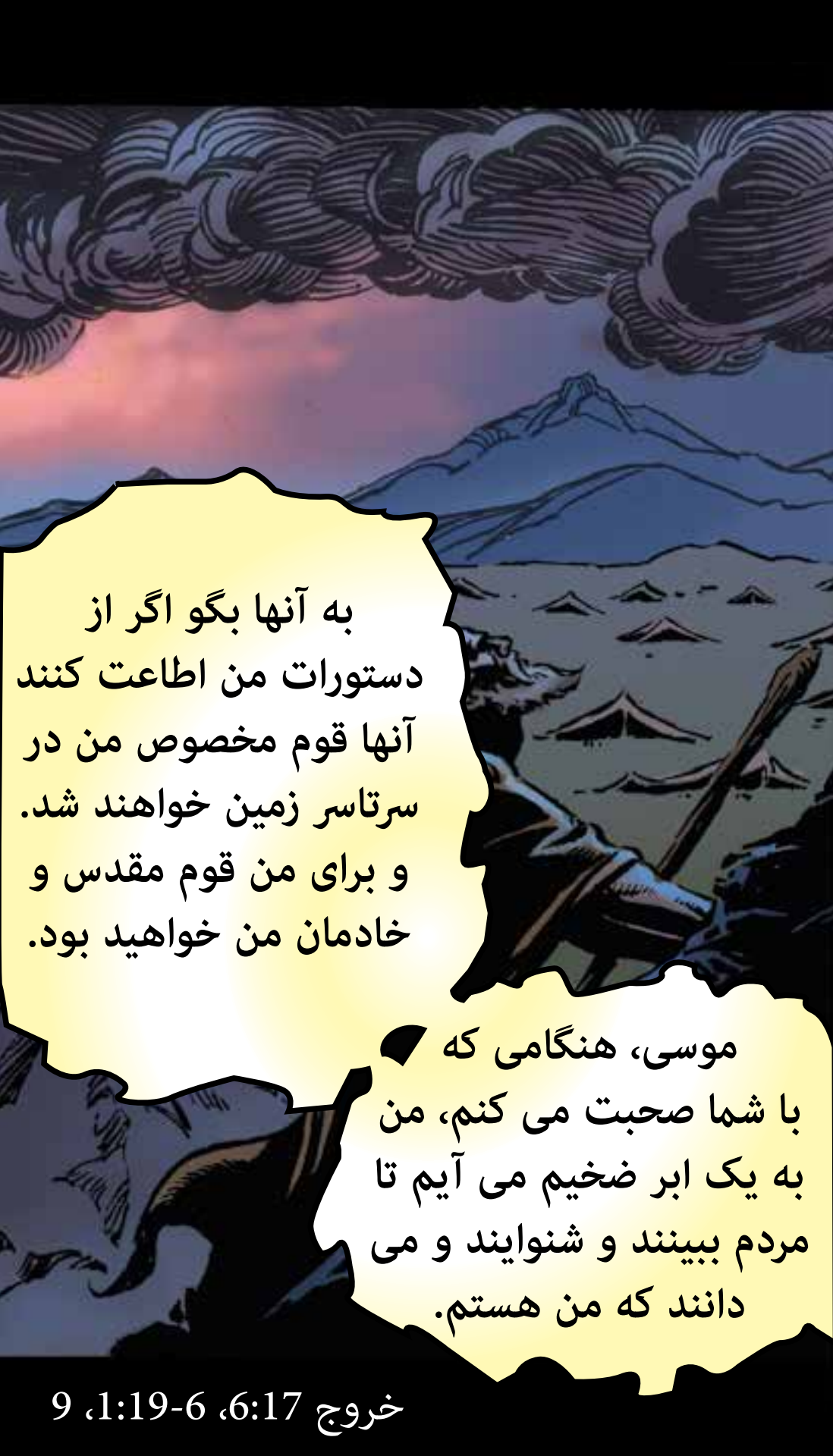


دوباره ابر حضور خداوند حرکت کرد و عبرانیان وسایل خود را جمع کرده به دنبال او در بیابان راه افتادند و به کوهی به نام سینا رسیدند.

در آنجا موسی دعا کرد و خداوند دوباره با او سخن گفت.

آنچه را که در مصر انجام دادم به آنها یادآوری کن، چگونه آنها را نجات دادم، به آنها خوراک دادم و از داخل سخره به آنها آب دادم.







به آنها بگو اگر از دستورات من اطاعت کنند آنها قوم مخصوص من در سرتاسر زمین خواهند شد. و برای من قوم مقدس و خادمان من خواهید بود.

موسی، هنگامی که با شما صحبت می‌کنم، من به یک ابر ضخیم می‌آیم تا مردم ببینند و شنوایند و می‌دانند که من هستم.

موسی از کوه پایین آمد و آنچه را که خداوند به او گفته بود برای مردم بازگو کرد.



ما از خداوند اطاعت خواهیم کرد و تمام آنچه را که او گفته است انجام خواهیم داد.




پس بروید لباس ها و بدن های خود را بشورید و خود را برای پرستش خداوند آماده کنید. بعد از سه روز خداوند با شما ملاقات خواهد کرد.

همانطور که خداوند دستور داده بود،
بعد از سه روز تمام مردم در مقابل کوه
جمع شدند و منتظر ماندند تا خداوند
سخن بگوید. سپس ابر عجیبی در بالای
کوه ظاهر شد و بعد...


موسی، به بالای کوه بیا.





موسیٰ، من خداوند، خدای تو
هستم، همان خدایی که تو را از اسارت
و بندگی مصر آزاد کرد. زمانی از کوه
پایین رفتی به دور آن حصاری بکش.

اگر کسی کوه را لمس کند
هلاک خواهند شد. من به
تو ده فرمان را میدهم تا
تو آن را به قو بگویی.



پدر و مادرت احترام کن
قتل نکن
زنا نکن
بر علیه همسایه خود
شهادت دروغ نده
به آنچه مال همسایه ات
است طمع نکن

تو را خدایان دیگر غیر از
من نباشد
هیچگونه بتی برای خود
درست نکن
از نام من سوء استفاده
نکن و آن را بیهوده به زبان
نیاور
روز سبت را به یاد داشته
باش و آن را مقدس بدار

وقتی موسی از کوه پایین آمد، هفتاد نفر از رهبران قوم اسرائیل را خبر کرد و در مورد فرمان های خداوند به آنها گفت.


ما آنها را انجام خواهیم داد.

این فرمان ها نیکو هستند.

شما هفتاد نفر باید با من به کوه برگردید. خداوند چنان که با من ملاقات کرد با شما نیز ملاقات خواهد کرد. شما با چشمان خودتان خواهید دید. اما اول من باید فرمان های را که خدا به من داد در کتاب بنویسم.

موسی با احتیاط تمام فقط آنچه را خدا به او گفته بود نوشت. روح خدا به او کمک کرد تا او چیزی به اشتباه ننویسد.





زمانی که موسی ده
فرمان را نوشت، او
مردم را جمع کرد و
کلام خدا را برای آنها
خواند.

تمام آنچه که خدا فرموده
نیکو است و ما از آن ها
اطاعت میکنیم.

پس قوم اسرائیل عهدی با خداوند بستند. خدا آنها
را برکت و حیات میداد و از دست دشمنانشان
نجات میداد و آنها میبایست از دستورات خدا
اطاعت کنند و در عدالت و پارسایی زندگی کنند.

خداوند به موسی دستور داد تا قربانی
تقدیم کند و خون آن را به قوم بپاشد.



همه، حتی موسی و هارون، گناهکار و مستحق مرگ بودند. اما خداوند بخشنده بود. او راهی برای نجات فراهم کرده بود،



بوسیله قربانی بره و پاشیدن خون آن بر قوم، خداوند گناهان آنها را میپوشاند و آنها را که مستحق مرگ بودند نمیکشد. بره ای که مستحق کشته شدن نبود به جای گناهان قوم که مجازات آنها مرگ بود، قربانی شد.



اکنون که گناهان شما آمرزیده شده، شما هفتاد نفر با من به بالای کوه خواهید آمد و جلال خداوند را با چشمان خود خواهید دید.



بنابراین آن هفتاد رهبر قوم
اسرائیل به دنبال موسی
حرکت کردند تا به بالای کوه
بروند، جایی که خداوند با
موسی سخن گفت.

ناگهان قبل از اینکه آنها به
حضور تخت خداوند بروند.



جلال خداوند!

آن هفتاد نفر نگاه کردند که موسی در بالای کوه
وارد حضور پر جلال و شکوه خداوند شد و در آن
ناپدید شد.

چقدر
زیباست!

پر از جلال
و شکوه.

هیچ مرد دیگری نیست که
مانند موسی با خداوند رو در
رو صحبت کند.

من به تو خواهم گفت دقیقاً چطور
خیمه و پرستشگاه مرا بسازی. قوم
لاویان کاهنان من خواهند بود. در ابتدا
هارون و پس از او پسرانش کاهنان
خواهند بود. آنها به قوم من خواهند
آموخت چگونه عادل و پارسا باشند
و زمانی که مردم گناه کردند، کاهنان
قربانی ها تقدیم خواهند کرد.

موسی، به قوم من بگو تا برای من
خیمه ای بسازند که در آن مرا پرستش
کنند. در آن باید قربانگاهی ساخته شود
تا قربانیان تقدیم من کنند، آن مکان
مقدسی خواهد بود که یک بار در سال
من با کاهن اعظم ملاقات خواهم کرد و
این تا ابد و نسل به نسل همینطور
خواهد ماند.






بلی، ما نمیتوانیم تا
ابد در این بیابان
منتظر باشیم.

از وقتی که او به بالای
کوه در آن آتش رفتند هفته ها
گذشته است. او حتما تا
الان مرده است.

ما به خدایی نیاز
داریم که ما را هدایت
کند، چنان که موسی
هدایت میکرد.

پس بیایید خدایی از طلا برای
خود بسازیم.



موسی مرده است. هارون
برای ما خدایی از طلا خواهد
ساخت و او ما را برای بازگشت به
مصر هدایت خواهد کرد.

طلاهایتان را
بدهید.

آن احمق ها با دستان خود گوساله طلایی ساختند و آن را خدای خود نامیدند. در واقع چهره اصلی شیطان قبل از سقوط او به شکل گوساله بود. اما مردم نمیدانستند که این شیطان است که آنها را تشویق میکند تا او را پرستش کنند.



هارون به درخواست مردم عمل کرد و آنها را کمک کرد تا خدایی از طلا بسازند.

خروج 4:20، 8:25-9، 1:28-3، 1:32-3؛ حزقیال 10:1، 14:10، 14:28

هارون احمق بود. او میدانست که این مجسمه، خداوند نیست، اما او از مردم میترسید.



این هم خدایی که شم
ارا از سرزمین مصر بیرون
آورد. فردا برای یهوه قربانی
تقدیم میکنیم و او را
پرستش میکنیم.

خداوند قبلاً به آنها فرمان داده بود که بت یا مجسمه ای برای پرستش نسازند، اما آنها به دنبال تخیلات خودشان بودند.

خروج 10-32:5

قوم به دور گوساله میرقصیدند و خود را برهنه کردند. آنها مست کرده و به لهو و لعب مشغول بودند. خداوند آماده بود که همه را نابود کند و آنها را به آتشی که برای شیطان و فرشتگانش تدارک دیده بود، بفرستد.



خداوند به موسی فرمود: “همین حالا برگرد. مردم گناه بزرگی مرتکب شده اند. آنها برهنه شده و در مقابل بتی رقصیده اند. من باید همه ی آنها را نابود کنم. قلب آنها سخت است و در عدالت و پارسایی زندگی نمیکنند.


موسی وقتی دید مردم خدا را فراموش کرده اند و برای
خودشان بتی ساخته اند بسیار خشمگین شد.

شما احکام خدا
را شکستید!





موسی آن لوحه سنگی
را که در آن ده فرمان
خداوند نوشته شده
بود را شکست.



آیا او نگفت خدایی جز
یهوه خدای خود، نداشته
باشید؟ آیا مجسمه ای که شما
با دست ساختید میتواند خالق
شما باشد؟

موسی آن مجسمه را
شکست و تکه تکه کرد.

خروج 4-20:3، 20-32:15

اگر شما طرف خداوند یهوه هستی
د بیایید و همراه من به این سمت بایستید.
اگر شما میخواهید خدایان مصر را پرستش
کنید در آن طرف بایستید.

ما خدای ابراهیم،
اسحاق و یعقوب را
پیروی خواهیم کرد.

من خدایی را که دریای سرخ
را شکافت پیروی خواهم کرد،
گرچه او نادیدنی است.





مجازات گناه مرگ است. یهوه
میگوید آنها باید بمیرند. اکنون
شمشیر خود را بردارید و همه ی
آنها را که بت را پرستش میکردند،
بکشید.

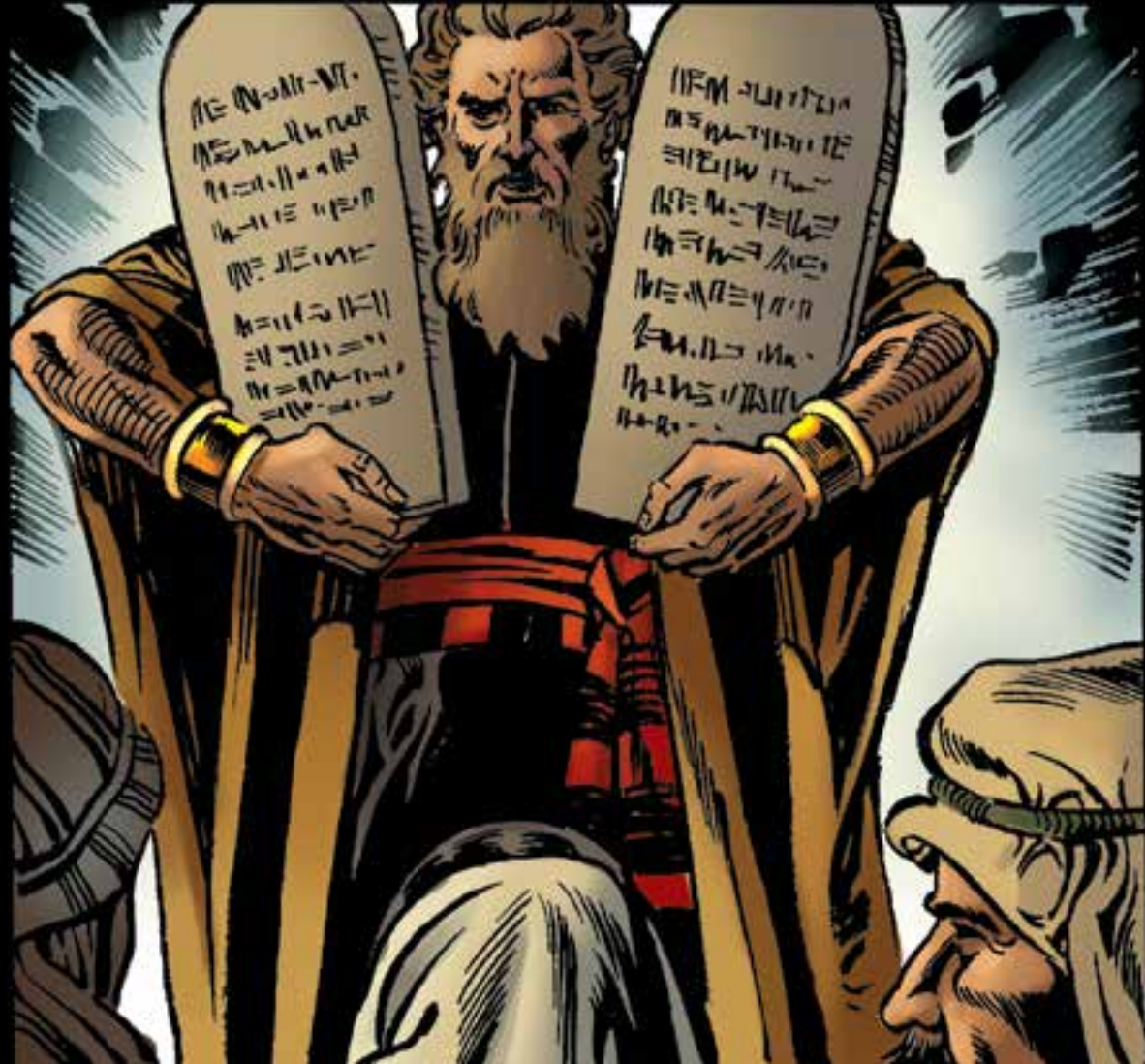
بکشیدشان!


در آن روز 3,000 بت پرست و
فاسد کشته شدند.

نه نه!


رحم کنید!

موسی به بالای کوه
رفت و خداوند بار
دیگر ده فرمان را بر
روی دو لوحه سنگی
نوشت. وقتی موسی از
کوه پایین رفت، فرمان
های خدا را به مردم
نشان داد و قوم قبول
کردند تا از آنها اطاعت
کنند.





خداوند میفرماید شما قومی سخت
دل و سرکش هستید. زمانی که او به
من گفت شما گناه کردید میخواست
تمام شما را بکشد. اما من برای شما
دعا کردم و او از گناهان شما خواهد
گذشت. یهوه حقیقتا خدای با فیض و
بخشنده است.



خداوند راهنمایی های لازم برای ساخت
خیمه مقدس را به ما داده است. اگر ما آن را بر طبق مشخصات
داده شده بسازیم، خداوند ما را در آنجا ملاقات خواهد کرد. از آنجا که ما همه
گناهکار هستیم، خدا بدینوسیله یک راه برای اینکه ما بتوانیم به او نزدیک
شده و ملاقاتش کنیم، آماده کرده است.


لاویان هر روزه خون
قربانیان را تقدیم خواهند کرد. یک بار در سال،
خون در قربانگاه بر روی صندوق عهد قرار خواهد گرفت.
وقتی که خداوند خون را روی صندوق عهد ببیند، درست
همانطوری که او در مصر انجام داد، تمام گناهان ما را خواهد
بخشید و ما نخواهیم مرد. این راه خدا برای بخشیدن
گناهان است.

ساخت خیمه عبادت تمام شده بود
و کاهنان هر روزه قربانی تقدیم
میکردند. زمانی که خداوند ایمان
افراد را که قربانی تقدیم میکردند
را دید، گناهان آنان را بخشید.

اما مردم از اینکه در بیابان
بودند ناراضی بودند و شروع
به شکایت کردند.

زمانی رسید که شکایت ها و بی ایمانی آنها
باعث شد خداوند آنها را مجازات کند.



A dramatic illustration of a camp at night. In the foreground, a large, dark snake with a lighter-colored head is coiled on the left. Another large snake is on the right, its head raised and tongue flicking. In the background, several tents are lit from within, and several people in traditional, dark clothing are visible. The sky is a deep purple and blue, suggesting twilight or night. A speech bubble is positioned in the upper left quadrant.

اوہ! نگاه کن! چقدر مار
آنجا است!

خداوند کاری کرد که تعداد زیادی از مارهای سمی به اردوگاه آمدند. خداوند بسیار بخشنده و رحیم است اما هرگز اجازه نمیدهد که گناهی تا ابد ادامه پیدا کند.

خروج 32-34:28، 32:39؛ اعداد 6-21:5



خیلی زود اردوگاه پر از
مارهای سمی شد.




خداوندا
کمک کن!

حتی در خیمه هایشان
مارها آنها را پیدا میکردند.

هیس هیس!





کمک کنید، مار مرا
نیش زده است.

اوہ نہ!



نه، یواب!

مادر!



حتی بچه ها هم برای گناهان
والدین خود عذاب کشیدند.



از همه جای اردوگاه صدای گریه و زاری شنیده میشد، نتیجه گناه کردن رنج و عذاب است.

به نظر میرسد در سرتاسر اردوگاه این مشکل دقیقه به دقیقه بدتر میشود و تاکنون افراد زیادی مرده اند.


ما باید موسی را پیدا کنیم. این حتما کار خدا است. او بخاطر گناهان قوم خشمگین است.

تق!

نو باید با خدا صحبت کنی. ما
مستحق این مجازات هستیم،
اما از او درخواست کن که به ما
رحم کنیم.



کی این مردم یاد میگیرند
که خدا در رابطه با گناه کردن جدی
است؟ آنها باید از دستورات او اطاعت
کنند و قوم مقدسی باشند.

A man with curly hair, wearing a brown robe, is shown in a state of deep prayer, bowing his head and torso towards the ground. The background is a dark blue with diagonal lines, suggesting a dramatic or divine atmosphere. A speech bubble is positioned above him, and a large yellow speech bubble is at the bottom.

خداوندا لطفا به قوم
خودت رحم کن.

برو و ماری از برنز بساز، مشابه همان
مارهایی که مردم را میگزند. آن را بر
تیری بگذار تا همه آن را ببینند. به آنها
بگو تا به آن مار برنزی نگاه کنند تا در
همان لحظه شفا پیدا کنند.

خداوند راهی را فراهم کرده.
فقط به آن مار برنزی نگاه کنید
و شما شفا پیدا خواهید کرد.





او خواهد مرد.

نه خداوند راهی فراهم
ساخته. فقط چشمانت را
باز کن و نگاه کن. نگاه
کن و زنده بمان!




این یک معجزه است!

ما باید به بقیه
خبر دهیم.

این برای من کار ساز
شد! من به دیگران خبر
خواهم داد.

نگاه کنید و
زنده بمانید.





چرا او را با امید
دروغین عذاب میدهی؟

دیگران به مجسمه نگاه
کردند و شفا یافتند.

آیا نمیبینی من دارم میمیرم؟
چرا مرا با این کار احمقانه آزار
میدهی؟



او مرد.

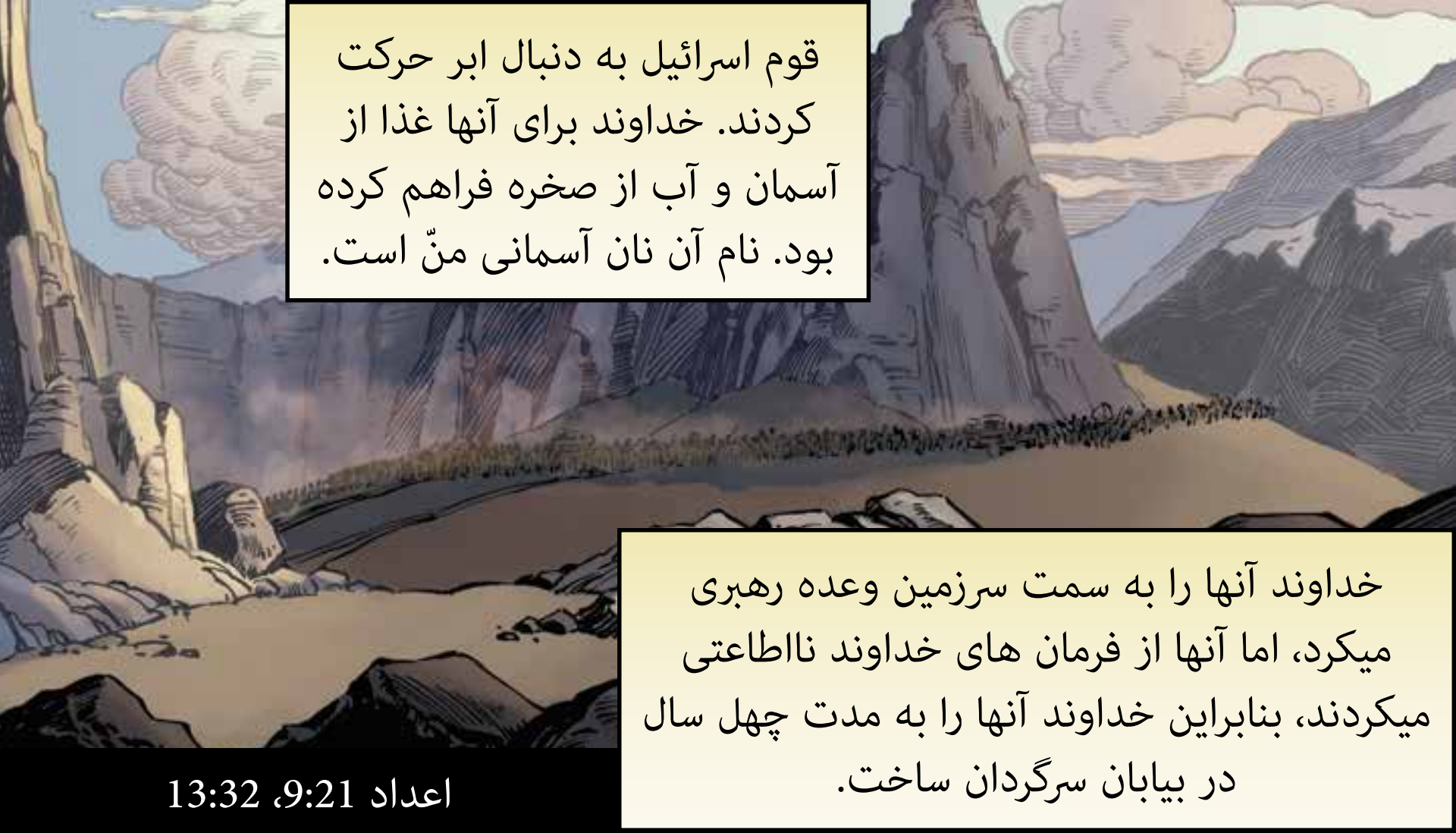
خیلی متاسفم که
او ایمان نداشت و
باور نکرد.

او خیلی مغرور
بود.

بار دیگر مردم قدرت خدا را دیدند. آنها اردوگاه را به جایی به دور از مارها بردند و زندگی آنها مثل قبل شد.



اما آنها به زندگی قدیمی خود ادامه دادن و اغلب از دستورات خداوند ناطاعتی میکردند.



قوم اسرائیل به دنبال ابر حرکت کردند. خداوند برای آنها غذا از آسمان و آب از صخره فراهم کرده بود. نام آن نان آسمانی من است.

خداوند آنها را به سمت سرزمین وعده رهبری میکرد، اما آنها از فرمان های خداوند ناطاعتی میکردند، بنابراین خداوند آنها را به مدت چهل سال در بیابان سرگردان ساخت.

موسی تو فکر میکنی تنها کسی که به خداوند نزدیک است تو هستی. ما هم به اندازه تو مقدس هستیم. در واقع تمام قوم مقدس است. هیچ گناهکاری در میان ما باقی نمانده است، و خداوند در میان ما است. ما تو و هارون را دیگر نیاز نداریم، لازم نیست ما را قضاوت و داوری کنید. ما خودمان میتوانیم قضاوت و داوری کنیم.


آره، من از این همه سرگردانی در بیابان و کشته شدن مردم بوسیله خدا برای مسائل بی اهمیت خسته شده ام.

بلی، این اشتباه موسی است. توقعات او بسیار زیاد است.




موسی به خیمه مقدس
رفت و از خداوند پرسید که
چه کاری انجام دهد.





خداوند با من سخن گفت: ” ای لاویان گوش دهید. آیا به نظر شما این امر کوچکی است که خدای اسرائیل شما را از میان تمام قوم اسرائیل برگزیده است تا در خیمهٔ مقدس خداوند کار کنید و به او نزدیک باشید و برای خدمت به قوم در حضور آنها بایستید؟“

فردا خداوند به همه شما نشان خواهد داد و شما خواهید فهمید چه کسی کاهن خداوند است، چه شخصی مقدس و چه شخصی مقدس نیست. فردا صبح با آتشدان به خیمه مقدس بیاید.



روز بعد.

شما که ادعا میکنید مقدس هستید و
میخواهید کاهن باشید و بر مردم حکم
فرمایی کنید، نزدیک بیاید.

خداوند امروز با ما ملاقات خواهد کرد و
آ» شخص را انتخاب خواهد کرد. امروز ما
جلال و شکوه خداوند را خواهیم دید.



از این مردم گناهکار خود را جدا
کنید که من آنها را در یک دقیقه
هلاک خواهم کرد.



از آنها و خیمه های آنها دور
شوید تا در امان بمانید و کشته
نشوید.



این یک آزمایش الهی است. اگر آنها به طور طبیعی بمیرند، نشان میدهد که من پیامبر دروغین هستم و خدا با آنها از طریق من سخن نگفته است.



اما اگر شما امروز چیز تازه ای ببینید و اگر زمین باز شود و آنها را به همراه اموال و دارایی شان به قعر جهنم ببلعد، آن زمان خواهید دانست، آنها بر علیه خدا گناه کردند و من نبی حقیقی او هستم.




کمک!

نه!

آای!



تمام آنهایی که میخواستند کاهن باشند، زنده زنده، به داخل زمین فرو رفته و به داخل آتشی که برای ابلیس و فرشتگانش در نظر گرفته شده بود، افتادند.



آتشدان های برنجی آنها را
بردارید و از آن پوششی برای
قربانگاه بسازید.

وقتی ببیند قربانگاه با این آتشدان
های برنجی پوشیده شده است این روز را به یاد
خواهید آورد، زمانی که انسان از دستور خداوند
اطاعت نکند و میخواهند خودشان را به مقام
کاهنی برگزینند.

آن روز را هیچکدام
از افراد قوم اسرائیل
فراموش نکردند.
خداوند ثابت کرد
که موسی نبی او
است و تنها افرادی
که او انتخاب کرده
اند میتوانند کاهن
باشند.

حضور پر جلال خداوند همیشه در بالای خیمه مقدس بود و مردم با میل و علاقه به مدت چهل سال در بیابان با رهبری موسی حرکت میکردند.

جلال خداوند
با ما است و او
از آسمان به ما نان
میدهد.

خداوند به آنها از آسمان نان میداد و از صخره آب فراهم میساخت. در شب ستونی از آتش و در روز ابری آنها را میپوشاند و محافظت میکرد. آنها آموختند که فرمانهای خدا را انجام دهند.



کاهنان هر روزه به خیمه مقدس
میرفتند و قربانیان تقدیم میکردند،
چنان که موسی دستور داده بود.



بعد از چهل سال، در زمانی که مردم آماده میشدند تا وارد سرزمین وعده شوند، خداوند به موسی گفت تا به بالای کوه برود. در آنجا موسی برای بار آخر با خداوند صحبت کرد و در آرامش از دنیا رفت.



فورا روحش به حضور خداوند
به آسمان رفت. او در حضور
خداوند خواهد ماند تا زمانی که
بار دیگر به مردمش در سرزمینی
که خداوند به ابراهیم وعده
داده بود، ملحق شود.

تقریباً 1451 سال قبل از میلاد مسیح - تثنیه: 5-34:4

از آن زمانی که یهوه، به ابراهیم
گفته بود که سرزمین و مردم
خودش را ترک کند و به سرزمین
وعده برود حدود 500 سال
میگذشت.



وعده خداوند به ابراهیم و
سارا که قوم بزرگی از طریق
پسر آنها اسحاق بوجود
خواهد آمد، انجام شده
بود. دوازده پسر یعقوب
که بعدها نام او به اسرائیل
تغییر کرد، دوازده قبیله
بزرگ اسرائیل را تشکیل
دادند.



آنها از اسارت آزاد شدند، به همراه
موسی در بیابان سرگردان شدند،
فرمان های خداوند را دریافت کردند
و حالا در آخر به سرزمین وعده وارد
شدند. در زمان سرگردانی در مصر
پسر جوانی همیشه کنار موسی بود،
او میدید و یاد میگرفت که چگونه
قوم اسرائیل را رهبری کند.





آن پسر رشد کرد و به
جنگجوی قدرتمندی
تبدیل شد، نام او یوشع
است.

زمانی که موسی به آسمان رفت تا با خدا
باشد، یوشع به وسیله خدا انتخاب شد تا
مردم را به سرزمینی که خداوند به ابراهیم
وعده داد بود، رهبری و هدایت کند.



مردم، نبوت ها را به یاد آوردند که آنها در سرزمین
غریبه ای در اسارت خواهند بود و بعد از 400 سال
به سرزمین اجداد خود باز خواهند گشت. خداوند به
وعده ای که داده بود عمل کرد.

در روزی که از رود
اردن گذشتند، دیگر
من آسمانی نیامد و
آنها از خوراک تازه ای
که در آن سرزمین بود
میخوردند.

اوه، همسر، این سرزمینی که
خداوند به ما بخشیده بسیار
شگفت انگیز است.


بلی، اینجا سرزمین مناسبی است
تا فرزندان خود را بزرگ کنیم و به آنها
آموزش دهیم تا در قدوسیت و صلح
زندگی کنند.

تثنیه 9:34؛ یوشع 12:5



فصل 5:

پادشاهی



ای بعل، ما این بچه ی بیگناه را به عنوان قربانی به تو تقدیم میکنیم. باشد که خون او غضب و خشم تو را تسکین دهد.

من، فرزند خودم را به تو تقدیم میکنم تا گناهان روح مرا ببخشی.

مردمی که در سرزمین فلسطین ساکن بودند، که قوم اسرائیل به آنجا آمده بودند، بسیار شرور و فاسد بودند. آنها را کنعانیان مینامیدند و به زبانی متفاوت از زبان اسرائیلی ها صحبت میکردند. آنها برای بتهایی که از طلا، نقره، برنج و چوب میساختند، انسانها را قربانی میکردند.

خداوند، نبی‌ها و کاهنانی فرستاد تا به آنها بگویند از کار خود توبه کنند، اما آنها به گناه کردن ادامه میدادند. همانطور که خداوند مردم را در زمان نوح و مردم شهرهای سدوم و عموره ر نابود کرده بود، میخواست کنعانیان را نیز نابود کند.


شاید روزی برسد که ما کاهنان اعظم بشویم و قربانیان تقدیم کنیم.

این بسیار شرم آور است. اگر کار خوب انجام دهی، کار نیکو دریافت میکنی و اگر کار شر انجام دهی شرارت دریافت میکنی.





مردم بت پرستی که در سرزمین وعده داده شده به اسرائیلی ها ساکن بودند، نمیتوانستند حضور قوم اسرائیل را تحمل کنند، با آنها جنگیدند و تلاش کردند سرزمین را برای خود نگه دارند. اما خداوند به فرزندان اسرائیل چنان قدرتی داد تا تمام آنها را شکست دهند.



تو چطور جرات
میکنی به معبد
مقدس بیایی!

تو بچه آخر را
هم کشتی.

زمانی که این جنگ خونین به پایان رسید و عبرانیان دشمن خود را شکست دادند و در مقابل سرزمین خودشان قرار داشتند، یوشع رو به مردم کرد و گفت.

بزرگترین
جد ما، ابراهیم، از
قوم بت پرستی آمده
بود. خداوند با او سخن
گفت و به او وعده
داد تا از طریق او
قوم بزرگی را بوجود
بیاورد.





خداوند همچنین به او گفته بود که مردمش به مدت 400 سال در مصر خواهند ماند. سپس قومش مردم را رهبری خواهد کرد و به سرزمینی که الان در آن ایستاده اید خواهد آورد. الان ما اینجا هستیم، بیش از 500 سال گذشته و خداوند به وعده ای که به ابراهیم داده بود عمل کرد. حالا بروید و در تمام این سرزمین ساکن شوید. راه این گناهکاران را که قبل شما در این سرزمین زندگی میکردند را دنبال نکنید، چون خداوند شما را مجازات خواهد کرد، چنان که آنها را مجازات کرد.

در سرزمین جدید آنها در صلح بودند. هر شخص خانه و مزرعه خود را داشت و غذای زیادی برای خوردن بود. خداوند آنها را بیش از دیگر قومها برکت داده بود.

شام حاضر است.

بعد از اینکه این سنگ ها را برداشتم، خواهیم آمد.



همانطور که خداوند وعده داده بود،
تعداد عبرانیان زیاد شد و تمام سرزمین را پر
ساختند. شهرهای آنها پر از برکت و فراوانی
بود. نام این ملت جدید اسرائیل بود.

خواهر، آرامش بر تو
باشد، ماهی ها امروز
چطور هستند؟

آنها تازه از دریا
گرفته شده اند،
مثل همیشه.



یهوه دشمنان شما


را شکست داد اما هنوز بت پرستی
در این سرزمین وجود دارد. امروز انتخاب
کنید که کدام خدا را خدمت خواهید کرد،
آیا خدایان دروغین این مردم را که الان در
سرزمین آنها هستیم یا خدای ابراهیم را.
چون من و خانواده ام خدای حقیقی
را خدمت خواهیم کرد.

خداوند ما

را از خدمت به خدایان دیگر
منع کرده است، یهوه با قدرت
عظیم خودش ما را از بردگی در
مصر نجات داد و در بیابان از
ما مراقبت کرد.


ما قول میدهیم که
خدا را خدمت کنیم.





خداوند بود که مردم این سرزمین
را حتی قوم اموریان را که در اینجا
ساکن بودند را بیرون کرد. پس ما هم او
را خدمت میکنیم زیرا او
خداوند ما است.

خداوند، خدایی مقدس و غیو
ر است، اگر او را ترک کنید و به دنبال
پرستش خدایان دیگر و بت ها بروید، او از
شما روی برگردانیده و شما صدمه خواهید
دید و از پا در میایید.



شما همگی شاهد هستید که شما
خدمت به خداوند را انتخاب کردید.

ما شاهد هستیم.

عهدی را که امروز با خداوند بستید
من در این کتاب مینویسم.

همانطور که ما در همه چیز از موسی اطاعت کردیم از تو هم اطاعت
خواهیم کرد. همانطور که خدا با موسی بود با تو هم باشد. هرکس که از خدا
اطاعت نکند، کشته شود.



مردم رهبران و قاضی هایی داشتند که آنها با خدا صحبت میکردند و کلام موسی را میخواندند. آنها قوانین خداوند را به مردم آموزش میدادند و آنها را برای اطاعت از خدا هدایت میکردند.

کلام خدا در رابطه با گاوی که خون کسی را ریخته باشد چه میگوید؟

موسی میگوید که صاحب آن گاو مسول است و آن گاو باید کشته شود.

خروج 29-21:28؛ یوشع 24-24:15

برای مدتی، مردم معجزاتی را که خداوند از بوسیله موسی و یوشع انجام داده بود را به خاطر داشتند. از اینکه آنها از اسارت مصری ها آزاد شده بودند، شکرگزار بودند. آنها یهوه را خدمت میکردند و طبق فرمان او قربانیان تقدیم میکردند.

پدر چرا گاهنان میخواهند
بره ما را قربانی کنند؟ آیا
چنان که نابود کننده در زمان
اجداد ما از مصر گذشت،
میخواهد از اینجا هم عبور
کند؟

نه پسر، نابود کننده

نمیاید، اما خون بره قربانی گناهان
ما را میپوشاند و باعث میشود در نظر
خداوند ما مورد قبول واقع شویم.

قوم اسرائیل به یوشع قول دادند تا
خداوند را پرستش کنند و از فرمان های
او پیروی کنند، اما همه به این قول وفا
نکردند و یهوه را پرستش نکردند.

وقتی معجزات متوقف شدند، نسل بعدی خدای زنده را فراموش کرد و در بت های بی جان را پرستش کردند. آنها همچنین اجداد خود را پرستش میکردند.



همانطور که یوشع اخطار داده بود، خداوند ملتی را فرستاد تا اسرائیل را نابود کند.

همانطور که یوشع اخطار داده
بود، خداوند ملتی را فرستاد تا
اسرائیل را نابود کند.

نه! بعل مرا
نجات بده!

یاااه...

داوران 7:3-8، 12-13، 1:4-2، 6:10-7



وقتی که مجازات بر قوم خدا نازل شد، آنها قوانین خدا را به یاد آوردند و به گناهان خود اعتراف کردند.

اوه یهوه، گناهان ما را ببخش و آرامش را به ما برگردان.

زمانی که آنها به گناهانشان اعتراف کردند، خداوند آنها را بخشید و سرزمینشان را به ایشان بازگرداند.

مردم از پیروی نمودن داوران
و کاهنانی که به ظاهر بدنبال
خدا بودند اما در واقع قوم
را از کلام خدا دور میکردند،
خسته شدند. پس تصمیم
گرفتند که یک پادشاه داشته
باشند که بر آنها حکومت کند.

زمین های شما به عنوان اموال پادشاه
مصادره خواهد شد. میتوانید دختر خود
را به پادشاه تقدیم کنید، ما از آنها به
خوبی مراقبت خواهیم کرد.



نبی و کاهن خداوند که
سموئیل نام داشت، به آنها
اخطار داد، با انتخاب کردن
پادشاه در واقع آنها خداوند را
به عنوان فرمانروا طرد میکنند،
اما آنها نمیخواستند در ایمان
قدم بردارند. شائول پادشاه، از
آنها سوءاستفاده کرد و پول ها
و املاک آنها را گرفت، پسران
آنها را به خدمتگذار خود کرد و
از دختران آنها سوءاستفاده کرد.



یک روز، او میخواست
جوانی به نام داود را که
برای او چنگ مینواخت
بکشد.



زمانی که شائول پادشاه
پیرتر شد، ارواح پلید بر
او آمدند و او نمیتوانست
خشم خود را کنترل کند.

شائول گناهان بیشتری مرتکب شد. او نسبت به همه حسودی میکرد
و از آنها ترس داشت. ارواح پلید به او قول دادند که به او قدرت و
ثروت میدهند، اما آنها فقط بدبختی عذاب روح برای او رقم آوردند.

شائول خداوند
را طرد کرد و
از جادوگران
مشورت
میگرفت.

من تاریکی
میبینم. این اصلا خوب
نیست. تو در جنگی کشته
خواهی شد و دیگری جای
تو را خواهد گرفت.

شائول در جنگی کشته شد و
روح او به جهنم رفت.



خداوند پسر جوانی را انتخاب کرد تا به جای شائول، پادشاه شود. او یک پسر چوپان بود و خداوند را دوست میداشت و از فرمانهای او پیروی میکرد. این همان پسری بود که شائول تلاش کرد او را بکشد.

خداوند شبان من است؛
محتاج به هیچ چیز نخواهم
بود. در مرتعهای سبز مرا
می خواباند، به سوی آبهای آرام
هدایت می کند و جان مرا تازه
میسازد.

داود، عادل و پارسا بود و
مورد علاقه خداوند. آیا او
همان فردی بود که نسل
بشر را از گناه و مرگ نجات
میداد؟ آیا داود آن فرزند
وعده بود؟

داود نوشت:

خوشا به حال کسی که با بدکاران
مشورت نمی‌کند و راه گناهکاران را در
پیش نمی‌گیرد و با کسانی که خدا را
مسخره می‌کنند همنشین نمی‌شود، بلکه
مشتاقانه از دستورات خداوند پیروی
می‌کند و شب و روز در آنها تفکر
می‌نماید. او همچون درختی است که در
کنار نهرهای آب کاشته شده و به موقع
میوه می‌دهد و برگهایش هرگز پژمرده
نمی‌شود؛ کارهای او همیشه ثمربخش
است.



اما بدکاران چنین نیستند.
آنها مانند گاهی هستند که
در برابر باد پراکنده می‌شود.
آنها در برابر مسند داوری
خدا محکوم خواهند شد و
به جماعت خداشناسان راه
نخواهند یافت. درستکاران
توسط خداوند محافظت
و هدایت می‌شوند، اما
بدکاران به سوی نابودی
پیش می‌روند.



وقتی شائول مرد، داود
پادشاه اسرائیل شد و
مردم را به پرستش و
اطاعت از دستورات
خداوند هدایت میکرد.



زمین این زن را به او
بازگردانید و از او دیگر
مالیات نگیرید.

قوم تحت پادشاهی داود،
برکت یافتند و در راستی
زندگی کردند.

دوم سموئیل 2:4؛ مزامیر 1؛ اعمال رسولان 23-22:13

داود مرد درستکار و عادل بود، اما او گناه کرد، پس او نمیتوانست آن نجات دهنده که وعده داده شده بود، باشد. او این متن را در مورد آمدن نجات دهنده نوشت:

ای خدا، از عدالت و انصاف خود به پادشاه و خاندان او عنایت کن تا او بر قوم تو عادلانه حکومت و داوری کند و مظلومان را منصفانه دادرسی نماید. آنگاه در سراسر سرزمین ما سلامتی و عدالت برقرار خواهد شد. باشد که پادشاه به داد مظلومان برسد و از فرزندان فقیران حمایت کند و ظالمان را سرکوب نماید. باشد که قوم تو ای خداوند، تا زمانی که ماه و خورشید در آسمان باقی باشند، تو را پیوسته با ترس و احترام ستایش کنند. سلطنت پادشاه ما همچون بارانی که بر گیاهان می بارد و مانند بارشهایی که زمین را سیراب می کند، پربرکت خواهد بود.





خداوند با داود سخن گفت و بسیاری از مسائل در مورد آینده را بر او آشکار کرد. داوود آن نبوت ها را در کتاب مزامیر نوشت. تاکنون خیلی از آنها به واقعیت پیوسته است.

در زمان حکومت او، مردم خداشناس کامیاب خواهند شد و تا وقتی که ماه باقی باشد، صلح و سلامتی برقرار خواهد بود. دامنه قلمرو او از دریا تا به دریا و از رود فرات تا دورترین نقطه جهان خواهد بود. همه پادشاهان، او را تعظیم خواهند کرد و تمام قومها خدمتگزار او خواهند بود. آنها را از ظلم و ستم خواهد رهانید، زیرا جان آنها برای او با ارزش است. قوم او پیوسته برایش دعا کنند و او را متبارک خوانند. نام پادشاه هرگز فراموش نشود و تا خورشید باقی است آوازه او پایدار بماند. تمام قومهای جهان توسط او برکت خواهند یافت و او را خواهند ستود.

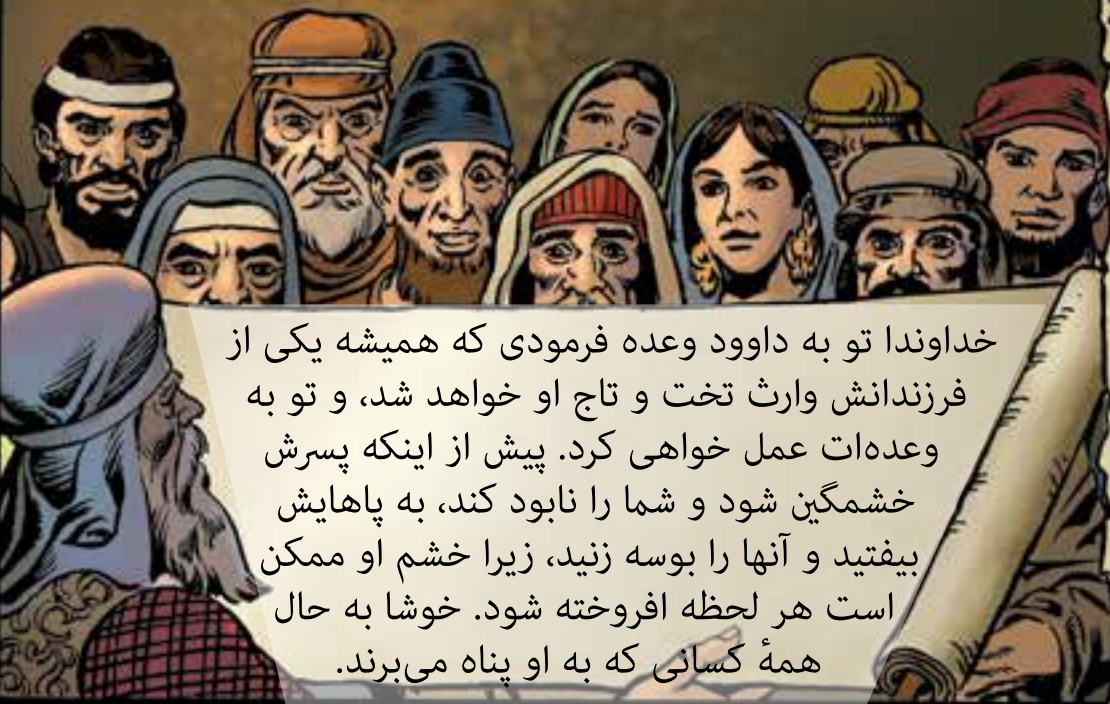


بعد از اینکه داود در گذشت، پسر او سلیمان پادشاه شد (971 سال قبل از میلاد مسیح). طبق همان دستورالعمل هایی که خداوند به داود داده بود، سلیمان معبد خدا را ساخت (966 سال قبل از میلاد مسیح). این معبد جدید بجای آن خیمه ی مقدس قدیمی که قوم اسرائیل در بیابان برای پرستش خداوند ساخته بودند، قرار گرفت. قوم اسرائیل یک قوم کامیاب و موفق شده بودند. حقیقتاً، خداوند تمامی وعده های خود را برای آنها به کمال رسانده بود، آنها را به سرزمین وعده آورده بود و به فراوانی به آنها برکت بخشیده بود.



اما هنوز یک وعده بود که انجام نشده بود، آمدن نجات دهنده ای که تمام کارهای ابلیس را نابود میکرد. قوم هنوز گناه میکردند و به جای آن خون حیوانات را برای بخشش گناهان خود قربانی میکردند. آنها از خداوند سپاسگزار بودند که بدین طریق میتوانند گناهان خود را بپوشانند و در حال انتظار برای آن نجات دهنده بودند تا بیاید و همه گناهان آنها را بردارد.

مردم برای شنیدن آیات کتاب مقدس به معبد
میرفتند و آنها به ویژه از شنیدن نبوت هایی که
در مورد نجات دهنده بود، لذت میبردند.



خداوند تو به داوود وعده فرمودی که همیشه یکی از
فرزندانش وارث تخت و تاج او خواهد شد، و تو به
وعدهات عمل خواهی کرد. پیش از اینکه پسرش
خشمگین شود و شما را نابود کند، به پاهایش
بیفتید و آنها را بوسه زنید، زیرا خشم او ممکن
است هر لحظه افروخته شود. خوشا به حال
همه کسانی که به او پناه می‌برند.

داود مطالب زیادی در مورد آمدن
نجات دهنده نوشت.
خداوند، به خداوند من گفت:
”به دست راست من بنشین و من
دشمنانت را به زیر پاهایت خواهم
افکند.“ (مزامیر 1:110)
خداوند تخت فرمانروایی تو را
جاودانی کرده است. تو با عدل و
انصاف سلطنت می‌کنی؛ عدالت را
دوست داری و از شرارت بیزاری؛
بنابراین خدایت تو را برگزیده و تو را
بیش از هر کس دیگر شاد گردانیده
است. (مزامیر 7-45:6)

نبوت های بیشتر از آمدن نجات دهنده

من نیز با او چون نخست زاده خویش رفتار خواهم کرد و او را برتر از تمام پادشاهان جهان خواهم ساخت. (مزامیر 27:89)

ای خدای من، چقدر دوست دارم خواست تو را بجا آورم! دستورات تو را در دل خود حفظ می‌کنم. (مزامیر 8:40)

می‌خواهم با آوردن مثل به شرح مطالبی بپردازم که از قدیم همچنان پوشیده مانده است: (مزامیر 2:78، متی 34:13-35)

داود مطلب عجیبی در مورد آمدن مسیح نوشت:

نیرویی در من نمانده است. تمام بندهای استخوانهایم از هم جدا شده‌اند. دلم مانند موم آب می‌شود. گلویم همچون ظرف گلی خشک شده و زبانم به کام چسبیده. تو مرا به لب گور کشانده‌ای. دشمنانم مانند سگ، دور مرا گرفته‌اند. مردم بدکار و شرور مرا احاطه نموده‌اند. دستها و پاهای مرا سوراخ کرده‌اند. از فرط لاغری تمام استخوانهایم دیده می‌شوند؛ بدکاران به من خیره شده‌اند. رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر ردای من قرعه انداختند. (مزامیر 14:22-18)

سليمان پادشاهی طولانی و با شکوهی داشت. اما بعد از مرگش قسمت شمالی حکومتش از هم پاشید و یک شخص شریر به نام یربعام در سال 975 قبل از میلاد پادشاه آن منطقه

شد.

این خدایی است که شما را از مصر بیرون آورد و این افراد کاهنان شما هستند.

پس فرمان موسی و معبد خداوند که در اورشلیم هست چه میشود؟



حکومت شمالی از معبد اورشلیم دور بود و آنها مکانی را برای پرستش ساخته بودند و در آنجا بتهایی به شکل گاوهای طلایی را میپرستیدند.



پس کتاب مقدس که خدا آن را به نبی های خود داد چه میشود؟ او به ما فرمان داد تا خدای دیگری نداشته باشیم. کلام خدا میفرماید تنها یک خدا وجود دارد و یک راه برای رسیدن به او.

راه های زیادی برای رسیدن به خدا وجود دارد. بعضی ها او را یهوه مینامند، بعضی دیگر الله و بعضی کموش، اما ما او را بعل مینامیم.

اول پادشاهان 20:12، 28-29؛ مزامیر 2:7 و 12، 6:22، 14-18، 8:40، 6:45-7، 2:78، 27:89،
1:110، 4، 11:132؛ متی 34:13-35

آیا تو فکر میکنی خدا
کوتاه فکر و محدود
است؟

من بیش از این نمیخواهم در این
مورد بشنوم! از الان پرستش بعل، دین
رسمی این سرزمین است. مخالفان به
مرگ محکوم خواهند شد.






اوه ای بعل، این
قربانی را از دستان
فروتن ما قبول کن.

زمانی که کاهنان بت به شکل گاو را انتخاب کردند،
در واقع آنها ناآگاهانه بتی به شکل ابلیس، آن فرشته
ی گناهکار را انتخاب کرده بودند. شیطان از اینکه
دیگران او را پرستش میکردند، خوشحال بود، چون او
داشت مردم را از وعده ی خدا در مورد آمدن نجات
دهنده دور میکرد.



برکت بر ملکه آسمان ها و مادر
خدایان باد، دعاهای ما را بشنو و
گناهان ما را ببخش.






تو در این مکان
مقدس چه کار
میکنی؟

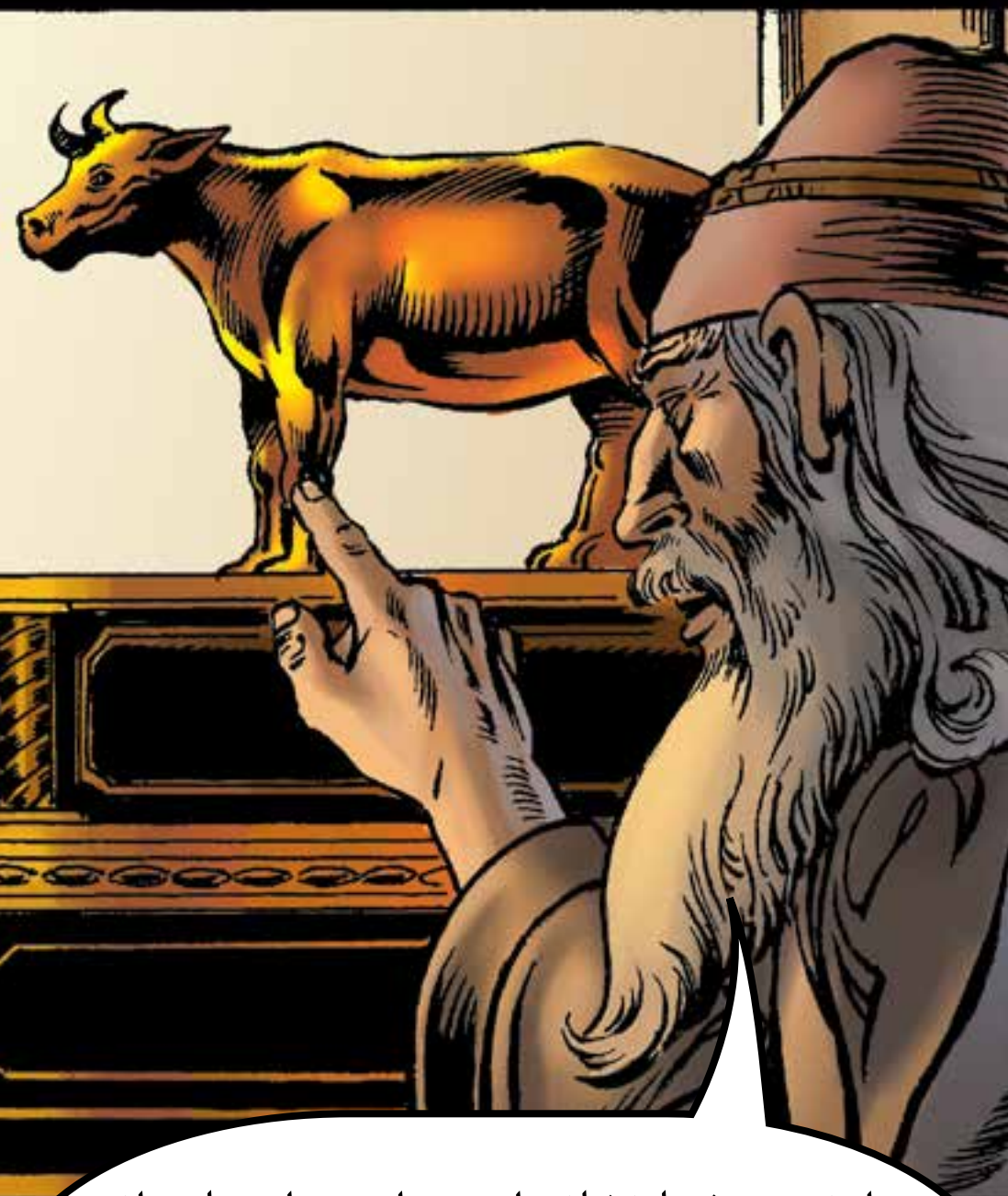
در نام یهوه، خدایی که از او دور شده
اید، به سخن او گوش بده. پسری از نسل و نصب
داود به دنیا خواهد آمد. نام او یوشیا خواهد بود و او در
همین قربانگاه کاهنان بت بعل را خواهد سوزاند.

اول پادشاهان 28:12، 2-13:1؛ ارمیا 25-44:17؛ حزقیال 10:1، 14:10، 14:28



چطور میتوانی چنین چیزی را
بگویی؟ هیچکس جز خدایان
نمیتواند از آینده بگوید.

از طرف خداوند میگوییم، استخوان
های این کاهنان به وسیله یوشیا در
این قربانگاه خواهد سوخت.



خداوند به شما نشانه ای خواهد داد، تا بدانید
من از طرف او سخن میگویم. در یکی از این روزها،
قربانگاهی که شما ساخته اید و این بت هایی
نمیتوانند سخن بگویند را پرستش میکنید، از میان
شکافته شده و خاکستر میگردد.

ها ها ها! به عرعر این الاغ گوش
کنید! او فکر میکند که حق با اوست
و دیگران همه اشتباه میکنند.




دستگیرش کنید! او را بکشید.
چطور جرات میکند بر علیه
مذهب دیگران چنین صحبت
کند!

دست من خشک شد! یهوه مرا
تنبيه کرد. دعا کن تا او مرا شفا
بدهد.





ای خداوند، امروز خودت
را به ایشان بشناسان. دست
پادشاه را شفا بده.



این یک معجزه
است، خداوند دست
مرا شفا داد!



این دش درخ

یووووووو!


نه!

یهوه، انقدر
زود؟

حقیقتاً تو مرد خدا هستی! هیچ کدام از کاهنان بعل، هرگز چنین کاری انجام نداده اند. با من بیا، اجازه بده اول، با خوراک و نوشیدنی خودمان را تازه بسازیم و سپس برای خدمتت به خداوند به تو ثروت و احترام بزرگی میبخشیم.



نه، من نمیتوانم با تو بیایم. خداوند به من فرموده تا زمانی که در اسرائیل هستم نه غذایی بخورم و نه آب بنوشم و باید از مسیری متفاوت برگردم.



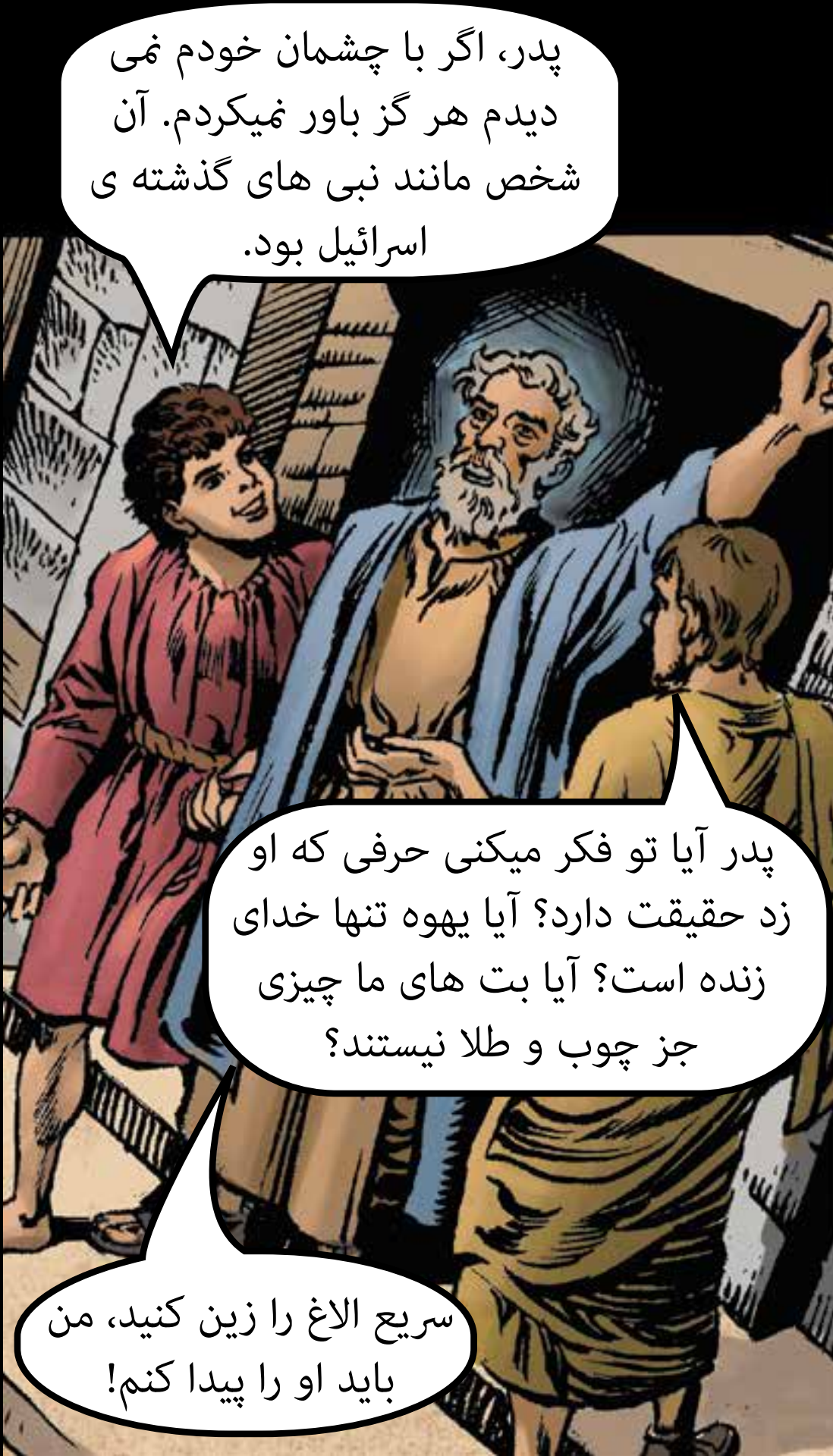
او مذهب مرا نابود کرد. دیگر چیزی از آن باقی نمانده.

آنها کلام خداوند بود، نه من.

اما تو گفתי استخوان های کاهنان بر روی قربانگاه خواهد سوخت. قربانگاه نابود شده است و هیچکس نمرده است.

همانطور که خداوند دستور داده بود، نبی خدا از مسیر دیگری برگشت. او برای دو روز نه آبی نوشیده بود و نه غذایی خورده بود، بنابراین او بسیار گرسنه و تشنه بود. دو مرد جوان که در آن روز بت گوساله طلایی را پرستش میکردند به دنبال او رفتند تا ببینند او از کدام مسیر خواهد رفت.






پدر، اگر با چشمان خودم نمی
دیدم هرگز باور نمی‌کردم. آن
شخص مانند نبی‌های گذشته‌ی
اسرائیل بود.

پدر آیا تو فکر میکنی حرفی که او
زد حقیقت دارد؟ آیا یهوه تنها خدای
زنده است؟ آیا بت‌های ما چیزی
جز چوب و طلا نیستند؟

سریع‌الاجرا زین کنید، من
باید او را پیدا کنم!



او نبی یهوه را در حالی که زیر درختی نشسته بود پیدا کرد. او میخواست نزدیک مردی با چنین قدرتی شود. او نیز زمانی نبی یهوه بود، اما وقتی که سرزمین ها و پادشاهی ها جدا شدند، او به دنبال بت پرستی هموطنان خودش رفت. او دلیلی برای اینکار داشت، ”مگر همه ی مذاهب مثل هم نیستند؟“



تو باید آن مرد خدا از یهودا باشی. تو به نظر خسته میایی. با من بیا و من به تو خوراک و نوشیدنی خواهم داد.

من نمیتوانم،
خداوند به من گفته است،
در این سرزمین، نباید چیزی
بخورم و بنوشم.

خدا را شکر، من بسیار
تشنه هستم.

اما من هم مانند تو نبی هستم، امروز
صبح فرشته ای از طرف یهوه با من سخن
گفت، کم باید تو را به خانه خودم برم تا
به تو خوراک بدهم.

غذای بسیار خوشمزه
ای بود، اما من باید
به یهودا برگردم.

یهوه با من سخن گفت و فرمود: " به دلیل اینکه از فرمان او
اطاعت نکردی و در این سرزمین خوردی و نوشیدی، جسد تو به
یهودا نخواهد رسید تا در گورستان خانوادگی تو دفن شود."

پدر، تو نبوت کردی،
آیا خدا با تو سخن
گفت؟

بله پسر، برای اولین بار
بعد از چندین سال.






آیا منظر تو این است
که او خواهد مرد؟

بله همینطور است، و
این تقصیر من است.

اول پادشاهان 10:13-22

نبی با قلبی سنگین آنجا را ترک کرد، میدانست
که خدا همیشه به حرف خود وفادار است. او
میدانست که خواهد مرد. اما او توقع نداشت به
این زودی باشد، یا به دلیل نا اطاعتی او.





آن، همان نبی از
شهر یهودا است!

من هرگز چنین
چیزی ندیده ام. شیر
او را کشت اما فقط
آنجا نشست و او را
نمیخورد.

عجیب تر این است که شیر
و الاغ هر دو در آنجا نشسته
اند، به نظر میرسد که از جنازه
او مراقبت میکنند.

نبی دروغین، مرد خدا
را برداشت و او را در
قبرستان خودش در
کنار دیگر نبی های
بت بعل دفن کرد در
نزدیکی قربانگاهی که
خدا آن را از بین برد.

خداوند او را بخاطر
نااطاعتی او کشت.
حقیقتاً هر چه او نبوت
کرده انجام خواهد شد.



مرد خدا دفن شد و خیلی زود همه او
را فراموش کردند به جز افرادی معدود.
قربانگاه تعمیر شد و به مدت حدوداً سیصد
سال برای پرستش بت بعل استفاده شد، اما
همانطور که نبی خدا فرموده بود. هیچکس
استخوانی را در آن قربانگاه نسوزاند.

سیصد سال بعد، پادشاهی به نام یوشیا، پادشاه
یهودا شد (640 سال قبل از میلاد مسیح). او به
معبد رفت و یک نسخه از کتاب مقدس را پیدا کرد.
او بسیار آزرده خاطر شد زمانی که فهمید قوم،
خداوند را فراموش کرده و بدنبال بت ها رفته اند،
پس او دستور داد تا تمام بزرگان، نبی ها، کاهنان
و تمام افراد از اورشلیم، گرد هم آیند تا از کتاب
مقدس بشنوند.



مردم از گناهان خود شرمنده شدند
و قبول کردند تا از تمامی قوانین
کتاب مقدس اطاعت کنند.


اول پادشاهان 23:13-31؛ دوم پادشاهان 24:21،

1:23-3، 8:22-11



مادر مقدس ما
را نجات بده!

مردم از فرمان خدا اطاعت
کردند و تمام بت ها را در
سرزمین خود نابود کردند.
تمام کاهنان را که بیگناهان
را برای خورشید، ماه،
ستارگان و ملکه بهشت
قربانی میکردند را کشتند.




همانطور که خداوند به موسی فرمان داده بود، هرگونه لواط گری و همجنس بازی ممنوع بود. پس همه همجنس گراها را به بیرون از آن سرزمین راندند.

از دست این
متعصب ها!

آنها همچنين آن سرزمين
را از فالگيران، جادوگران و
جن گيران پاك نمودند.

گوی کریستال او
را بشکنید و خانه را
بسوزانید.


دوم پادشاهان 5:23، 7، 10، 24



یوشیا به همان مکان
مرتفعی رفت که 300 سال
پیش، نبی خدا با یربعام،
اولین پادشاه سرزمین
شمالی روبرو شد.

آنها قربانگاه را نابود
کرده و تمام بت ها را
از بین بردند و درختان
را قطع کرده و همه
چیز را با خاک یکسان
کردند.

فقط یک خدای حقیقی
وجود دارد و نمیتوان او را از
طریق این تمثیل ها پرستش کرد.
نبی های دروغین مردم را از
خداوند دور کرده اند.



تو باید کشته
شوی.


یکبار دیگه آن قربانگاه
خراب شد و مثل خاکستر،
پودر شد.

تمام نبی های دروغین کشته
شدند و جنازه های آنها بر روی
ویرانه های قربانگاه سوزانده شد.



در نزدیکی آنجا قبرستان نبی های
دروغین بود. اما یوشیا بخاطر
اینکه مردم آنجا را تبدیل به معبد
برای پرستش نکنند، دستور داد که
آنجا را زیر و رو کرده و متلاشی
کنند و حتی استخوانهای آنها را
در قربانگاه بسوزانند.

دوم پادشاهان 16-23:15



تمام استخوان
ها را بسوزانید.

پس به

استخوان های او کاری نداشته باشید.
اگر میخواهیم خداوند ما را برکت
دهد باید این بت پرستی تمام شود.

به همین صورت نبوتی 300 سال پیش
مرد خدا آ» را گفت به وقوع پیوست.

اما ای پادشاه بخشنده، این
قبر آن مرد خدایی است که سیصد سال
پیش از یهودا آمد و اتفاقات امروز را پیش بینی
کرد. او گفت مردی به اسم یوشیا، که خود شما
هستید، خواهد آمد و تمام کارهایی را که امروز
بوقوع پیوست را انجام خواهد داد.

مقدس باد نام تو ای خداوند ما، ای پادشاه کل هستی و ای خدایی که نان روزانه ما را از زمین به ما میبخشی.

حالا که بت پرستی از بین رفته بود، یوشیا پادشاه دستور داد تا مردم عید فصح را به جا بیاورند و بیاد بیاورند که یهوه پدران آنها را از سرزمین مصر بیرون آورد و به آنها این سرزمین را داد.



پدر، چرا امروز با
روزهای دیگر متفاوت
است؟

سپس پدر به آنها در مورد سرگذشت قوم اسرائیل در دوران قدیم گفت که چگونه خداوند آنها را از اسارت مصر آزاد نمود و در بیابان با آنها بود و چطور خیمه‌ی مقدس ساخته شد و ده فرمان خداوند به آنها داده شد. همچنین پدر به آنها گفت که چطوری خون بره بی نقص بر سر در خانه‌های قوم اسرائیل در مصر موجب شد که فرشته‌ی مرگ جان کسی را نگیرد و به همین خاطر این روز عید فصح خوانده میشود که همیشه این روز را بیاد داشته باشند و کار عظیم یهوه را فراموش نکنند.



فصل 6:

ایلیا



در سال 918 سال قبل از میلاد مسیح،
مرد ضعیفی به نام آخاب پادشاه قسمت
شمالی سرزمین شد. او در سامره نزدیک
به صیدون زندگی میکرد. در صیدون
بت بعل پرستیده میشد. آخاب با ایزابل
ازدواج کرد، دختر یکی از کاهنان بت
بعل.



ایزابل برای تعصبش به مذهب معروف بود. او خدای اسرائیل را تحقیر میکرد و پرستش بت بعل را در سراسر سرزمین رواج میداد.



تمام نبی های یهوه را پیدا کنید و بکشید. بعل خدای ما خواهد بود.

من باید نبی های خداوند را پیدا کنم و به آنها هشدار دهم.

یکی از خادمان پادشاه عبودیا نام داشت و او یهوه را پرستش میکرد و مرد خدا ترسی بود.

عبودیا 100 نبی را در غار
پنهان کرد و به آنها آب و
غذا میداد.



اول پادشاهان 28:16، 31، 4:18



اما تنها یک نبی خدا
بود که پنهان نشد. او
ایلیا نام داشت.



ای آخاب پادشاه، چون تو خدای
پدران خود را طرد نمودی و راه زن
خود ایزابل را در گناه دنبال کردی،
یهوه میفرماید خشکسالی و بی آبی
بر سرزمین اسرائیل خواهد آمد تا
زمانیکه من فرمان دهم.

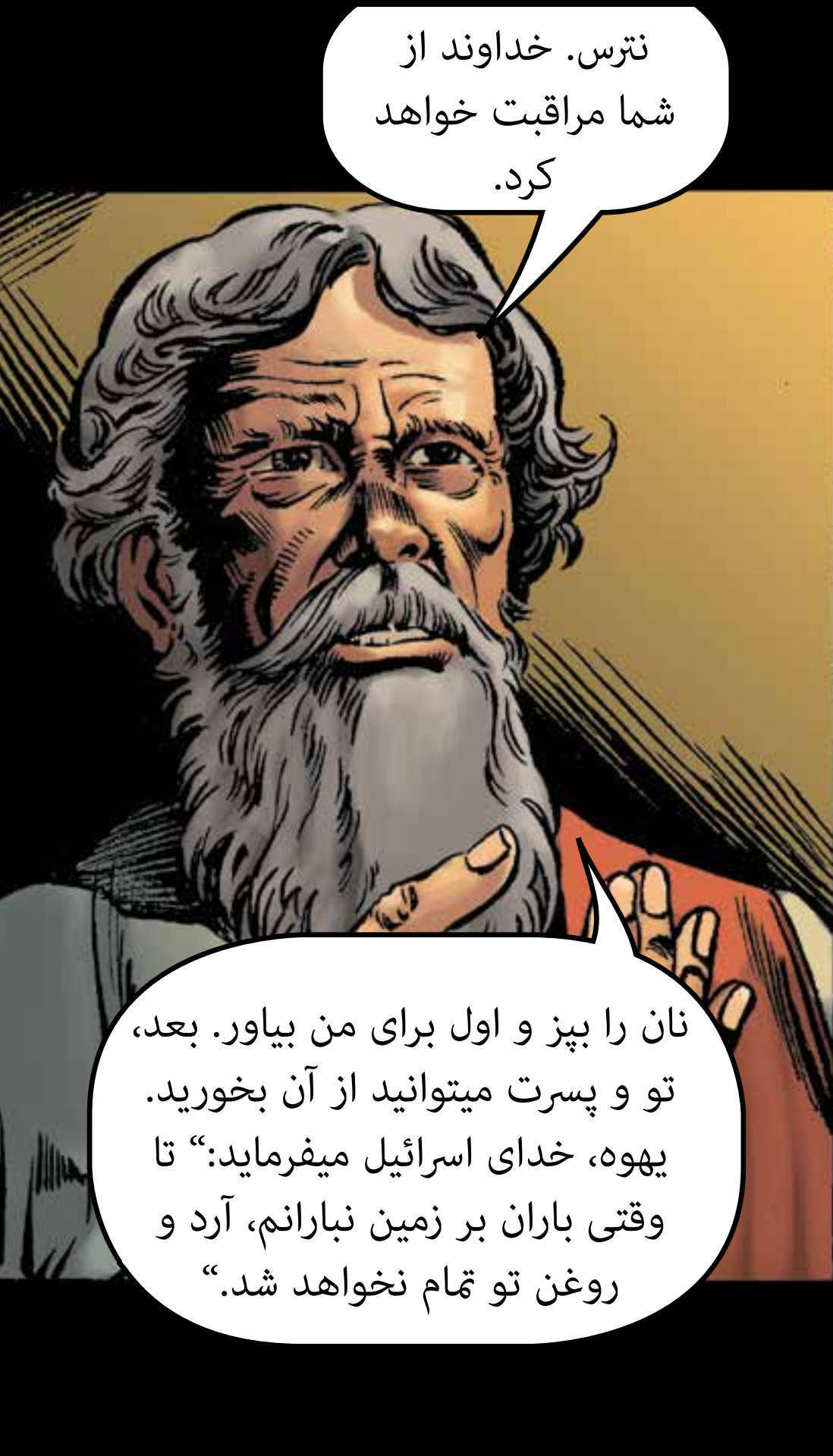
ها، ها! آیا تو فکر میکنی که نبی
هستی؟ من هزاران نبی دارم و آنها هیچی
در مورد خشکسالی نگفتند. ما در سالهای
گذشته باران بسیاری بارید. تو زاهد متقلب
هستی، از سر راه من کنار برو.

وقتی قحطی بیشتر شد، مردم گرسنه شدند. نبی های دروغین به بعل دعا کردند، اما بت بعل پاسخی نداد. قحطی و خشکسالی ادامه داشت بدون حتی قطره ای باران یا شبنم. خداوند ایلیا را به خانه ی زن بیوه ای فرستاد و به او فرمود که آن زن به تو جا و غذا میدهد تا زمانی که قحطی به پایان برسد.





من حقیقت را به تو میگویم، من فقط به اندازه پخت دو تکه نان کوچک، آرد و روغن دارم. میخواستم برای خودم و پسرم آن را بپزم. ما آن را خواهیم خورد و آماده شویم تا بمیریم. دیگر هیچ امیدی نیست. خداوند دارد ما را برای گناهانمان مجازات میکند.




نترس. خداوند از
شما مراقبت خواهد
کرد.

نان را بپز و اول برای من بیاور. بعد،
تو و پسرت میتوانید از آن بخورید.
یهوه، خدای اسرائیل میفرماید: “تا
وقتی باران بر زمین نبارانم، آرد و
روغن تو تمام نخواهد شد.”

این حقیقت دارد!
همچنان آرد و روغن در
ظرف من وجود دارد.



اول پادشاهان 1:17، 10-16



به محض اینکه ظرف
را خالی میکنیم، دوباره
بلافاصله پر میشود!


این یک معجزه است!
خداوند نیکوست.

به مدت دو سال، هر سه آنها از آن
ظرف آرد نان میپختند و میخوردند.

یک روز ایلیا به اتاق خود در
خانه بیوه زن آمد و دید که
پسر آن زن مرده است.



او تب کرد
و مرد!



من چه آزاری به تو رساندم؟ آیا تو به
اینجا آمدی تا گناهانم را به یادم بیاوری
تا خداوند پسر مرا بکشد؟

در اسرائیل همچنان
یک خدا وجود دارد.

ای یهوه اجازه بده روح
این پسر به بدن او
برگردد و زنده شود.





خداوند دعای ایلیا را شنید و روح آن پسر
را به بدن او برگرداند و او را زنده کرد.

ای خداوند ابراهیم، اسحاق و یعقوب تو را شکر میکنم. تو تنها خداوند هستی.

به تو گفتم تنها یک خدا در اسرائیل وجود دارد.

پسر من!

قحطی به مدت سه سال طول کشید.
مردم گرسنه بودند، اما آنها به پرستش
خدای دروغین بعل ادامه دادند.

چرا بعل صدای ما
را نمیشنود و باران
نمیفرستد؟


شاید بعل یک بت احمق
است. او اصلاً گوشه ندارد.



ایزابل و آخاب، ایلیا را مسول قحطی میدانستند. آنها سربازان به تمام سرزمین و حتی کشورهای همسایه فرستادند تا ایلیا را پیدا کنند. به آنها دستور داده شده بود، به محض اینکه او را پیدا کردند، بکشند.



ایلیا را به پیش ما
بیاورید. اگر او را پنهان
کرده باشید شما هم
کشته خواهید شد.



آخاب. آیا تو به دنبال
من میگردی؟

آیا تو همان شخصی هستی
که این بلا و قحطی دربر
سر اسرائیل آورده ای؟

تو آن شخصی هستی که با بت
های خودت، اسرائیل را دچار مشکل
کردی. اجازه بده مسابقه ای بین یهوه
و بعل داشته باشیم. تمام 850 نبی خود
را بیاور و مرا در کوه کرمل همدیگر را
ملاقات خواهیم کرد.

یک مسابقه؟ به نظر جالب می آید. ما
تو را در آنجا ملاقات خواهیم کرد.


چند روز بعد در کوه کرمل.

تا چه زمانی دو دل خواهید بود؟ تنها یک خدا وجود دارد. اگر یهوه خداوند است، تنها او را پرستید. اگر بعل خدا است، او را پرستید. تصمیم خود را بگیرید.

من، شما نبی های بعل را به یک مسابقه فرا میخوانم. ما خواهیم فهمید خدای حقیقی چه کسی است.

بلی، مسابقه ای بین خدایان. چه کاری باید انجام دهیم؟

اول پادشاهان 1:18، 21-17




شما یک قربانگاه برای بعل بسازید و من یک
قربانگاه برای یهوه خواهم ساخت. ما هیزم و قربانی
بر روی قربانگاه خواهیم گذاشت، اما هیزم را روشن
نخواهیم کرد.

شما به بعل
دعا کنید و من نزد
یهوه دعا خواهم کرد.
خدایی که دعا را جواب
دهد و آتش بر روی قربانی
بفرستد خدای حقیقی است
و ما همه او را پرستش
خواهیم کرد. چون تعداد
شما بیشتر است، شما اول
شروع کنید.




ای بعل، صدای ما را امروز
بشنو. ما این قربانی را به تو
تقدیم میکنیم.




ای بعل بزرگ و قادر.

ای ملکه بهشت،
امروز بیا و به بعل
کمک کن.



اگر بعل خدا است، او به
شما توجهی نمی‌کند. شاید او فقط حرف
میزند و نمیتواند شما را بشنود، یا شاید
او به سفر رفته و یا خواب است.

ای آدم های کثیف، شما
بهتر از این نمیتوانید
کاری انجام دهید.



خودشه! او خواب است، و
شما نیاز به صدای بلند تر، بنابراین
شما می توانید او را بیدار.

بیاید تسلیم نشویم، شاید اگر
خودمان را ببریم و زخمی کنیم، بعل
خشنود شود.

نبی های بت بعل بسیار
ناامید شدند و خود را به
زمین انداختند و بدن های
خود را با چاقو میبردند و
فریاد میزدند تا بعل صدای
آنها را بشنود.




آااااااااااا!

من خون خودم را به تو
تقدیم کردم بعل. صدای ما را
بشنو! آتش را بفرست! خودت
را نشان بده و ثابت کن!

آیییییی!





ها، ها! به خودتان نگاه کنید. برای ن
ه ساعت شما خدایی را صدا میزنید که پاسخ شما
را نمیدهد. اگر او خدای حقیقی بود، از این فرصت
استفاده میکرد و خود را ثابت میکرد.

الان نوبت من است. نزدیک
بیاید و ببینید من چه کار
میکنم.

اوه ای بعل، چرا
پاسخ نمیدهی؟



چرا او دارد
چنین گودال
عمیقی
درست
میکند؟


او در حال طفره رفتن
است و امیدوار است که
هوا تاریک شود.

چه زمانی شروع به
دعا خواهی کرد؟
این رقابت گودال
کندن نیست.

بروید و چهار بشکه آب
بیاورید و بر روی قربانی
و هیزم بریزید.

آب؟ قربانی
نخواهد سوخت اگر
خیس شود.






این به اندازه کافی
مرطوب نیست چهار بار
بطری آب بر روی آن
قرار دهید.

این نبی دیوانه است.
او هرگز غروب آفتاب
را نخواهد دید.

آیا او
عقلش را از دست داده؟
چرا پادشاه به او اجازه
میدهد چنین کاری
انجام دهد؟

اول پادشاهان 32:18-34



ها، ها! آیا انجام دادن کاری برای خدای زنده دشوار است؟
4 بشکه آب بیشتر بیاورید. شما خواهید دانست که تنها کی
خدا در اسرائیل وجود دارد و نام آن بعل نیست.

آخاب برای این
کار سرش را از تنش جدا
خواهد کرد.



عقب
بایستید.

پدر.

عقب بروید.



یهوه، خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل،
اجازه بده امروز همه بدانند که تو تنها خدای
حقیقی هستی و من خدمتگذار تو، قلب های ایشان
را به سوی خود بازگردان.




وووووف!

اااااااا!

تقققق!

آاااای!




خدای ابراهیم!

این بسیار
سوزان و
داغ است!

آتش از آسمان!

کمک!



خدای ابراهیم و
اسحاق با آتش
پاسخ داد.


آتش حتی
صخره و خاک را
سوزاند!

این چطور خدای
نادیدنی است و چنین
کار عجیبی انجام
میدهد؟



نه! رحم کن!

موسی فرمان داده بود، ما فقط باید خداوند یهوه را پرستش کنیم. او مجازات مرگ را برای فرزندان اسرائیل که خدای دیگری را پرستند تعیین کرده است.



آنها را بکشید!
همه ی 850 نفر را.

اما ما
نمیدانستیم.

همین الان با شمشیر
همه را بکشید.

تمام نبی های بت بعل
کشته شدند.

ای پادشاه، تو باید بخوری و بنوشی و با
عجله به خانه بروی. من صدای باران سنگینی
را میشنوم که نزدیک میشود.




سه سال و نیم پیش، ایلیا به آخاب گفته بود که تا زمانی که او دستور ندهد بارانی نخواهد بارید. زمانی که تمام نبی های بت بعل کشته شده بودند و مردم بار دیگر خدای حقیقی را پرستش میکردند، ایلیا دستور داد تا باران ببارد.



این باران شدید، باعث میشد رودخانه ها متورم شوند و از بازگشت آنها به خانه جلوگیری میکرد، پس آنها باید عجله میکردند یا اینکه ممکن بود گرفتار توفان شوند



خداوند به ایلیا قدرت داد و او چنان با سرعت دوید که از اربه ی آخاب جلو زد و به کاخ پادشاه وارد شد.



من گمان میکنم تو
ایلیا را کشته ای، چون
میبینم که بعل برای ما
باران فرستاده.

نه عزیزم، ایلیا بیرون
ایستاده، او از کوهستان
کرمل، سریعتر از ارابه ی
من دوید.

این خیلی مسخره است،
هیچکس نمیتواند سریعتر از ارابه بدود.
کاهنان بعل کجا هستند؟ ما باید برای
بارش باران جشن بگیریم.




من اجازه دادم همه ی آنها
کشته شوند. آنها دروغگو و
فریبکار بودند.



تو چه کار کردی؟ ای احمق! تو
باید ایلیا را میکشتی!

اما خدای او به او با
آتش پاسخ داد و این یک معجزه
بود. کاهنان ما در مقابل او قدرتی
نداشتند. همه مردم به ایلیا روی
آوردند.





اما عزیزم من چه کار
میتوانستم انجام دهم؟ من
از مردم ترسیدم!

تو کاهنان مرا
گشتی.

ای احمق!




هیچ معجزه ای نمیتواند ایلیا را
از غضب بعل نجات دهد.

اگر من ایلیا را برای کاری
که انجام داده، نکشم، پس
خدایان همان کار را با من
انجام دهند.

من باید از اینجا
بروم.



ایلیا فراموش کرد که به خدا
اعتماد کند و بخاطر جان
خودش از آنجا گریخت.


A man with a beard, wearing a blue robe with a red sash, is sitting on a large rock. He is looking down and to the left. The background shows a rugged, mountainous landscape under a blue sky. The man is holding a long wooden staff or pole.

ای خداوند، طاقت من تمام
شده. بگذار قبل از اینکه
ایزابل مرا پیدا کند، من بمیرم.

من از خودم شرمنده هستم.
من نتوانستم به تو اعتماد کنم. من هم
مانند اجدادم گناهکار هستم. ای
خداوند مرا بکش.




ایلیا به مدت چهار روز به فرار کردن ادامه داد و به بیابان رفته و در یک غار پنهان شد. او به کوه سینا رفته بود، همان کوهی که موسی ده فرمان را دریافت کرده بود. در آنجا خداوند با او صحبت کرد.



ایلیا در اینجا
چه کار میکنی؟

همه قوانین تو را ترک
کرده اند بجز من. تمام نبی ها
و کاهنان تو کشته شده اند.
تنها من باقی مانده ام که تو را
پرستش کنم و دیگران به دنبال
گرفتن جان من هستند.

برو و در بالای کوه در
حضور خداوند بایست.



همانطور که ایلیا در حضور خداوند ایستاده بود، باد تندی شروع به وزیدن کرد، اما خداوند در آن باد نبود.

سپس زلزله آمد. اما خدا در آن زلزله هم نبود.

در آخر از آسمان آتش آمد، اما خداوند در آتش هم نبود.

خداوند با اینکار میخواست به ایلیا نشان دهد که او بسیار مهیب تر و بزرگتر از ایزابل است.

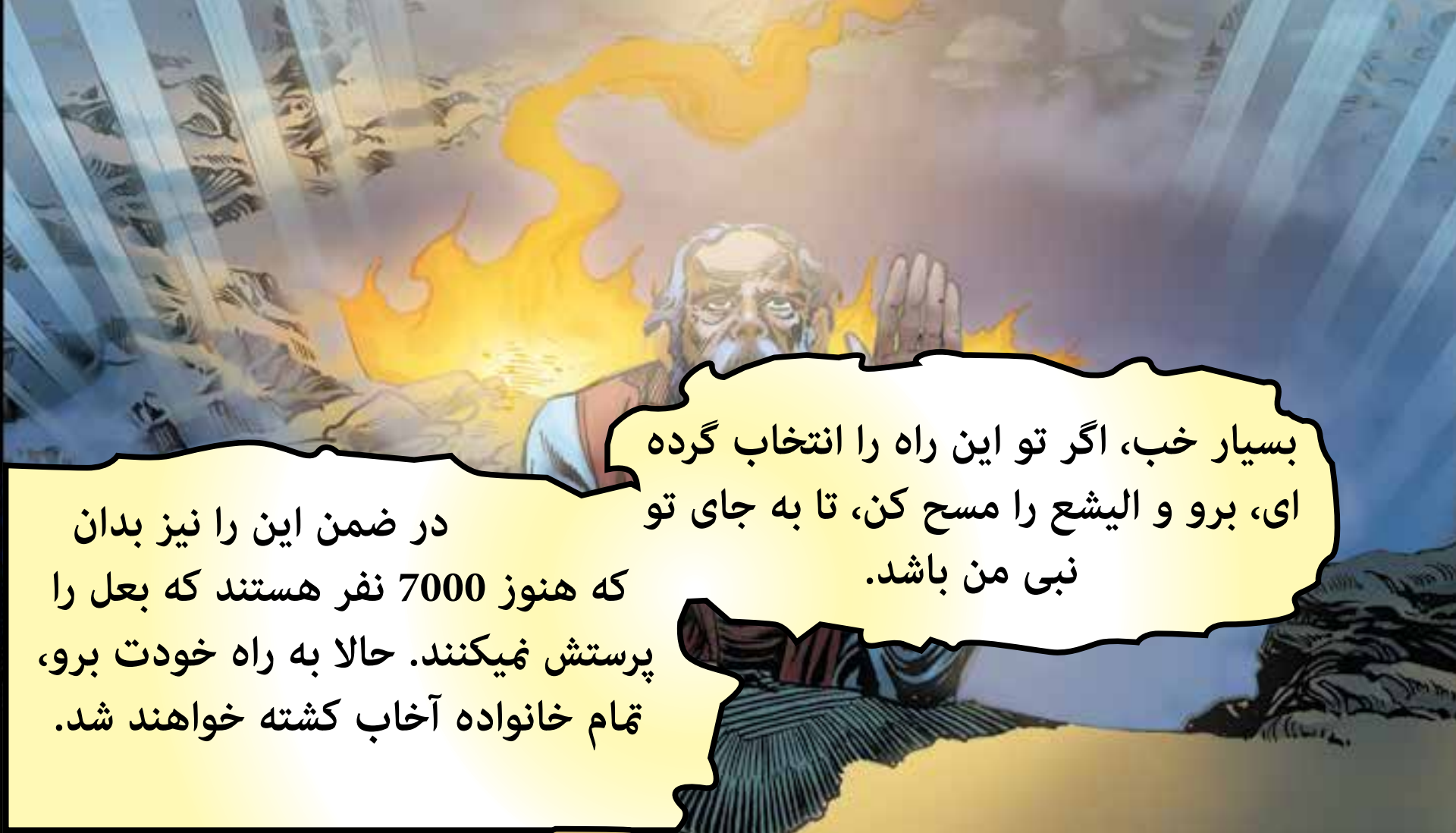
وقتی که باد، زلزله و آتش، ایلیا شنید که خداوند
با صدای بسیار ملایم با او صحبت میکند. او از
ایلیا همان سوال قبلی را پرسید:

ایلیا، در اینجا
چه کار میکنی؟

ایلیا منظور خداوند را
متوجه نشده بود. او
همچنان احساس تاسف
میکرد و همان پاسخ
قبلی را داد.


به غیر از
من هیچکس احکام تو را نگه
نمیدارد. تمام کاهنان تو کشته شده
اند. من تنها شخصی هستم که باقی
مانده که تو را پرستش میکنم و حالا
آنها به دنبال گرفتن جان من
هستند.





بسیار خب، اگر تو این راه را انتخاب کرده
ای، برو و الیشع را مسح کن، تا به جای تو
نبی من باشد.

در ضمن این را نیز بدان
که هنوز 7000 نفر هستند که بعل را
پرستش میکنند. حالا به راه خودت برو،
تمام خانواده آخاب کشته خواهند شد.



ایلیا، الیشع را در حالیکه
با گاو خود شخم زنی
میکرد، پیدا نمود و او را
مسح کرد تا نبی خداوند
باشد.

خداوند فرموده که تو
نبی او خواهی بود.

من، گاوهای خود را برای
خداوند قربانی خواهم کرد و
سریعاً به دنبالش تو خواهم آمد.

در نزدیکی کاخ آخاب تاکستانی بود که متعلق به شخصی به نام نابوت بود. آخاب بیشتر اوقات از پنجره اتاقش به آن نگاه میکرد و زیبایی آن را تمجید میکرد و آرزو داشت که این تاکستان مال او باشد. هرچه بیشتر آن را میدید، بیشتر دلش میخواست که تاکستان همسایه اش مال او بود. خداوند میفرماید: ” به مال همسایه ات طمع نداشته باش“ اما آخاب به این فرمان خداوند توجه نمیکرد.



آخاب ثروت زیادی داشت، پس او تصمیم گرفت که آن تاکستان را خریداری کند.


این تاکستان را به من بفروش. این دقیقاً کنار کاخ من است و من به تو در جای دیگری تاکستان بهتری خواهم داد.

خداوند اجازه چنین کاری را نداده بود.



این ملک از 500 سال پیش
متعلق به خانواده من بوده است.
احکام خداوند میفرماید که زمین
های خود را به افرادی غیر از
خانواده خود نفروشیم.





عزیزم به من بگو که چرا
چیزی نخورده ای؟ چرا
انقدر غمگین هستی؟

چون نابوت
تاکستان را به من
میفروشد.



تو پادشاه هستی. تو این قدرت را داری تا هر کاری را که دوست داری انجام دهی. اجازه نده یک کشاورز فرومایه جلوی خوشحالی تو را بگیرد. من آن تاکستان را برای تو خواهم گرفت.

خروج 17:20؛ اول پادشاهان 7-1:21




وقتی کار را تمام کردید به شما بیشتر
هم پرداخت خواهم کرد. حالا به کسی چیزی
نگویید در غیر این صورت همین اتفاق را بر سر
شما خواهم آورد.

قوانین موسی میگوید: "شهادت
دروغین بر ضد همسایه ات نده"



چلتیک




خودش است. این
همان شخص است.

بله، او گفت
پادشاه باید بمیرد.

او گفت خداوند ارواح
پلید را فرستاده تا پادشاه
را تسخیر کنند.

پس او مستحق
کشته شدن است.


آنها نابوت را از آنجا بردند و او را کشتند.



عزیزم ببین، حالا تو
تاکستان خودت را
داری. تو اگر بیرحم و
ظالم نباشی در این دنیا
نمیتوانی دوام بیاوری و
زندگی کنی.

این خیلی زیبا است،
اینطور نیست؟ من لایق
این تاکستان هستم. مگر
نه؟

ایزابل میدانست که خدای او بعل، چشم ندارد
تا ببیند، اما در خدای در آسمان تمام اعمال او را
دیده است و هرگز فراموش نمیکند.



ایا، آخاب به تاکستان
نبوت رفته من را تصرف کرده.
برو و او را در آنجا ببین و پیام مرا
به او برسان.




آخاب، خداوند به من فرمود تا این پیام را به تو بدهم، تو مرد بیگناهی را کشته ای و زمین او را تصاحب کرده ای. بخاطر تمام گناهانی که انجام داده ای در همان مکانی که سگ ها خون نبوت را بعد از قتلش لیس زدند، آنها خون تو را نیز لیس خواهند زد.

آیا دشمنم مرا در اینجا پیدا کرده است؟

تو خشم خداوند را
برانگیختی. سگ ها، ایزابل
را در کنار دیوار خانه ات
خواهند خورد. وقتی یکی
از اعضای خانواده ات در
شهر بمیرد، سگ ها او را
خواهند خورد. اگر آنها در
بیابان بمیرند، لاشخورها او
را خواهند خورد. هیچکدام
با احترام دفن نخواهند
شد.




تو نمیتوانی از خداوند پنهان
شوی. چون تو بخاطر مقام،
روح خود را فروختی، خداوند
ارواح پلید بر خانواده تو
خواهد فرستاد. تمام فرزندان و
اقوام تو، حتی کوچکترین ها
کشته خواهند شد.



این کلام خداوند
است و تمام آن انجام
خواهد شد.


خواهش میکنم به من
رحم کن، من برای یهوه
قربانی خواهم کرد.

اول پادشاهان 17:21-26



تمام آنچه
ایلیا گفته بود، انجام
شده است.


آخاب برای یهوه قربانی
میکرد اما با تمام قلبش
خداوند را پیروی نمیکرد.



بعدها انبياء دروغين به آخاب پادشاه
در مورد مسائل نظامی، مشورت
اشتباه دادند.

برو به جنگ راموت جلعاد،
چون خداوند به تو پیروزی
بزرگی خواهد داد.

آیا تمام انبياء با این
موضوع موافق هستند؟




آخاب پادشاه، یهوه با من سخن گفت. تو
به جنگ با راموت جلعاد خواهی رفت و
در جنگ کشته خواهی شد.

به حرف های میکاه توجهی
نکن. او تنها نبی یهوه نیست. 400
نبی دیگر هستند که میگویند در
راموت جلعاد موفقیت و ثروت
بزرگی خواهد بود.

من از میکاه متنفر هستم. او همیشه در
مورد همه چیز بد میگوید.


آخاب پادشاه، تو در مقابل چشمان خداوند گناه کرده ای. تو با انبیاء دروغین که از تو پول میگیرند تا به تو خدمت کنند، مشورت کرده ای. آنها دروغ موعظه میکنند.





من دیدم خداوند بر تخت پادشاهی نشسته و تمام فرشته های آسمان در مقابل او ایستاده بودند. او پرسید، "از آنجایی که ایلیا به آخاب گفت که کشته خواهد شد، او بسیار مراقب بود تا کاری نکند که به او آسیبی برسد. او باید متقاعد شود تا به جنگ برود. چه شخصی میتواند آخاب را متقاعد کند تا او به جنگ در راموت جلعاد برود، تا در آنجا کشته شود؟"

هرکدام از فرشته ها نظری دادند. یکی از فرشته ها این پیشنهاد را داد:



من ایده ای
دارم که کارساز خواهد
بود. من حرف های دروغ
در دهان انبیاء دروغین او
میگذارم تا آخاب را به جنگ
بفرستند.


این ایده بسیار خوبی است.
آنها نبوت خواهند کرد، او در این جنگ پیروز
خواهد شد، اما زمانی که او به جنگ برود، من
کاری خواهم کرد تا او کشته شود. پس برو و
همین کار را که گفתי انجام بده!

اول پادشاهان 27:21، 22-22:6

ایا فکر میکنی روح یهوه
مرا ترک کرده و اکنون با تو
سخن میگوید؟


تق!






وقتی از ترس جان خودت در افاق
مخفی شوی، خواهی فهمید روح
یهوه بر چه شخصی قرارداد.

این دیگر چه بود؟ آیا نبوت
دیگری کردی؟ ها!




این مرد را به زندان بندازید و فقط مقداری به
او غذا دهید تا زنده بماند، وقتی من از جنگ
برگشتم، ما او را خواهیم کشت.

اگر تو از جنگ برگردی و زنده
باشی، به این معنی است که من نبی
دروغین هستم و مستحق مرگ.



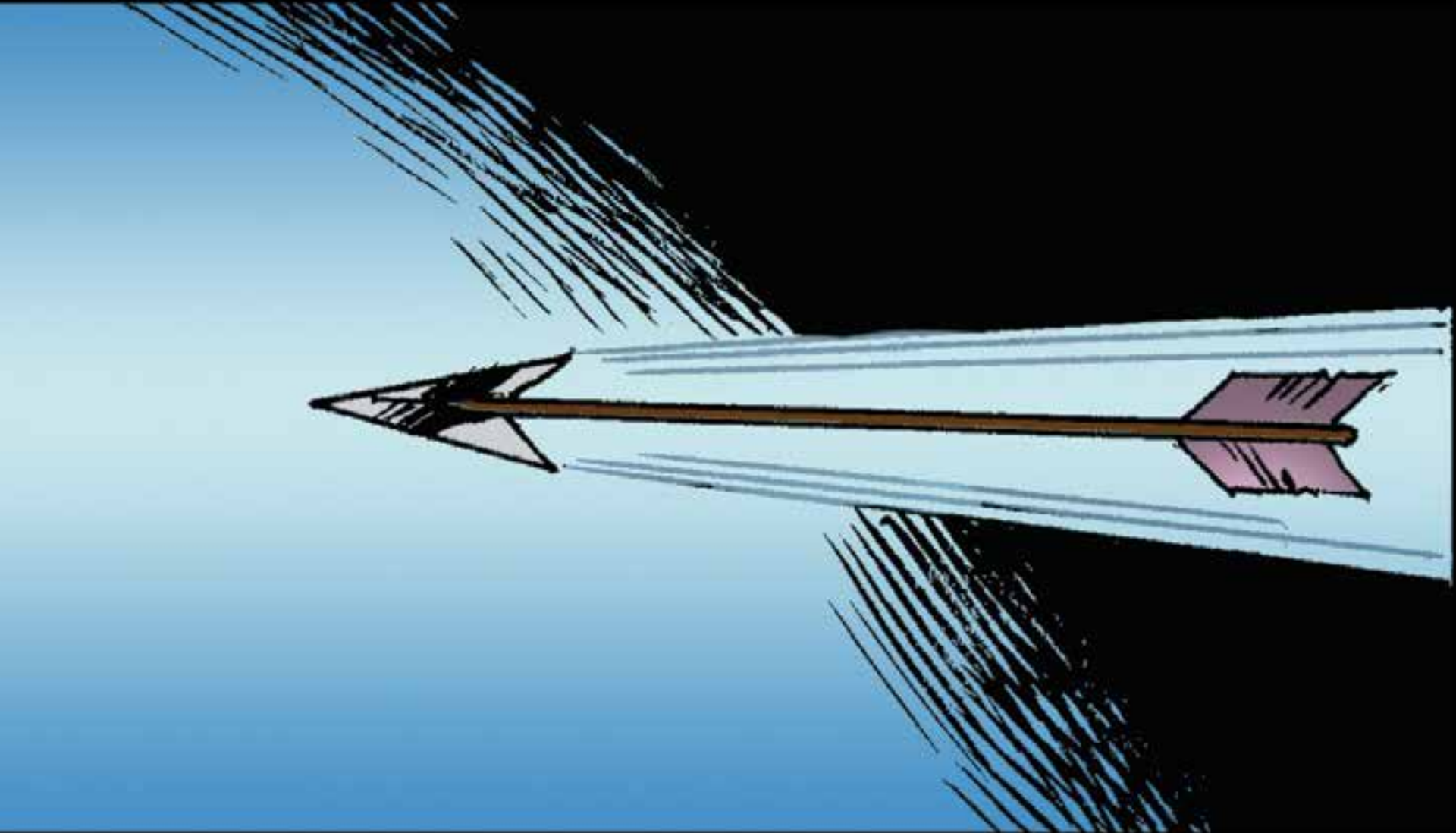
این ایده خوبی بود که
مانند سربازان معمولی لباس
پوشیدید. آنها هیچوقت
نخواهند فهمید که شما
پادشاه هستید. من نمیتوانم
صبر کنم تا به چهره آن نبی
نگاه کنم وقتی ببیند شما
سالم از جنگ برگشتید.

بله، همچنین این زره
مرا در مقابل تمام تیرها
محافظت خواهد کرد.

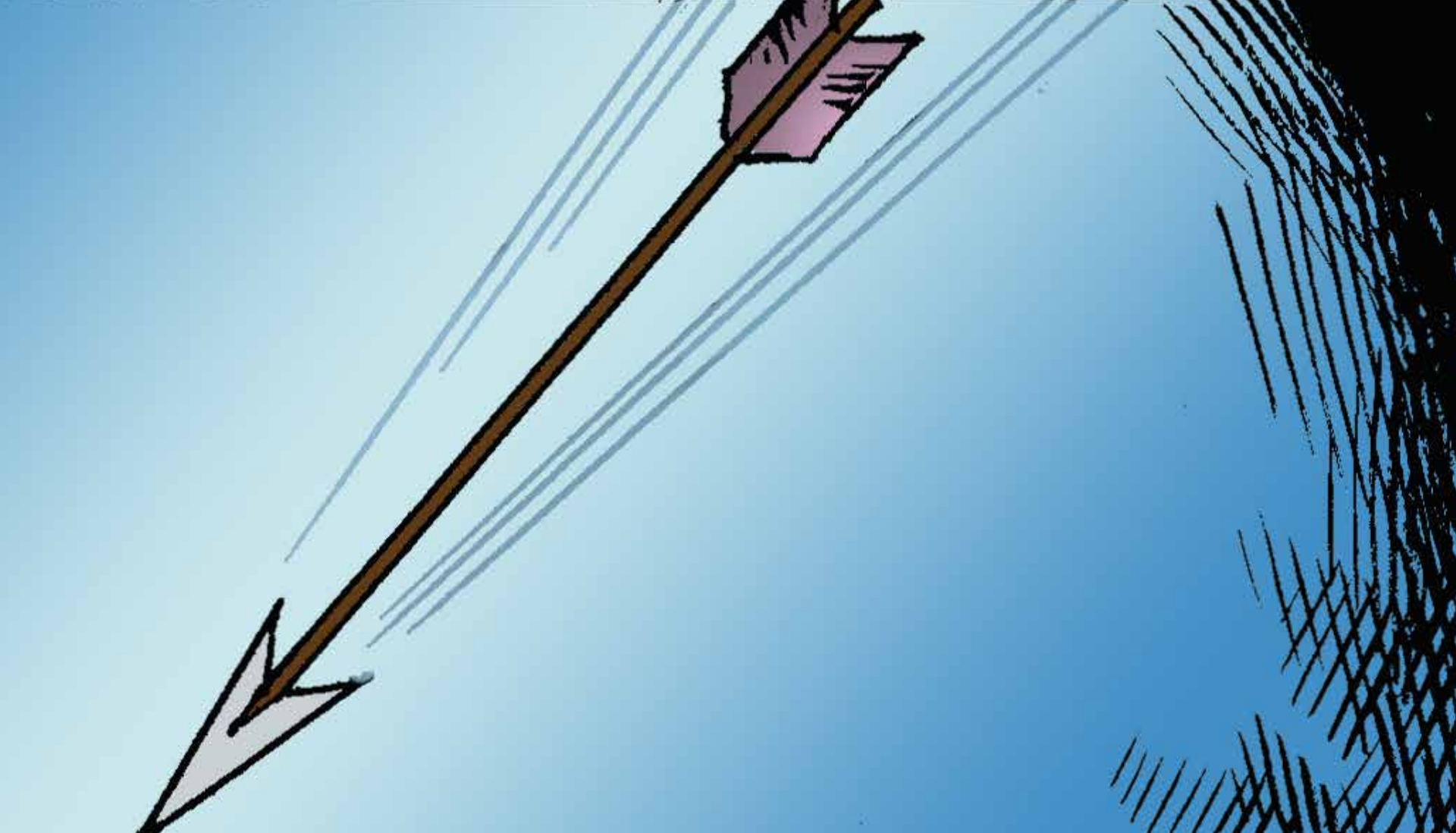


یک سرباز دشمن، تیری را به طرف
آسمان پرتاب کرد، بدون اینکه شخص
خاصی را نشانه بگیرد و امیدوار بود به
اینکه به کسی اصابت کند.









تقی!

آااااا!

چی شد؟



عجله کنید،
خونریزی بسیار
شدید است.

تحمل کن!

تیر، به تنها جایی اصابت
کرد که توسط زره محافظت
نمیشد. فکر میکنم زمان او
رسیده بود که بمیرد.

متاسفم، او
مرده است.

اوه خدایا، نه!



جنازه او را در تاکستان نابوت
بگذارید تا در وقت مناسب
او را دفن کنیم.






درست همانطور که ایلیا به گفته بود، سگ ها خون آخاب را درست در زیر پنجره ایزابل لیس زدند. او اولین نفر از اعضای خانواده اش بود که مرد و دیگران اعضا نیز به دنبال او باید میمردند.

بعد از شستن خون آخاب از
ارابه، سرباز به کاخ برگشت.

آخاب پادشاه کجاست؟ آیا او
پیروزی خود را جشن میگیرد؟



اول پادشاهان 37:22-38؛ دوم پادشاهان 10-9:8



ای احمق! تو نبی خدا نیستی.
تو یک دروغگو هستی! همانطور
که میکاه نبی یهوه گفت، آخاب
مرده است.

اما این نمیتواند حقیقت
داشته باشد. تمام مذهبیهون
موافق بودند که آخاب پیروز
خواهد شد.

اینطور نیست. میکاه که به او
سیلی زدی و به زندان انداختی با تو موافق
نبود. وقتی مردم این موضوع را بشنوند، سر تو
را از بدنت جدا خواهند کرد.

تو آزاد هستی و میتوانی
بروی. آخاب مرده است.



بله میدانم، و شکی ندارم،
همانطور که خداوند فرمود سگ ها
خون او را لیس زدند. ایزابل و دیگر افراد
خانواده آخاب نفرات بعدی خواهند بود.
این را خداوند فرموده است.



من باید
مخفی شوم.

اوه نه! میگاه گفته

بود، زمانی که من در اتاق کوچکی پنهان
شوم، خواهم فهمید که روح خدا بر
میگاه است.



پسر آخاب، بر کشور حکومت میکرد و دوازده سال بعد از گذشت و همچنان ایزابل به عنوان ملکه زندگی میکرد. اسرائیل به پرستش خدایان دروغین و شکستن احکام خداوند ادامه دادند.



خداوند بر علیه خانواده آخاب سخن گفت و فرمود: ”زمان آن فرا رسیده است. تمام خانواده آخاب هلاک خواهند شد، حتی کوچکترین بچه ها. هیچکس زنده نخواهد ماند. ایزابل توسط سگ ها خورده خواهد شد و شخصی نخواهد بود که برای او عزاداری یا او را دفن کند.

12 سال بعد.

من باید آرایش کنم تا زمانی که
ژنرال از جنگ برمیگردد، زیبا به
نظر بیایم.



من در اینجا خواهم ایستاد
تا همه ببینند من در راس
حکومت هستم.



چه کسی با من
است؟



ما با تو هستیم
ژنرال

پس ایزابل را به
پایین پرت کنید.

شما نمیتوانید چنین
کاری کنید. من ملکه
هستم.





جنازه را در
همینجا رها
کنید.

سگ‌ها ایزابل را خوردند و خون او را لیسیدند
در همان مکانی که خون شوهر او را لیسیدند،
درست همانطور که نبی خداوند گفته بود.




اما سگ ها، دستان کثیف او را که
گناهان زیادی انجام داده بود، نخوردند.

درست همانطور که انبیا گفته بودند،
باقی فرزندان آخاب به دست مردم شهر
کشته شدند، تا جایی که دیگر هیچکس
از خانواده او باقی نماند.

آنهايي که در ميدان جنگ مرده بودند به وسيله لاشخورها
خورده شدند و آنهايي که در شهر مردند به وسيله سگ
ها. جنازه اي باقی نمانده بود تا دفن شود. حقيقتاً که مزد
گناه، مرگ است.




همانطور که ایلیا مشغول دعا بود، انبیا جوان
نزد الیشع آمدند تا پیامی به او بدهند.




خداوند با بعضی از انبیا جوان سخن
گفته است. آیا میدانستی که استاد تو،
ایلیا به آسمان برده خواهد شد؟

بله، خداوند به من
گفته بود، اما ساکت
باشید و چیزی بیشتر
نگویید.




الیسع، تو در اینجا
بمان. خداوند به من
فرموده برای سفر به
اریحا بروم.

به خداوند زنده قسم من از تو
جدا نمیشوم. هر کجا بروی من همراه
تو خواهم آمد.




آیا میدانستی خداوند امروز
استاد تو را به آسمان خواهد برد؟

بله میدانم. حالا بیش از این
مزاحم نشوید و دیگر چیزی نگوئید.
من باید نزد او بمانم.



تو در اینجا در اریحا ہمان،
من باید به طرف رود اردن
بروم.


به خدای زنده قسم کہ از تو
جدا نمیشوم.



آن انبیا جوان دوباره
دنبال ما راه افتادند.


ما چطور از رودخانه
عبور خواهیم کرد؟ امروز
سرعت جریان رود خیلی
زیاد است.

از زمین خشک
عبور خواهیم کرد.




شلپ!

آه!




آیا این را دید؟ آب رودخانه به دو قسمت شد تا آنها بتوانند از آن عبور کنند.

بله، دقیقاً مانند موسی.



من هرگز دیدن این معجزه را از دست نمی‌دادم.

کاش انبیا بت بعل هم این را می‌توانستند بینند!



پیش از آنکه به
آسمان بروم بگو چه
میخواهی تا برایت
انجام دهم؟

چیز دشواری خواستی، اگر
وقتی به آسمان میروم مرا
بینی، آنگاه آنچه خواستی
به تو داده خواهد شد.

دو برابر قدرت
روح خدا که بر
تو است را به من
ده.

دوم پادشاهان 8:2-11

ارابه آتشین
خداوند!

و یک گردباد!



صدای عظیم گردباد



ارابه آتشین، ایلیا را از
الیشع جدا کرد.




ایلیا در آن گردباد به
آسمان برده شد.

بعد از آن همه چیز
آرام شد. اکنون ایلیا در
حضور خداوند بود.

آنچه باقی مانده است،
ردای اوست. هنگام عبور
از رودخانه، او با این
ردا آب ره به دو قسمت
کرد.

کجاست خداوند،
خدای ایلیا؟






قدرت روح ايليا بر اليشع
قرار گرفته است.

وووپ!

امروز، امروز،
شگفت انگیزی
است!



الیسع دوبرابر ایلیا معجزات انجام داد.
او به خداوند وفادار بود اما مردم کاملاً
از بت پرستی دست بر نداشته بودند.

ایلیا کجا رفت؟

ما باید برای
جستجوی او برویم!

اینکار فایده ای
ندارید. او به آسمان
رفته است.



فصل 7 :

پیشگویی ها در
مورد مسیح

بعد از الیشع، خداوند انبیا مانند، اشعیا، ارمیا و عاموس را فرستاد، تا به مردم هشدار دهند از بت پرستی و گناه دست بردارند. خداوند از طریق این انبیا سخن میگفت و به آنها در مورد نبوت ها و پیشگویی های آینده میگفت.



اشعیا نبی دوران پادشاهان عزیا، یوتام، آحاز و حزقیا که تقریباً 700-760 سال قبل از میلاد مسیح بود. خداوند از طریق اشعیا فرمود: ”فرزندانی که بزرگ کرده ام بر ضد من برخاسته اند. گاو مالک خود را و الاغ صاحب خویش را میشناسد، اما قوم اسرائیل شعور ندارند و خدای خود را نمیشناسند. ای قوم گناهکار، شما شرور و فاسد هستید و خدای قدوس اسرائیل را ترک کرده اید.“




”خود را بشوید و پاک سازید. از شرارت دست بردارید. آری، از کارهای شرارت آمیز دست بردارید. نیکوکاری را بیاموزید و طالب اجرای عدالت باشید. به ستمدیدگان کمک کنید، به داد یتیمان برسید و از بیوه زنان حمایت کنید. کافی است از من اطاعت کنید و من از ثمرات زمین خواهید خورد و شما را شفا خواهم داد. اما اگر نافرمانی کنید اما اگر نافرمانی کنید همه شما به دم شمشیر گشته خواهید شد. سرزمینتان ویران گشته و شهرهایتان به آتش کشیده خواهد شد و بابلی ها برخی از پسران شما را به اسارت گرفته، آنان را خواجه خواهند کرد و در کاخ پادشاه بابل به خدمت گرفته خواهند شد.“





ارمیا، نبی دوران پادشاهان یوشیا، یهو یاقیم و صدقیا در 590-630 سال قبل از میاد مسیح بود. او گفت: ”اینک دو راه پیش روی شما میگذارم، یکی راه زنده ماندن و دیگری راه مرگ! یا ر اورشلیم بمانید تا در اثر جنگ و قحطی و بیماری هلاک شوید، و یا شهر را ترک کرده، خود را به محاصره کنندگان، بابل را تسلیم کنید تا زنده بمانید. زیرا من تصمیم دارم این شهر را نابود کنم و به هیچ وجه تصمیمم را تغییر نخواهم داد. پادشاه بابل این شهر را تسخیر کرده، با آتش آن را از بین خواهد برد.“



خداوند از طریق ارمیا صحبت
نموده و فرمود: من تو را
موجب وحشت خودت و
دوستانت خواهم ساخت؛ و
تو خواهی دید چگونه همه
آنها با شمشیر دشمنانشان
کشته میشوند. من تمام مردم
یهودا را تسلیم پادشاه بابل
خواهم کرد؛

او گروهی را به اسارت میبرد و عده ای را خواهد کشت
من همچنین اجازه خواهم داد تا دشمنان تمام ثروت
شهر را غارت، و دارایی ها و املاک آنها را گرفته و
همه چیز را به بابل منتقل کنند. من با تمام قدرت و با
شدت خشم و غضب خود علیه تو خواهم جنگید. من
تمام زندگان را در این شهر خواهم کشت. تمام مردم و
حیوانات را با هم با بیماری وحشتناکی خواهم کشت.
اما در مورد تو و درباریان و مردمی که از جنگ و
قحطی و بیماری جان سالم به در میبرند اجازه خواهم
داد تا نبوکدنصر و دشمنانتان که قصد جان شما را
دارند، همه شما را به اسارت ببرند. نبوکدنصر شما را
خواهد کشت. او بدون ترحم و دلسوزی همه را از دم
تیغ خواهد گذرانید. من خداوند چنین گفته ام. من
خداوند، فرصت انتخاب به شما میدهم. میتوانید راهی
را انتخاب کنید که منتهی به حیات است یا راهی را که
به سوی موت و هلاکت میرود. هر کس که در شهر
بماند به وسیله جنگ یا گرسنگی یا بیماری کشته خواهد
شد. اما هر کس که تسلیم به بابلی هایی که در حال
حمله به شهر هستند شود، کشته نخواهد شد؛ بلکه
جان خود را نجات خواهد داد. تصمیم من این است که
این شهر را ویران کنم. این شهر در اختیار پادشاه بابل
قرار خواهد گرفت و او آن را به آتش خواهد کشید. من
خداوند چنین گفته ام.



عاموس یک نبی در دوران عزیا، پادشاه یهودا و یربعام پادشاه اسرائیل، که تقریباً 750-765 سال قبل از میلاد مسیح بود. خداوند از طریق او صحبت نموده و فرمود: ای زنان سامره که مانند گاوهای سرزمین باشان چاق شده اید و بر فقیران ظلم میکنید، نیازمندان را پایمال مینمایید و به شوهران خود میگویید: ”شراب بیاورید تا بنوشیم.“ خداوند به دات پاک خود قسم خورده و فرموده است: ”زمانی میرسد که قلاب به دهانتان انداخته همه شما را مثل ماهی خواهند کشید و با خود خواهند برد! شما را از خانه های زیبایتان بیرون میکشند و از نزدیکترین شکاف حصار بیرون میاندازند و به عنوان برده به بابل میبرند.



”شما روی مبلمان گران قیمت لم داده
اید و غذاهای خوشمز و لذیذ میخورید.
هنگام نوشیدن زیادی از شراب به
موسیقی گوش میدهید. حق فقیران
را پیمال میکنید و گندمشان را به زور
میگیرید. رشوه میگیرید و در حق فقرا،
عدالت را بجا نمیآورید. هرگز از شراب
تاکستانهای دلپسندی را که غرس میکنید،
نخواهید چشید. ارتش شما نابود خواهد
شد و شما به سرزمین بیگانه ای به
اسارت برده خواهید شد.“

خداوند میفرماید: من
قربانگاه را به همراه خانه
های کوچک و بزرگ شما
نابود میکنم. شما به فقیران
ظلم میکنید، رشوه میگیرید
و حق نیازمندان را از بین
میبرید. من جلوی بارش
باران را گرفتم و به شهرهای
شما قحطی و بیماری
فرستادم، با این حال، توبه
نکردید و به سوی من
بازگشت ننمودید.

عاموس 6-4



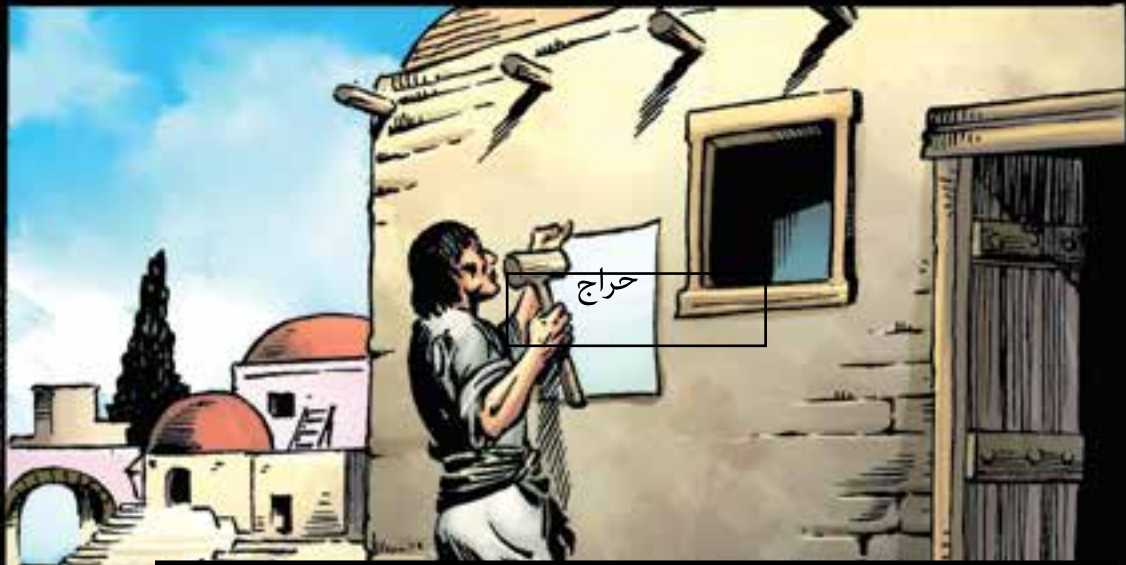
مادر من گرسنه هستم.

753 سال قبل از میلاد مسیح


هوشع یک نبی در دوران سلطنت عزیا، یوتام، آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا و یربعام، پادشاه اسرائیل، در حدود 725-785 سال قبل از میلاد مسیح بود. او نبوت نمود که اسرائیل به دم شمشیر خواهد رفت و حتی کوچکترین ها بر روی زمین نقش بر آب میشوند و زنان باردار مورد خشونت و تجاوز قرار خواهند گرفت.



زمانی خواهد آمد که خداوند گناهان اسرائیل را خواهد بخشید و دوباره اسرائیل محبت کرده و دوست خواهد داشت. یکبار دیگر اسرائیل مانند گل سوسن خواهد شکفت. او کامیاب خواهد شد و شاخه های به زیبایی شاخه های زیتون گسترده خواهد شد و عطر و بوی آن همچون عطر و بودی جنگلهای لبنان خواهد بود.



”در سالهای آینده، بعد از اینکه بابلی ها شما را پراکنده نمودند و تعدادی از شما را به اسارت گرفتند و مورد آزار و اذیت قرار دادند، بالاخره شما به مکان آرامی و استراحت خواهید رسید.“




آنها در حال گرفتن همه
چیز هستند، چرا آنها ما را
رها نمیکنند؟

مادر، ما در کجا
زندگی خواهیم کرد؟

این قیمت خوبی دارد و
باید سود خوبی داشته باشد.
از اینکه بینم یهودیان از
اینجا میروند متنفرم، آنها
برای تجارت خوب هستند.

اینجا نوشته است که همه
یهودیان در مدت سه روز باید
از کشور خارج شوند!



با توجه به این مدارک، همه ی یهودیان باید کشور را ترک کنند و نمیتوانند اموالشان را به همراه خود ببرند.

من همیشه این گاو را میخواستم.

چون قوم اسرائیل از فرمان خدا سرپیچی کرد، آنها میبایست در میان قوم ها و سرزمینهای دیگر پراکنده شوند، اما آنها هرگز آسایش و راحتی نخواهند داشت تا زمانی که خداوند آنها را به سرزمین اجدادشان بازگرداند.

اشعیا 21:10، فصل 35، 11:51؛ ارمیا 11:30؛ حزقیال 21:17؛ هوشع 16:13، 6-14:1؛ یوئیل 2:3

”تمام سرزمین اسرائیل ویران خواهد شد، و شما باید به مدت هفتاد سال پادشاه بابل را خدمت کنید. اما بعد از هفتاد سال من بابل را برای شرارت آنها مجازات خواهم نمود و بازماندگان را برای ساختن دوباره این سرزمین، برمیگردانم.“



”سرزمین اورشلیم مانند یک زمین کشاورزی شخم زده خواهد شد.“

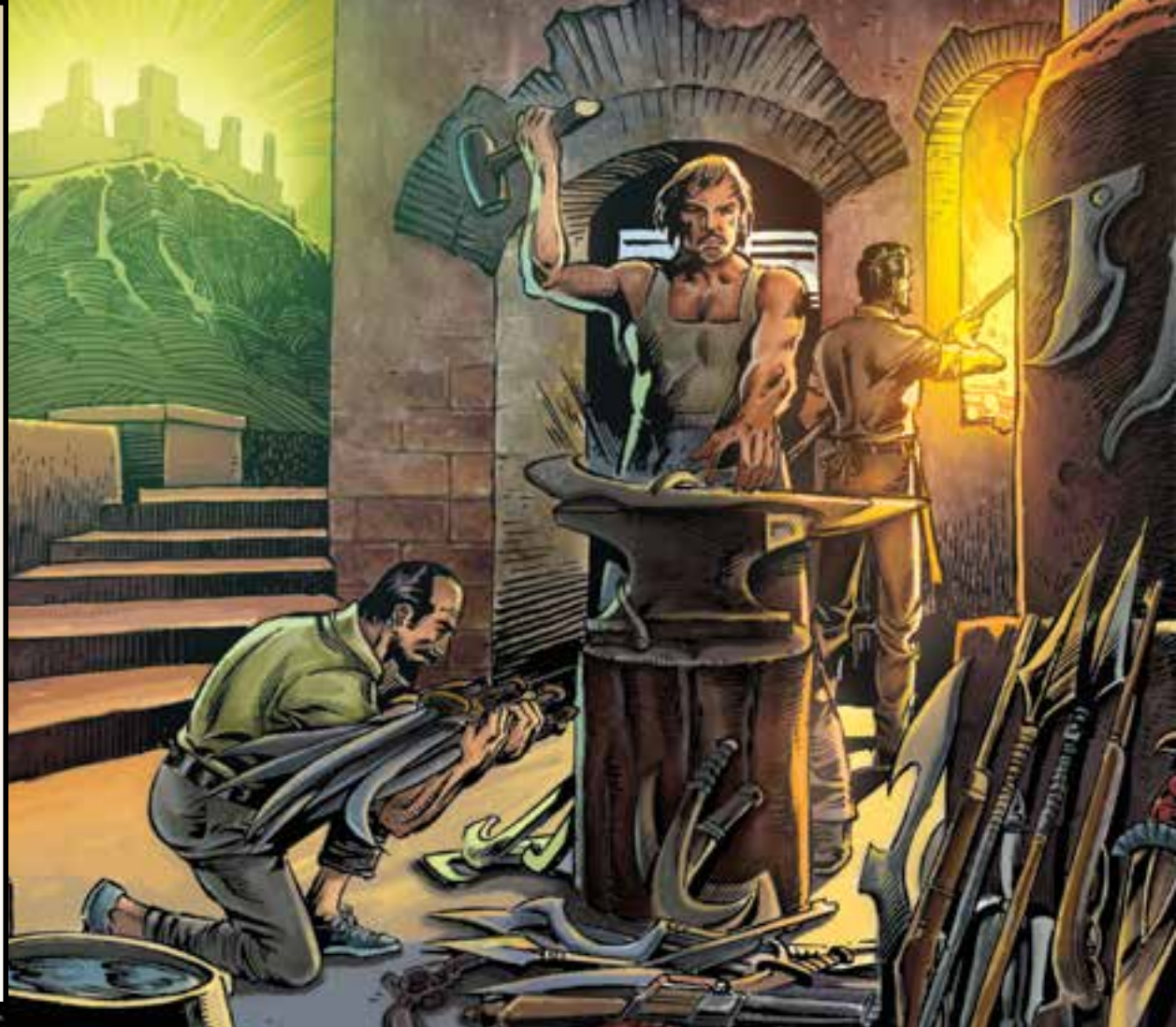




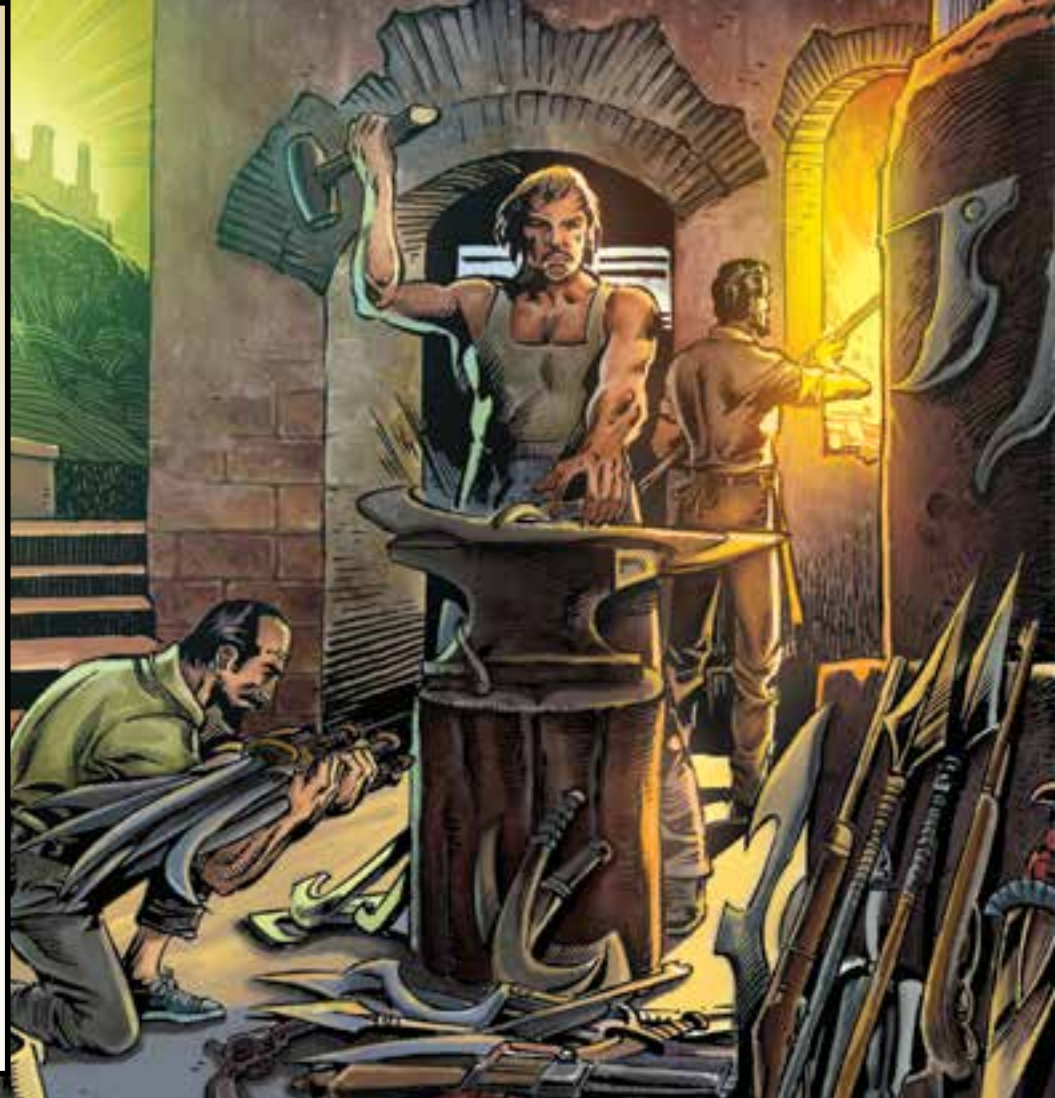
این نبوت به وقوع پیوست و دشمنان، اورشلیم
ر شخم زدند، اما در روزهای آخر دوباره معبد
و محل پرستش ساخته خواهد شد و مردم
دوباره به سوی آن روانه خواهند شد.

نبی دیگری به نام میکاه که در سالهای 686-750
قبل از میلاد زندگی میکرد، اینطور نبوت کرد:

و در روزهای آخر، کوه خانه
خداوند مشهورترین کوه جهان
خواهد شد و مردم از سرار
دنیا به آنجا آمده، خواهند
گفت: ”بیایید به دیدن کوه
صهیون برویم و خانه خدای
اسرائیل را زیارت کنیم. او
راههای خود را به ما خواهد
آموخت و ما مطابق آن عمل
خواهیم کرد؛ چون شریعت و
کلام خداوند از اورشلیم صادر
میشود.“



”خداوند در میان قومها داوری خواهد کرد و به اختلافات بین قدرتهای بزرگ در سرزمین های دور دست پایان خواهد بخشید. ایشان شمشیرها و نیزه های خود را در هم شکسته، از آنها گاوآهن و اره خواهند ساخت. دولتها دیگر به جان هم نخواهند افتاد و خود را برای جنگ آماده نخواهند کرد. هر کس در خانه خود در صلح و امنیت زندگی خواهد کرد، زیرا چیزی که باعث ترس شود وجود نخواهد داشت. این وعده را خداوند قادر متعال داده است.“



” و ما تا ابد خداوند، خدای خود
را عبادت خواهیم کرد و از او
پیروی خواهیم نمود. خداوند
میفرماید: در آن روز قوم خود را
که از سرزمین خود رانده شده و
تنبیه گشته اند، دوباره در وطن
خودشان به قدرت خواهم رسانید
و از آنها قوم نیرومندی بوجود
خواهم آورد، و من تا ابد در
اورشلیم و از گوه صیهون بر آنها
سلطنت خواهد کرد.“

ارمیا 12:25-12؛ میکاه 3:12، 7:4-1



ارمیا و دیگران نبوت کردند:

”پادشاه صدقیا، کارهای شرورانه از نظر خداوند انجام داده است. او کشته نخواهد شد بلکه او به سرزمین بابل به بردگی خواهد رفت و دیگر سرزمین خودش و با مردمانش زندگی نخواهد کرد، اما او حتی سرزمین بابل را هم با چشمانش نخواهد دید زیرا او کور خواهد شد و به مدت 70 سال در بابل خواهد ماند.“

”در پایان 70 سال، بابل توسط سپاهی از شمال تصرف خواهد گردید و بازماندگان قوم اسرائیل به سرزمین خود بر خواهند گشت تا شهر و معبد را دوباره بسازند.“



این کتاب را همراه خود
به بابل ببر و آن را برای
مردم بخوان. بگذار آنها
بدانند قبل از بازگشت
به سرزمین خودشان
چه سختی هایی را باید
تحمل کنند.



”پس از پایان دوران
مجازات، خداوند تمام
گناهان ایشان را خواهد
بخشید و از تمام قوم
ها در اورشلیم سکونت
خواهند کرد.“



من پادشاهی داود را بازمیگردانم و شما نیز به
سرزمین خود باز گشته و آن را تصرف خواهید کرد.

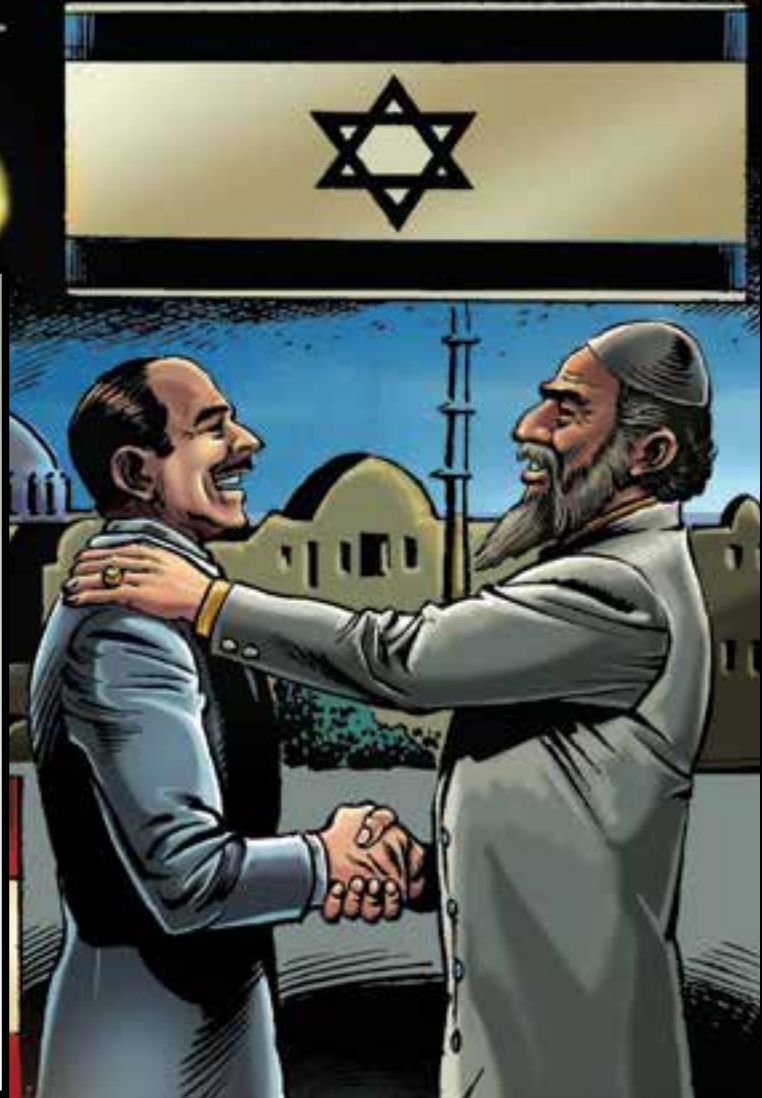


حزقیال نبوت کرد و گفت: “ خداوند آنها را در میان قوم ها و ملت های مختلف پراکنده خواهند ساخت، و خداوند سرانجام آنها را به سرزمینشان باز خواهند گرداند.”



”خداوند به ابراهیم وعده داده بود که نسل او تا ابد وارث سرزمین خواهند بود و او همیشه به وعده ی خود عمل میکند. اگر چه زمانی که قوم گناه کنند، خداوند آنها را به اسارت در ملیت های دیگر میفرستد که خدایان دیگری را خدمت میکنند، اما در پایان او آنها را باز می گرداند“

مصر هم بوسیله بابلی ها داوری خواهد شد و برای 40 سال ویران و متروکه خواهد ماند. سپس آنها از بابل برمیگردند، اما هیچوقت دیگر مثل گذشته قدرتمند نخواهند بود ولی تا آخر طاقت خواهند آورد. اما بعدها، مصر و سوریه بهم پیوسته و با قوم من پیمان صلح خواهند بست و من آنها را برکت خواهم داد.






”فلسطین نابود خواهد شد و چیزی از آن باقی نخواهد ماند
مانند ادوم، موآب و عمون هم کاملاً ویران خواهد شد. ادوم نیز
نابود شده و همه سنگ ها و الوارهایش به دریا افکنده خواهد
شد. دیگر آنجا هرگز منطقه مسکونی نخواهد بود و یک منطقه
خشک و خالی از سکنه خواهد شد. جزیره ات غیر مسکون و
جای ماهیگیران میشود تا تورهای خود را در آنجا پهن کنند.

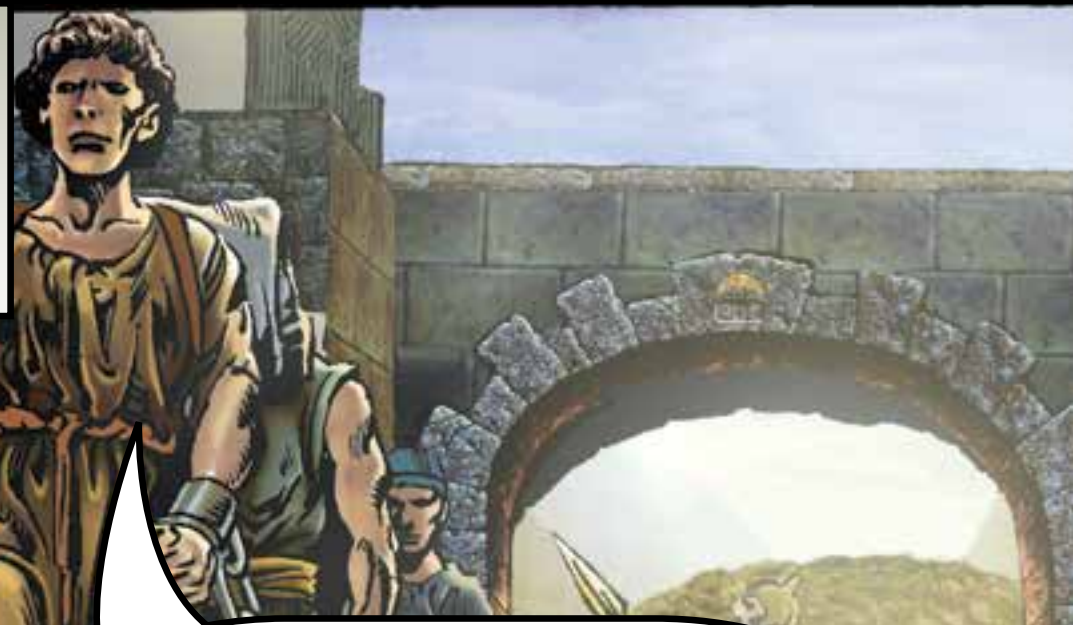
”اما سرزمین پارس (ایران)، ترکیه، اتیوپی و لیبی
تا آخر باقی خواهند ماند، تا زمانی که آنها برای
تصرف به سرزمین اسرائیل حمله کنند، اما آنها
در کوه های اسرائیل خواهند مُرد.“





نوبت ها و پیشگویی های کتاب مقدس
همیشه کاملاً صحیح است. شهر ها و
کشورهایی که در موردشان نبوت شده بود که
محو و نابود خواهند شد، برای آنها چنین شد
و برای کشورهایی که گفته شد تا به آخر باقی
خواهند ماند، همچنان وجود دارند.

در سال 605 قبل از میلاد مسیح. بابل
اسرائیل را تصرف کرد، درست همانطور
که انبیا پیشگویی کرده بودند.



ای خداوند، ما بخاطر گناهان پدرانمان
مجازات میشویم. به ما کمک کن تا در
این سرزمین غریبه بتوانیم از فرمان های
تو اطاعت کنیم.






بیش از 5.000 یهودی به عنوان اسیران جنگی به بابل برده شدند. آنها افراد تحصیل کرده و جوان را همراه خود بردند به امید اینکه برای حکومت مفید واقع شوند. در میان آنها مرد جوانی به نام دانیال بود. او همواره از فرمان های خدای ابراهیم اطاعت میکرد.

دانیال در یک سرزمین غریبه اسیر بود، اما او تصمیم گرفت تا به خداوند وفادار بماند. کسانی که او را به اسارت گرفته بودند، متوجه شدند که او روح و وجدان خوب و پسندیده ای دارد، بنابراین او را در جایگاه مخصوصی به عنوان فرد حکیم و دانا قرار دادند.


ای خدای آسمان ها و زمین، ای پادشاه کل هستی ما شکرگزار هستیم بخاطر اینکه از زمین به ما نان میدهی.





نبوکدنصر پادشاه بابل، در
خواب رویای عجیبی دید و
بیدار شد.

معنی این خواب چیست؟ مطمئناً
چنین رویایی از طرف خدایان فرستاده
شده است تا آینده را آشکار کند.



شما مردان حکیم و دانا
هستید. شما مدعی هستید که خدایان
با شما صحبت میکنند. حالا به من
بگوئید من چه خوابی دیدم و معنی
آن چیست.

اما ما چطور
میتوانیم معنی رویایی
را بگوئیم که شما آن
را به ما نگفته‌ای؟
هیچکس قادر به انجام
نیست، به غیر از
خدایان.



من میدانستم همه ی
شما حقه باز هستید. خدایان با
شما صحبت نمیکنند. شما به همراه
خانواده هایتان کشته خواهید شد و
خانه های شما با خاک یکسان
خواهد شد.

خیلی متاسفم دانیال، فردا تو به همراه
دیگر افراد حکیم بابل کشته خواهی شد.
پادشاه دیگر کاهنان خود را باور ندارد.




اما یهوه میتواند رویای
پادشاه را آشکار کند و تعبیر آن را
نیز بگوید. من باید به تنهایی برای
دعا بروم. سعی کم یک روز برای
من مهلت بگیری.

خداوندا، تو تنها پادشاه
تمام هستی میباشی. لطفا به
خادم خود آنچه که در آینده
واقع خواهد شد را آشکار کن.
هیچ خدای دیگری مانند تو
وجود ندارد.


دانیال، به من
گوش کن.



A man in a brown robe is running towards a king in a red robe. The king is standing in a garden with large purple flowers. The man is shouting, and the king is looking at him with a stern expression. The background shows a stone wall and a building.

سریعا مرا نزد
پادشاه ببر!

اگر تو نتوانی رویای پادشاه
را به او بگویی، او در همانجا
مرا خواهد کشت.



ای پادشاه، تو برترین
پادشاه هستی چون
خدای آسمان ها این را
اجازه داده است. او به
تو رویایی از آینده داده
است.

خدای حقیقی، خالق تمام هستی،
رویای تو را به من که خادم شما هستم،
آشکار کرده است.

وقت مرا تلف نکن.
آیا میتوانی رویای مرا
بگویی یا نه؟

ای پادشاه، تو در رویا
مجسمه بزرگی را دیدی. این
مجسمه نشان دهنده پادشاهی
تو است و سه سلطنت دیگر نیز
بعد از آن خواهد آمد.



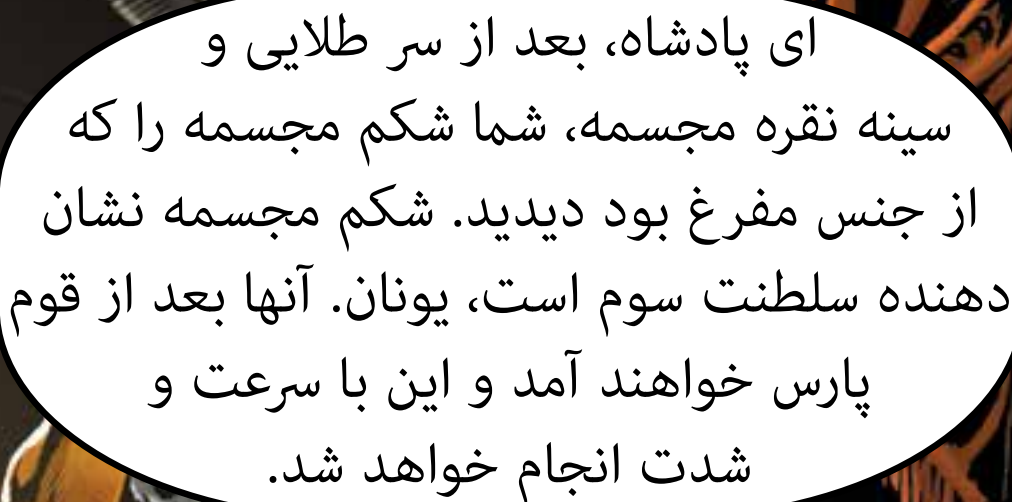
این حقیقت دارد!
به هیچکس این رویا را
نگفته بودم! خدای تو،
خدای حقیقی است.




شما سر این مجسمه و شاه شاهان هستید. قبل از اینکه شما یهودا را تصرف کنید، انبیا ما، به ما گفته بودند که خداوند میخواهد ما را بخاطر گناهانمان مجازات کند و سرزمین را به شما بدهد. اکنون پادشاهی شما شکوهمند خواهد بود.




سینه مجسمه از نقره بود و این نشان
دهنده سلطنت دیگری است. قوم پارس و
مادها. بعد از مرگ شما، آنها بابل را تصرف
خواهند کرد و بر دنیا حکومت خواهند کرد،
چنان که شما حکمرانی کردید.




ای پادشاه، بعد از سر طلایی و
سینه نقره مجسمه، شما شکم مجسمه را که
از جنس مفرغ بود دیدید. شکم مجسمه نشان
دهنده سلطنت سوم است، یونان. آنها بعد از قوم
پارس خواهند آمد و این با سرعت و
شدت انجام خواهد شد.



سلطنت چهارم از باقی متفاوت خواهد
بود. پاهای مجسمه از آهن ساخته شده و
کشورهای زیادی را نابود خواهد کرد. اما شما
قسمتی از پای مجسمه را دیدید که از گِل ساخته
شده بود. در زمان های آخر، حکومت به ده قسمت
تقسیم شده و بسیار ضعیف خواهد بود.



ای پادشاه، سپس شما دیدید که
سنگی بدون دخالت دست انسان از کوه جدا
شد و با پاهای مجسمه اصابت کرد و در یک
لحظه مجسمه فرو ریخت و تمام حکومت ها
از بین رفتند.



آن سنگ نشان
دهنده پسر خدا است،
که بر روی زمین خواهد
آمد و پادشاهی پرشکوهی
برپا خواهد کرد.


در زمان های آخر، همه ی
مردگان برخاسته و در حضور تخت داوری
او خواهند ایستاد. آنهایی که کارهای
شریرانه انجام داده ان، شرمنده خواهند
شد و تا ابد محکوم میشوند. اما آنهایی که
کارهای نیک انجام دادند، حیات ابدی را
دریافت خواهند کرد.

بدون هیچ سوالی و شکی، سخنان تو از طرف خداوند است. در غیر اینصورت چطور ممکن بود رویای مرا با تمام جزئیات بدانی؟ من تو را فرمانروای تمام مردان حکیم میکنم.

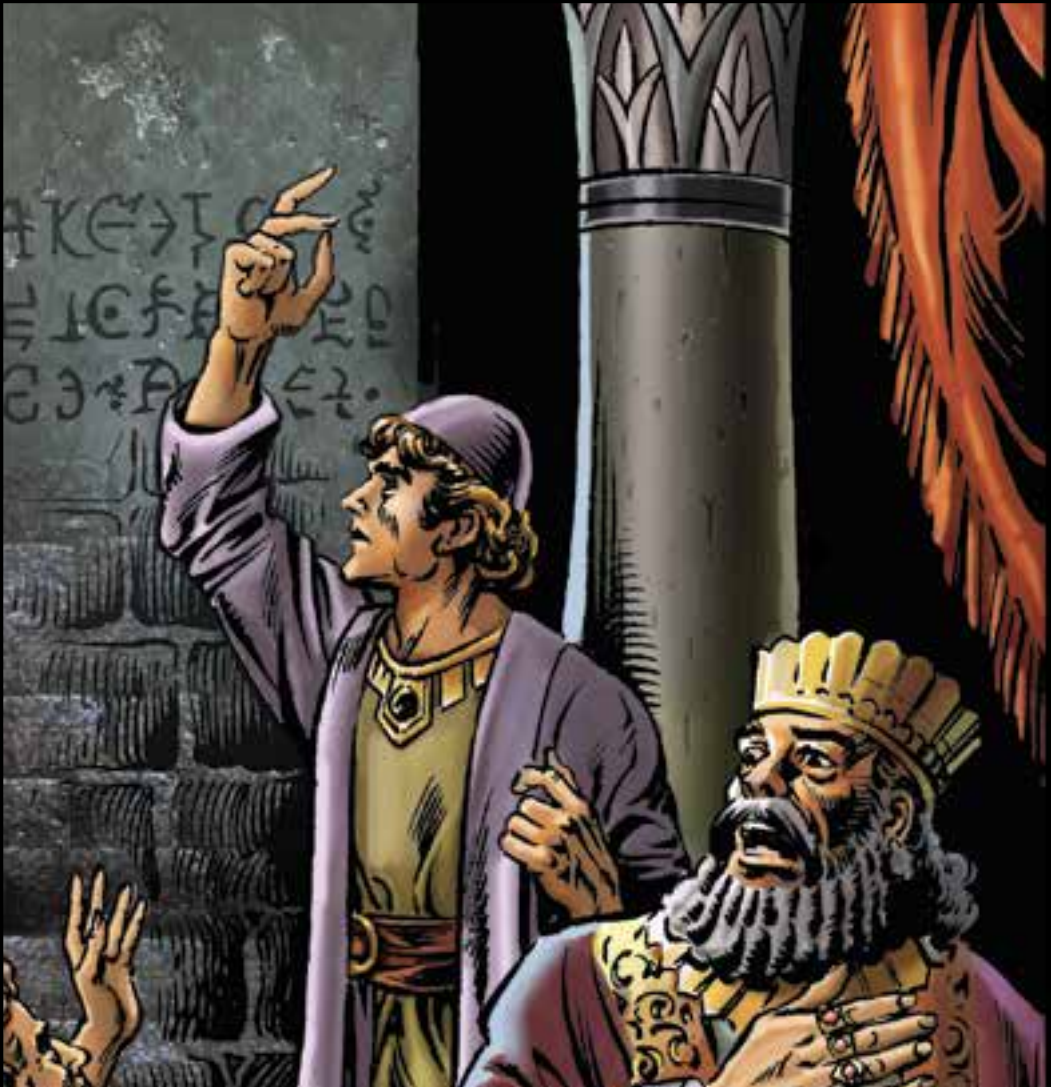


دانیال به مدت 68 سال در بابل زندگی کرد. او خوابهای زیادی را تعبیر و پیشگویی در مورد آینده انجام داد. نبوکدنصر پادشاه مرد، و پسرش بلشصر جایگزین او شد.

یک شب بلشصر مهمانی
بزرگی ترتیب داد و مردم در
آن به عیش و نوش پرداختند،
ناگهان دستی پدیدار شد
و شروع کرد بر روی دیوار
نوشتن. دانیال را فراخواندند
تا نوشته را معنی کند.
خداوند به او قدرت درک آن
زبان را داد.



ای پادشاه، تو مرتکب
گناه شده ای. همانطور که انبیا
پیشگویی کرده بودند، امشب پادشاهی
شما به دست قوم مادها و قوم پارس داده
شده است.



انبیا پیشگویی کرده بودند، دشمنی که بابل را
تصرف خواهد کرد، به صورت مخفیانه از طریق دو
آب راه وارد شهر شدند. بابلی ها در آن مهمانی
بسیار مست بودند که متوجه آمدن دشمن نشدند.
سقوط بابل در تاریخ، دقیقاً به همین ترتیب ثبت
شده است..

جامعه 13:12-14؛ اشعیا 7-9:6، 1:45؛ دانیال
34:2-35، 44-48، 29-5:1؛ مکاشفه 11:20 5:21

پس از آنکه مادها و پارس ها، بابل را تصرف کردند، دانیال کتاب قدیمی را پیدا کرد که توسط ارمیا نبی نوشته شده بود، که یکی از کتاب های مقدس بود. همانطور که او داشت کتاب را مطالعه میکرد، حقیقتی را کشف نمود که او را شوکه کرد، خداوند پیشگویی کرده بود که اسارت در بابل فقط به مدت 70 ادامه خواهد داشت.



سپس، بازماندگان به اورشلیم بر خواهند گشت و دیوارهای معبد را بازسازی خواهند نمود. همچنان که او به مطالعه ادامه میداد، کشف کرد که 200 سال پیش نبی خدا اشعیا، در واقع نام پادشاه پارس را که دستور بازگشت یهودیان را میدهد را نوشته بود.




اکنون تقریباً

69 سال گذشته است و فقط یک سال
باقی مانده است. در کتاب نوشته شده است که
کوروش خادم خداوند هست و اراده خدا را انجام
میدهد. او شخصی است که دستور بازگشت ما به
سرزمین پدریمان را خواهد داد. متبارک باد خداوند
ما، پادشاه تمام هستی.

درست همانطور که خداوند به ابراهیم وعده داده بود، او این سرزمین را تا ابد به ما داده است. او به ما اخطار داده بود، اگر خدایان دیگر را پرستش کنیم، این سرزمین را به دشمنان ما خواهد داد. او قول داده است که هرگز قوم خودش را فراموش نکند. خداوند به وعده ی خود وفادار بوده است. اکنون که ما به سرزمین خود بازگشته ایم، باید از او اطاعت کنیم.

کورش، پس از 70 سال اسارت، یهودیان را آزاد کرد، درست همانطور که در آیه کتاب مقدس پیشگویی شده بود. 52,000 نفر برگشتند تا شهر خود را دوباره بسازند.





ای خدای ابراهیم، تو ما را باز گرداندی،
چنان که وعده داده بودی. به ما یاد بده تا
در مسیر تو حرکت کنیم.

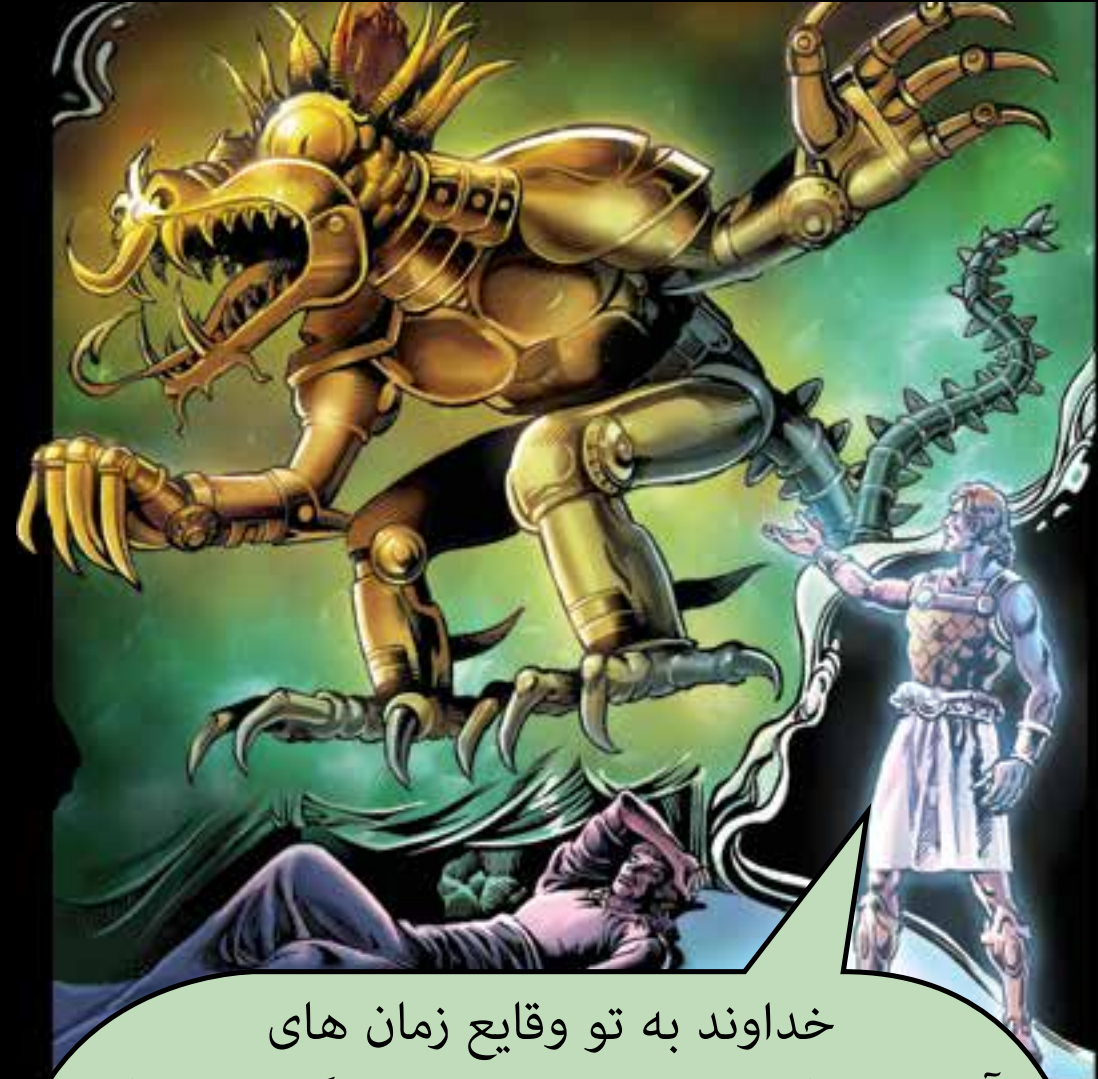
ما باید به صورت سازمان یافته عمل کنیم.
ما ابتدا باید دیوارها را بسازیم و سپس ما
میتوانیم معبد را بازسازی کنیم.

من آب تازه آورده ام،
میتوانیم شروع به کار کنیم.

اشعیا 28:44؛ ارمیا 11:25-12، 10:29؛ دانیال 2:9-1

دانیال خیلی پیر و سالخورده بود، بنابراین او به همراه دیگران به سرزمین برنگشت. اما او همچنان نقش بسیار مهمی داشت بعنوان مشاور پادشاه پارس که اکنون در بابل بود، داشت. خداوند چند رویا در مورد آینده و حتی در مورد زمانهای آخر به او بخشید. در یکی از آن رویاها، او یک جانور عجیب فلزی را دید و فرشته معنی این رویا را به او گفت.





خداوند به تو وقایع زمان های

آخر را نشان میدهد. خداوند به نبوکدنصر نشان داد که چهار سلطنت وجود خواهد داشت. تاکنون دو سلطنت آمده است. بعد از حکومت پارس ها و مادها، سلطنت یونان رو کار خواهد آمد. به سرعت تصرف خواهد کرد اما خیلی زود سقوط خواهد کرد و به چهار سلطنت دیگر تقسیم خواهد شد. آنها با یکدیگر خواهند جنگید تا اینکه فقط دو سلطنت باقی بماند. آنها سالها با یکدیگر خواهند جنگید تا زمانی که هر دوی آنها توسط حکومت چهارم فتح شوند. آن همان موجود عجیب فلزی است که تو در خواب دیدی.



سلطنت چهارم مانند آهن خواهد بود و بسیار قدرتمندتر. و از همه پادشاهی های قبلی قوی تر است. او بر تمام حکومت ها را تصرف خواهد کرد، اما در روزهای آخر پادشاهی او به ده ملیت جدا خواهد شد. سپس شخصی خواهد آمد که صلح را برقرار خواهد کرد. او آخرین شاخ است که از روی سر جانور رشد خواهد کرد. در روزهای آخر، او تملق و چاپلوسی خواهد کرد و قول صلح را می دهد، فقط برای فتح و نابود کردن. او بر ضد خدای متعال سخن خواهد گفت، بر مقدسین ظلم خواهد کرد و میکوشد که تمام قوانین و جشن های مذهبی را تغییر دهد. آنگاه زمان سختی بزرگ بر روی زمین خواهد آمد، اما عادلان و صالحان نجات خواهند یافت.

دانیال 17:7-28؛ متی 4:24-25

دانیال، خداوند می‌خواهد تو در مورد آنچه که
می‌خواهد در آینده اتفاق بیفتد و همین‌طور
زمان وقوع آن، آگاه شوی.



از زمانیکه، فرمان برای ساخته شدن و احیا
دوباره دیوارها و معبد مقدس داده میشود
تا زمانی که مسیح موعود بیاید و بخاطر
تمام گناهان بشر فدیة گردد، 483 سال طول
خواهد کشید و سپس دوباره معبد مقدس
خراب خواهد گردید.

این نبوت به تمامیت انجام خواهد
گردید و مسیح برای ایجاد مصالحه
بین انسان و پدر آسمانی و همچنین
برداشتن گناه بشر و پارسا نمودن تمامی
انسانها، مسح خواهد شد.



دقیقا همانطور که دانیال نوشته
بود، مسیح با فریاد شادی و پیروزی،
483 سال بعد وارد اورشلیم شد و آن
نبوت کامل گردید.

خداوند به آدم و حوا گفته بود که از نسل زن کسی میاید که شیطان را نابود میکند. او به نوح گفته بود که مسیح از نسل سام و نه از نسل حام و یافت خواهد آمد. خداوند به ابراهیم گفته بود که یک نجات دهنده از نسل پسرش اسحاق خواهد آمد. خداوند به اسحاق قول داده بود که از طریق نسل یکی از پسران یعقوب به نام یهودا، مسیح به دنیا خواهد آمد.

خیل نوبت های خاص از طرف خداوند در مورد رهایی و نجات بشر به انبیا مختلف و در زمان های متفاوت داده شد. آنها گفتند که این نجات و رهایی از حال تا ابد است و مسیح تا به ابد زنده است و او از یک باکره در شهر بیت لحم یهودا به دنیا میاید. او فروتن و افتاده خواهد بود و سوار بر یک کره الاغ وارد اورشلیم خواهد شد. خدا روحش را بر روی او به تمامی قرار خواهد داد و او غیر ایمانداران را داوری و قضاوت خواهد کرد. او نوری بر این دنیای تاریک خواهد بود و نجات را برای همه بر روی زمین مهیا خواهد کرد. او رنج و زحمت زیادی خواهد دید و توسط قوم خودش رد شده و بر روی صلیب میخکوب گردیده و جانش را برای نجات بشر از گناه میدهند. او بین دو دزد مصلوب شده و در قبر یک ثروتمند دفن میشود.

پیدایش 9:10-49؛ مزامیر 22، 53؛ اشعیا 7، 2:9-1،
6:49، فصل 53؛ دانیال 26:9-25 میکاه 2:5؛ زکریا
9:9؛ ریال متی 2:24-1؛ عبرانیان 9:2

نبوت ها و پیگویی های دانیال در مورد آن چهار پادشاهی بطور کامل و دقیق حادث شد. در سال 330 قبل از میلاد مسیح، الکساندر کبیر از یونان، لشکرکشی را آغاز کرد که هفت سال طول کشید و او دنیا را فتح نموده و تمامی حکومتها که شامل آخرین امپراطوری مادها و پارس ها بود را نیز شکست داد. یونان قدرت خود را تا 167 سال قبل از میلاد مسیح حفظ کرد. تا زمانی که حکومت چهارم یعنی روم شروع به کشور گشایی نمود. همانطور که در رویای نبوکدنصر و رویای دانیال نشان داده شده بود، آن ساق پای آهنی، یعنی حکومت آخر، روم. درست مانند موجود عجیب فلزی، موجود درنده و مخرب برای دنیا بوده و قدرتش همچنان افزایش یافته و ظلم و ستم فراوان به مردم داشته و مردم اسرائیل هم در فشار و ستم بودند و زمان در حدود 5 سال قبل از میلاد مسیح بود.



فصل 8 :

عهد جديد

500 سال بعد


بیش از 500 سال از نبوت دانیال میگذشت. در سال ششم قبل از میلاد، رومیان به یهودیان آزادی مذهبی دادند، اما باید بابت این آزادی مالیاتهای سنگینی را پرداخت میکردند. معبد مقدس بازسازی شده بود و در مرکز زندگی یهودیان قرار داشت. اکثر مردم، پیشگوییهای که در مورد آمدن مسیح بود را فراموش کرده بودند، اما هنوز بعضی ها بودند که بر طبق کلام خدا منتظر آمدن مسیح بودند. در میان آنها مرد کهنسالی به نام شمعون بود که پارسا و پاک بود، و بسیار مشتاق دیدن آن شخصی بود که انبیا در مورد او صحبت میکردند. او سالها این نبوت ها و پیشگویی ها را مطالعه کرده بود و میدانست که زمان آمدن مسیح موعود نزدیک است. اما اکنون او بسیار پیر و سالخورده شده بود و ممکن بود برای مدت زیادی زنده نماند. از زمانی که خداوند به حوا وعده داده بود که از نسل او شخصی خواهد آمد تا کارهای شیطان را نابود خواهد کرد، 4000 سال میگذشت.

**اکنون زمان آن فرا رسیده بود. بیش از 350
نبوت آماده بود تا به وقوع بپیوندد.**

6 سال قبل از میلاد مسیح

ای خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب،
من منتظر نجات دهنده بوده ام، اما
من مدت زیادی زنده نخواهم بود.

این حقیقت دارد، تو در دوران آخر
عمرت هستی، اما تو شخص وعده داده
شده را قبل از مرگت خواهی دید.




شمعون تو هر روز به اینجا میآیی.
کاش تمام کاهنان مانند تو دین دار
بودند.

شمعون در کتاب
مقدس جستجو کرد و
پیشگویی هایی را در
مورد مسیح یافت.

شما در مورد این آیات در کتاب اشعیا
که در مورد مسیح میگوید چه فکر میکنید؟
در این آیه میفرماید، باکره ای آبستن شده و
فرزند پسری به دنیا می آورد. دقیقا بر اساس
آنچه که در کتاب پیدایش گفته شده که از
نسل زن نجات دهنده میاید.


بله، همچنین اشعیا گفته است که
او قادر مطلق خوانده خواهد شد.
اما فهمیدن نوبت ها مشکل است.



افرادی که با تو موافق باشند
بسیار کم هستند. پس بهتر است
در این مورد با کسی صحبت
نکنی، وگرنه سنگسار خواهی شد.

مطابق کتاب
میکاه 2:5، او مانند
خدا فرزند ابدی است.
در کتاب مزامیر 6:45
او فرزند خدا نامیده
شده است، در مورد
این آیه چطور؟

تو خواهی دید. قبل از مرگم، مسیح در همین
معبد به دنیا آمده و من او را ملاقات خواهم کرد.



تو میدانی که ممکن
است حق با او باشد.

تو چه کسی هستی؟ تو در
این مورد چه میدانی؟

من از فاصله دور مکالمه شما را شنیدم. من
می‌بایست آیه‌ها را مطالعه می‌کردم، 500 سال پیش
دانیال مطالب جالب و قابل توجهی درباره زمان
آمدن مسیح گفته است.

شما چه چیزهایی میدانید
که کاتبین آن را نوشته اند؟



پدر من کاتب است و او آیاتی را در این رابطه به من نشان داده است. خداوند به دانیال فرموده بود که از زمان بازگشت و بازسازی اورشلیم تا زمان آمدن مسیح 483 سال خواهد بود.

از زمان این فرمان تا امروز 449 سال شده است. تنها 34 سال باقی مانده است و این به این معنی است که ممکن است مسیح همین حالا در خیابان ها راه میرود.

نه هنوز. روح القدس بر من آشکار کرد که قبل از مرگ من مسیح را که هنوز نوزاد است در همین معبد خواهم دید.

تو چگونه چنین چیزی را میدانی؟

تو خواهی دید.

پیدایش 3:15؛ مزامیر 6:45؛ اشعیا 7:14، 9:6؛
دانیال 26-9:25؛ میکاه؛ 5:2؛ لوقا 26-2:25


همانطور که شمعون
پیرتر میشد و در
معبد منتظر دیدن
مسیح بود، گاهنی به
نام زکریا وارد معبد
شد تا دعا کند. او و
همسرش پیر بودند،
اما آنها فرزندی
نداشتند.

ناگهان فرشته ای در سمت
راست قربانگاه ظاهر شد!



نترس. دعاهاى تو شنیده
شده است و همسر تو الیزابت
پسرى به دنيا خواهد آورد و نام
او یحیی خواهد بود.

زمانى که او بدنيا بیاید بسیار شاد خواهند شد،
زیرا او مردم را برای آمدن مسیح آماده خواهد
کرد. او شراب نخواهد نوشید اما او همان روح و
قدرت ایلیا را دریافت خواهد کرد.



من چگونه میتوانم مطمئن بشوم،
آنچه که گفتی حقیقت دارد؟ من و
همسرم بسیار پیر هستیم تا بچه ای
بدنیا بیاوریم، همسرم تمام عمرش نازا
بوده است.

من جبرئیل هستم، که در حضور
خداوند میایستم، و من فرستاده شدم تا
این پیام را به تو بدهم. آیا یک نشانه
میخواهید؟ تو از حالا نمیتوانی صحبت کنی
تا زمانیکه آنچه به تو گفتم اتفاق بیافتد.



من خوشحال خواهم
شد اگر ما دوباره بتوانیم
صحبت کنیم. این خانه
بسیار ساکت است. تو که
میدانستی، نمیایست با
فرشته بحث کنی.

زکریا، هنوز نمیتوانم باور
کنم. درست مانند سارا، مادر ملت ما،
خداوند دعاهای ما را شنیده است، اکنون
من مادر نبی بزرگی خواهم شد.

به مدت 4.000 سال، انبیا در مورد آمدن مسیح پیشگویی کرده بودند. 700 سال پیش، یک نبی به نام اشعیا گفت: ” اینک، باکره ای آبستن شده و پسری به دنیا خواهد آورد و نام او عمانوئیل، یعنی خدا با ماست، خواهد بود.“




مریم نامزد یوسف بود. مریم بر طبق شریعت خدا زندگی میکرد و تاکنون با هیچ مردی رابطه جنسی برقرار نکرده بود.

ناگهان، فرشته ای بر مریم ظاهر شد!

ای مریم تو مورد لطف
خداوند قرار گرفته ای. تو
آبستن خواهی شد و فرزند
خداوند را به دنیا خواهی
آورد.

این چطور ممکن است
اتفاق بیافتد؟ من هرگز با
مردی رابطه جنسی نداشته
ام.

روح القدس بر تو نازل خواهد شد. بذر
مقدسی در رحم تو قرار خواهد گرفت و تو آبستن
خواهی شد و او پسر خدا خواهد بود. خویشاوند
تو، الیزابت که نازا بود، اکنون شش ماه است که
آبستن است.




من خدمتکار خداوند
هستم. اراده ی
خداوند انجام بشود.

من مادر فرزند خدا خواهم شد. آیا
یوسف حرف مرا باور خواهد کرد؟ زمانی
که دیگران ببینند من حامله هستم چه
فکری خواهند کرد؟ میدانم، من به خانه
الیزابت میروم تا در آنجا
مانم.



اليزابت!

فرزندم، مریم!



تو در بین زنها متبارک هستی و ثمره رحم تو مبارک است. من کیستم که مادر فرزند خداوند به دیدن من آمده است؟ به محض اینکه صدای تو را شنیدم، بچه در رحم من از شادی تکان خورد.

جان من خداوند را میستاید و روح من در نجات دهنده من خدا، شادی میکند، از این پس همه نسل ها مرا خوشبخت خواهند خواند، زیرا آن قادر مطلق کارهای بزرگی برای من کرده است. نام او مقدس باد.

خداوند فروتنان را سربلند کرده است. درست همانطور که به جد ما ابراهیم گفته بود، او ما را با محبت و فیض خود حفظ کرده است.

مریم برای سه ماه نزد الیزابت ماند.


زمان آن فرا رسید
تا الیزابت بچه را
به دنیا بیاورد.

زکریا مطمئن است که
فرشته به او گفته است
که فرزند ما پسر خواهد
بود.

پس اگر او پسر است، فکر
میکنم نام پدر زکریا را به
او خواهید داد.

او دارد میاید،
بگذار از او بپرسیم.





او میگوید، چون
سخن فرشته را باور
نکرده بود، فرشته
قدرت سخن گفتن را
از او گرفته است.

نام فرزندان را چه
خواهی گذاشت؟

او یک قلم و کاغذ
میخواهد.


او میگوید نام او یحیی
خواهد بود، چنان که
فرشته دستور داده است.

اما در خانواده ما شخصی
با نام یحیی وجود ندارد.



نوزاد یک پسر خیلی پر
مو است.



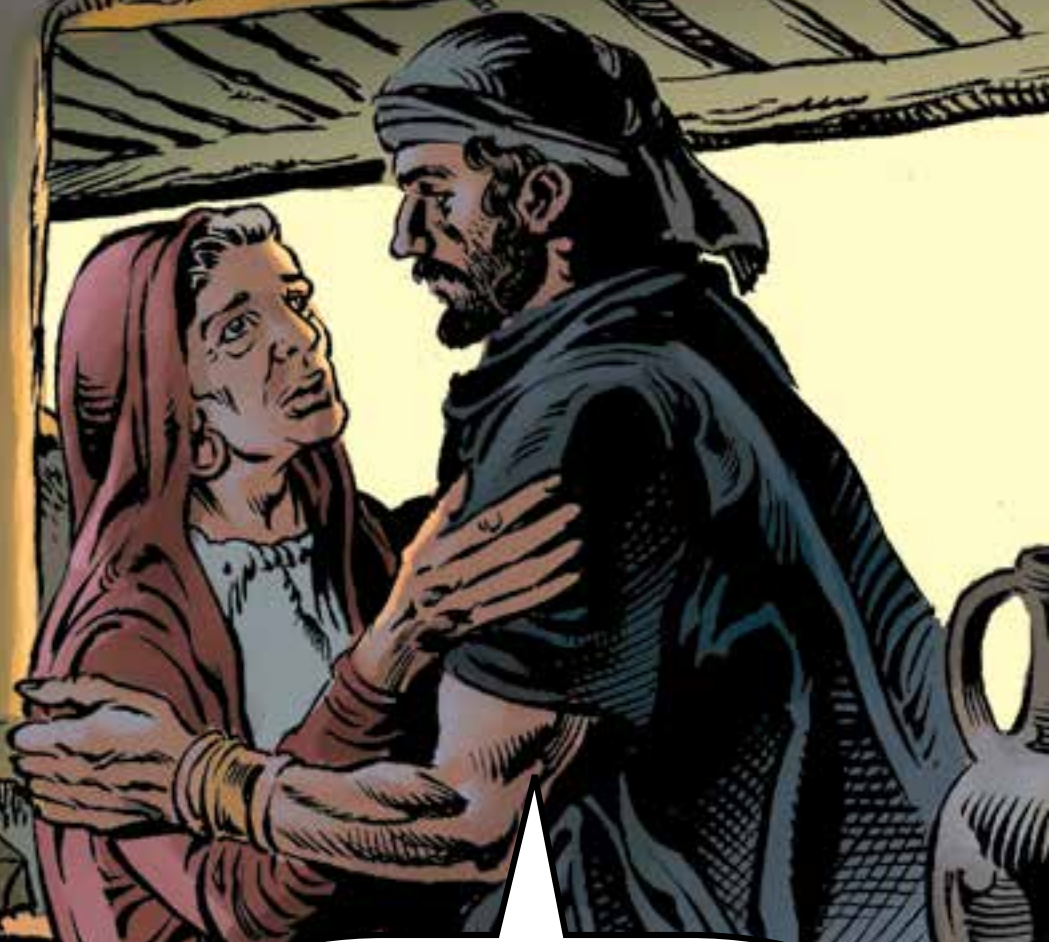


طبق فرمان خداوند نام او یحیی است. او راه را برای مسیح آماده خواهد کرد و او را به مردم اسرائیل معرفی خواهد کرد.

او صحبت میکند!
بعد از چند ماه، او
حرف زد!

آیا او میتواند
حقیقتاً مانند ایلیا باشد
که در پیشگویی ها
آمده است؟

در همان حال، یوسف متوجه شد که مریم حامله است و او میدانست که آن بچه مال او نبود.




مادر، من هنوز نمیتوانم باور کنم. هیچ مردی حتی در نزدیکی او نبود. او تمام مدت در کنار خانواده خود بوده است. همه میدانند که مریم پاک و خداپرست است. یقیناً من این کار را انجام ندادم. اما حقیقت این است که او حامله است.




یوسف، تو چه کاری
انجام خواهی داد؟

من نمیتوانم با او ازدواج کنم
اما نمیخواهم آبروی او در میان مردم از
بین برود. او میتواند بخاطر زنا سنگسار
شود. شاید ما بتوانیم بی سر و صدا نامزدی
را بهم بزنیم.



آیا او گفت پدر
بچه چه کسی
است؟

او میگوید، پدر بچه خداوند
است، بوسیله روح القدس او
آبستن شده است، بدون هیچ
رابطه فیزیکی.



اوه! آیا او عقلش را از
دست داده؟

او میگوید،
این نوزاد، نجات
دهنده دنیا
خواهد بود و
فرزند خداست.

من باید هرچه زودتر از
دست او خلاص شوم. گفتن
چنین سخنانی برای یک زن،
کفرگویی است.


در همان شب هنگامی که
یوسف خواب بود، فرشته
ای بر او ظاهر شد.



یوسف، ای فرزند داود، از اینکه مریم
را به زنی بگیری نترس، زیرا نوزادی که او در
رحم او است از روح القدس است. او پسری بدنی
خواهد آورد و تو نام او را عیسی خواهی گذاشت،
زیرا او مردم را از گناهانشان نجات
خواهد داد.



این همه واقع شد تا آنچه خداوند
به وسیله اشعیا نبی اعلام فرموده
بود به انجام برسد، باکره ای آبستن
شده، پسری خواهد زایید که
عمانوئیل - یعنی خدا با ما - خوانده
خواهد شد.



مریم، تو چگونه میتوانی
بخاطر اینکه به تو شک
کردم مرا ببخشی؟

میدانم، همه چیز خیلی خارق
العاده است. از تمام زنان در
اسرائیل و تمام این قرن ها، خداوند
مرا انتخاب کرد و برگزید تا مسیح
را بدنيا بیاورم!



این نوزاد چه شکلی خواهد بود؟ از
آنجایی که او خدا در جسم خواهد بود،
آیا زمانی که او بدنیا بیاید سخن خواهد
گفت؟ یا با سواد است؟


اوه، یوسف من نمیدانم، فقط
خدا از آن با خبر است. ما فقط
باید صبر کنیم و بینیم.



هر دوی ما از نسل
داود هستیم و انبیا
پیشگویی کرده بودند
که مسیح از نسل داود
خواهد بود.

من به چیز دیگری فکر میکنم. در باغ عدن، خداوند وعده داد که از طریق
نسل زن، سر شیطان کوبیده خواهد شد. اکنون میفهمم! این فرزند از نسل مرد نخواهد
بود، تنها از طریق نسل زن به دنیا خواهد آمد! خداوند از ابتدا این نقشه را کشیده بود.


پیدایش 3:15؛ اشعیا 7:14، 9:7؛ متی 23:1-18؛ لوقا 33:1-32



یوسف و مریم در شهر ناصره
واقع در استان جلیل زندگی
میکردند. اما یک نوبت قدیمی
در کتاب میکاه 2:5 وجود داشت
که گفته بود، مسیح در شهر بیت
لحم از استان یهویده دنیا میاید.
زمان دنیا آمدن نوزاد نزدیک بود
و مریم میخواست نوزاد را در
شهر اشتباهی دنیا بیاورد. آنها
به نبوت توجهی نمیکردند، و هیچ
دلیلی نداشتند تا سفر طولانی را
به بیت لحم داشته باشند.


گوش کنید، گوش کنید.

یک اعلانیه رسمی از طرف امپراطور رم
برای یک سرشماری عمومی در سراسر
روم صادر شده است. همه مردم اسرائیل
برای این سرشماری باید به زادگاه خود
برگشته تا برای پرداخت مالیات
ثبت نام کنند.




یوسف، این بدین معنی
است که تو باید به زادگاه
خودت به بیت لحم بروی، و
زمانی که بچه بدنیا میاید تو
در اینجا نخواهی بود.

اگر من بروم، مردم دلیل آن را
درک نخواهند کرد، پس من تو را
همراه خود خواهم برد.



مریم، من نمیبایست تو را به
این سفر میآوردم. شاید بهتر
باشد اگر ما برگردیم.


نه، زمانی که بچه دنیا بیاید تو
باید همراه من باشی. هیچکس
نمی‌تواند مرا درک کند.



ما باید عجله کنیم، فکر
کنم زمان فارغ شدن
رسیده است.

بیش از یک هفته
طول کشید تا آنها
مسافتی در حدود
160 کیلومتر را
پیمودند.


امیدوارم بتوانیم در این
کاروانسرا اتاقی بگیریم.



آیا اتاقی در
کاروانسرا نبود؟

مریم، من یک قابله پیدا
کردم تا به ما کمک کند.


نه، تمام
اتاق‌ها
پُر بودند.



اجازه نده این شرایط
تو را دلسرد کند. یکروز
او تمام دنیا را فرمانروایی
خواهد کرد.

با اینکه اولین زایمانت بود،
خیلی خوب آنرا انجام دادی.
بیچاره نوزاد که در یک
اصطبل بدنیا آمد.

به نظر من او نوزاد
معمولی است.




چی! این یک
فرشته است!


هزاران فرشته!

نترسید، چون خداوند مرا
فرستاده تا مژده ی خوشی را
به تمام مردم بدهم. امروز در
شهر داود نجات دهنده ای بدنیا
آمده است که مسیح است.

خدا را در برترین آسمانها
جلال و بر زمین در بین مردمی
که مورد پسند او میباشند صلح
و سلامتی باد.



نشانی آن برای شما این است
که نوزاد را در قنطاق پیچیده
و در آخور خوابیده خواهید
یافت.



آیا میتوانی باور کنی؟
فرشتگان بر ما ظاهر شدند!

صبر کن تا به
همسرم بگویم!

آیا شنیدی او چه
گفت؟ مسیح در
اسرائیل بدنیا آمد.

من میخواهم
بروم و بینم.

نجات دهنده! صلح در میان مردم!
یک نوزاد! بیاید برویم و او را بینیم!



مسیح!

ببخشید که مزاحم شما
شدیم، اما یک فرشته ما را
به اینجا دعوت کرد.

چه کسی فکر میکرد که
مسیح به شکل یک نوزاد
دنیا بیاید؟

زمان آن فرا رسیده بود تا مریم و یوسف، نوزاد را نزد کاهن ببرند و بر طبق قوانین یهود قربانی تقدیم کنند.

یوسف، برای اولین بار است که عیسی به معبد میرود و هیچکس نمیداند او مسیح است.

فکر نمیکنم لازم باشد به کسی در این مورد بگوییم، صبر میکنیم تا او بزرگ شود.



شمعون در معبد بود.

او اینجاست! ما مدت
زیادی منتظر بودیم.

مریم، او چه
کسی است؟


نمیدانم. هیچکس
در اینجا ما را
نمیشناسد.






برکت و جلال بر خداوند، خدای ما باد. اکنون میتوانم در آرامش
بمیرم، چون نجات دهنده را دیدم، درست همانطور که تو وعده
دادی. او برای غیر یهودیان مانند نور خواهد بود و برای اسرائیلی
ها مانند جلال.

اما، تو چطور
میدانستی؟



به من گوش کنید، این نوزاد،
باعث خواهد شد بسیاری در
اسرائیل سرفراز شوند و سقوط
کنند.

بر ضد او صحبت خواهند کرد.
بلی، و قلب تو از دیدن آنچه برای
او اتفاق میافتد، خواهد شکست.



ببینید! او مسیح است
. او به معبد خودش آمده. او
شخصی است که انبیا در مورد
او صحبت کردند.

او حنا است. او تمام عمرش را
منتظر آمدن مسیح بوده است.

مرد جوان، این کودک، مسیح است،
نجات دهنده دنیا. او اسرائیل را از
گناهانشان نجات خواهد داد.




از آن پس حنا، به تمام کسانی که در
انتظار نجات بودند، در مورد آن طفل
به آنها می‌گفت.

در کشورهای شرق اسرائیل مردان حکیم و فرزانه ای بودند که دست نوشته های قدیمی را مطالعه میکردند که در مورد خداوند بیشتر بدانند. آنها میدانستند بر طبق پیشگویی انبیاء مسیح در حال آمدن است. در رویاها و خواب ها خداوند بر آنها مکاشفاتی در مورد آمدن فرزند وعده، به آنها نشان داده بود. آنها یک ستاره غیر معمول را کشف نموده بودند که در سرزمین اسرائیل، خواهد درخشید.



ما از سرزمین دوری آمده ایم و به سرزمین غربی وارد شده ایم، ما هفته ها است که در حال سفر هستیم.

ستاره در حال حرکت است. ما آن را دنبال خواهیم کرد تا جایی که لازم است.



هیرودیس پادشاه، سه
مرد ثروتمند از سرزمین شرق آمده اند.
آنها میگویند که به دنبال پادشاه جدید
اسرائیل که تازه بدنیا آمده میگردند،

یک کودک؟ پادشاه؟ من پادشاه
هستم. آنها را به داخل بیاور و کاهن
اعظم و کاتب را نیز به اینجا بیاور.

اسرائیل در آن زمان
پادشاهی نداشت چون
تحت تصرف رومیان
بود، اما شخصی به نام
هیرودیس در آن زمان
حاکم اورشلیم بود. آن
مردان حکیم به دنبال
هیرودیس میگشتند
تا از او در مورد
پادشاه تازه متولد شده
پرسند.

شما میگویید که آمده
اید تا پادشاه کودک را
بینید؟ چطور از چنین
چیزی اطلاع دارید؟

ما ستاره‌ی او را در
شرق دیدیم و به اینجا
آمدیم تا او را پرستش
کنیم.

او کجا است؟

ما دقیقا نمیدانیم او کجا
است. به همین دلیل نزد
شما آمده ایم.

من علما را احضار کرده ام. ما خواهیم
دید آنها از این موضوع چه میدانند.
همراه من به این اتاق محرمانه بیایید.


آنها میگویند که آمده اند تا پادشاه یهود را پرستش کنند، همان شخصی که در مورد او نبوت شده بود که میاید تا مردم را نجات دهد. آیا در نوشته های شما چیزی در مورد پادشاه نوشته شده است؟

بله، نبوت ها و پیشگویی های زیادی در مورد آمدن او نوشته شده است. اما ما باور نداریم که نبوت ها عینا اتفاق بیافتند.

من به آنچه که شما آموختید اهمیتی نمیدهم. به من بگویی پیشگویی دقیقا چه میگوید؟

میکاه نبی گفته است که مسیح در بیت لحم و از نسل یهودا دنیا خواهد آمد.






گوش کن، من خودم هم
میخواهم این پادشاه را بپرستم.
بنابراین وقتی که او را یافتید
محل اقامت او را بمن خبر دهید.


حتما، زمانی که او
را یافتیم به شما خبر
خواهیم داد.

هیرودییس از پادشاه تازه بدنیا آمده،
میترسید. او میخواست زمانی که از
مکان او مطلع شد آن نوزاد را بکشد.



نوشته های انبیاء اسرائیل مانند دیگر
نوشته ها نبود. من هرگز چنین پیشگویی
با این جزئیات دقیق را ندیده بودم.


این باور نکردنی بود
که چرا آن کاتبین و
علما دقیقا میدانستند
که کجا آن نوزاد بدنیا
خواهد آمد ولی به
نبوت های خودشان
علاقه ای نداشتند.



نگاه کنید! همان ستاره ای
که ما در شرق دیدیم!

محل آن را علامت
گذاری کنید و ما فردا
به دنبال آن خواهیم
رفت.


و تاکنون هیچ ستاره
ای شبیه آن ندیده ام.
مثل اینکه او با دیگر
ستاره ها حرکت نمی‌کند
و همچنین خیلی
بزرگتر هست.



آنجا، بالای آن خانه ایستاده
است. آنجا بیت لحم نیست! هفته ها
از تولد نوزاد گذشته است، شاید به
محل دیگری رفته باشند.

آن واقعا ستاره ی
عجیبی است. آن نباید
بالاتر از ابرها باشد.

این سفر بسیار طولانی
بوده است، اما دیگر داریم
به مقصد میرسیم.




ما قصد مزاحمت نداریم، اما هفته ها است که ما در سفر هستیم، تا پادشاه را که تازه بدنیا آمده ببینیم و او را پرستش کنیم.

شما چگونه مطلع شدید؟

ما دست نوشته های مقدس همه مردم را میخوانیم. انبیاء شما آمدن او را پیشگویی کرده و سپس یک ستاره ظاهر شده و ما را به اینجا راهنمایی کرد و سپس در بالای این خانه متوقف شد.

با فروتنی و احترام ما این هدایای کوچک را به نجات دهنده ی دنیا پیشکش و تقدیم مینماییم او خیلی ها را به سوی پارسایی و قدوسیت و برمیگرداند.

در آن شب خداوند با آن مردان فرزانه در رویا سخن گفت و به آنها گفت که به هیروودیس چیزی در مورد مکان طفل نگویند تا او نتواند جای نوزاد را پیدا کند و از راه دیگری به سرزمین خود برگردید. خداوند همچنین به یوسف گفت که به مصر فرار کند زیرا هیروودیس در جستجوی آن بود که نوزاد را بکشد.



آن ستاره شناسان به ما حقه زدند. از مسیر دیگر به سرزمینشان بازگشتند. بدین معنی است که آنها کودک را پیدا کردند و ترسیدند که از مسیر قبلی برگردند.

سربازان

مخصوص مرا به بت لحم بفرست. به آنها دستور بده تمام کودکان پسر زیر دو سال را بکشند.

سالها قبل، انبیاء این واقعه
ی غم انگیز را که در بت
لحم اتفاق افتاد را پیش بینی
کرده بودند.



یوسف و مریم، عیسی را به مصر بردند.
هدایای مردان حکیم به آنها کمک کرد تا به
این سفر بروند و دو سال در آنجا بمانند.

زمانی که هیروود مُرد، عیسی دو ساله بود، خداوند به آنها فرمود
تا به اسرائیل بازگردند. این نیز یکی از پیشگویی های کتاب
مقدس بود که واقع شد. "پسر خود را از مصر فراخواندم."





زمانی که آنها از مصر بازگشتند، فرشته ای به یوسف گفت تا به شهر کوچک ناصره بروند. این نیز یکی از پیشگویی ها بود که انجام شد. ”او عیسی ناصری خوانده خواهد شد.“

عیسی با پدر خوانده خود یوسف، به کار نجاری مشغول شد. او در جسم و روح رشد میکرد و جوان بسیار حکیم شد.

آیا شما مردان میخواهید تمام روز را کار کنید؟ بیایید و چیزی بخورید.

ارمیا 15:31؛ هوشع 1:11؛ متی 23-2:13



زمانی که عیسی دوازده ساله بود یوسف، خانواده را به اورشلیم برد تا عید پسخ را جشن بگیرند. آنها بره خود را به عنوان قربانی به همراه خود بردند.

عیسی تو میتوانی بره را به نزد کاهن ببری. آنها باید بره را قبل از قربانی شدن برای فردا تایید کنند. ما جایی را پیدا خواهیم کرد تا شب را سر کنیم.

پدر آیا من میتوانم همراه عیسی به معبد بروم؟

چند روز بعد از مراسم قربانی...


یوسف، من نمیتوانم عیسی را
در هیچ کجا پیدا کنم. هیچکس
او را ندیده است.

فکر میکنم ما او را در
اورشلیم جا گذاشتیم.

اما او میدانست که ما آنجا
را ترک خواهیم کرد. من فکر
کردم او همراه آشنایان است.


ما باید برگردیم و
او را پیدا کنیم.





تو باید مراقب استدلال خود
باشی. نتیجه آن میتواند
توهین به مقدسات باشد.

شما همگی موافق هستید که مسیح
از نسل داود است، چون انبیاء چنین گفته اند. شما
همچنین قبول دارید که داود او را خداوند میخواند،
مانند اینکه مسیح خدای او است. پس چطور میشود
که مسیح فرزند داود باشد و در عین حال خدای او،
مگر اینکه...



آیات کتاب مقدس، یا
حقیقت است یا حقیقت ندارد.
آیا ما تنها آیاتی را که باب میل
ما باشند قبول میکنیم؟

او آنجاست.

اما تو میگویی که تفسیر تو
صحیح است. کاهنان اعظم،
این حقایق عمیق را بهتر درک
میکند.

آیا حقیقت واقعا
عمیق است؟ آیا آیاتی
جهت درک و فهمیدن به ما
داده نشده است؟

اما تو نمیتوانی همه چیز
را به معنی واقعی کلمه بفهمی. عالمان
یهودی ما چنین میگویند...

اشعیا 7:9؛ لوقا 46-42:2؛ 2 تیموتائوس 17-3:16




عیسی ما همه جا را بدنبال
تو گشتیم. چرا با ما اینچنین
میکنی؟

او دو روز است که با ما
است. پسر شما خیلی غیر
معمولی است.



چرا شما همه جا را
گشتید؟ آیا نمیدانستید که
من باید کارهای پدرم را
انجام دهم؟



من هرگز پسر جوانی را
ندیده بودم که آیات کتاب
مقدس را به این خوبی بداند.

او چه منظوری داشت
وقتی گفت: ” من باید کار پدرم
را انجام دهم؟“ مگر آن شخصی
که بدنبال او میگشت، پدر او
نبود؟

عیسی به همراه
والدین خود برگشت
و مطیع آنها بود.
او به کار در مغازه
نجاری ادامه داد. و
در حکمت و قد و
قامت رشد میکرد.



بخاطر اینکه او همیشه در راستی و پارسایی زندگی میکرد و کارهای نیک انجام میداد، از دید مردم دوست داشتنی و مورد قبول بود. وقتی مردان جوان دیگر در گناه بودند عیسی همه ی فرامین خدا را با تمام قلبش دنبال میکرد و اطاعت میکرد.



تو همیشه خیلی
منصف و درستکار بوده ای
و نجار بهتر از تو در ناصره
وجود ندارد. من شش عدد
دیگر مانند این
میخواهم.



شما باید از راه های شرورانه
خود توبه کنید و از خداوند اطاعت کنید،
زیرا ملکوت و پادشاهی خداوند نزدیک
است. اگر شما قلب های خود را برای
دریافت مسیح آماده کنید من شما را با
آب تعمید خواهم داد.

بیاد دارید که الیزابت شش
ماه قبل از مریم فرزندی
به دنیا آورد. فرشته به
زکریا گفت نام او را یحیی
بگذارند، و او قلب های
مردم را برای آمدن مسیح
آماده خواهد کرد. این
موضوع نیز پانصد سال
پیش توسط انبیاء مختلف
پیشگویی شده بود.




اما شخصی وجود دارد که بعد از من میاید و بسیار بزرگتر از من است. او همیشه بوده است و او جهان را خلق کرده است. من شما را با آب تعمید میدهم اما او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. پس تا دیر نشده است از گناهان خود دست کشیده و توبه کنید.

یحیی، ما چه کاری باید انجام دهیم؟ چه کاری انجام دهیم که در راستی و عدالت خداوند باشد؟



اگر شما دو عدد کت دارید، و
فردی را میبینید که کت ندارد، یکی را به او
بدهید. اگر شما غذا دارید و شخصی گرسنه
است، به او غذا بدهید.

راستی و پاکی را
بجوئید.



یحیی، در مورد ما که در دولت کار
میکنیم، آیا خدا را خشنود میکنیم؟
من باجگیر هستم و مالیات میگیرم، و
نابال در کار گمرک است.

رشوه نگیرید. در موقعیت خود
برای گرفتن پول از دیگران استفاده نکنید.
در تمام کارهای خود عادل و درستکار
باشید.

من از ملت و مذهب شما نیستم، اما
من هم می‌خواهم خداوند را خشنود
کنم. چه کاری باید انجام دهم؟



با زیردستان خود خشن مباش، از
موقعیت خود سوءاستفاده نکن و از
کسی بزور پول نگیر، به حقوق خود
قانع باش.



کسی که بعد از من خواهد آمد از من تواناتر است و من لایق نیستم که بند کفش او را باز کنم. اگر شما توبه کنید و ایمان بیاورید، او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.

اگر او را رد کرده و به گناهان خود ادامه دهید او شما را به سوی گودالی که آتش ابدی هست سرازیر خواهد نمود، پس دیگر گناه نکنید.




من مسیح نیستم.

تو چه کسی هستی که در
مورد آمدن مسیح میگویی؟
در مورد خودت چه میگویی؟

نه، همانطور که اشعیاء
نبی گفت: ”من صدای شخصی
هستم در بیابان که راه را برای
آمدن مسیح آمده میکند.“


آیا تو همان پیامبری هستی
که موسی در مورد آن صحبت
میکرد که خواهد آمد و مردم را
به سوی خدا برمیگرداند؟



چه کسی به تو این اقتدار را بخشیده
که مردم را تعמיד دهی؟


من فقط پیام رسانی
هستم که راه را برای مسیح
آماده میکند، اما شما فرزندان مار
هستید. شما فکر میکنید چون
یهودی و فرزندان ابراهیم
هستید، فرزندان خداوند
خوانده میشوید.

شما باید از گناهان، غرور و تکبر
خود توبه کنید. اکنون تیشه بر ریشه
درختان گذاشته شده و هر درختی که
میوه خوب به بار بیاورد بریده و در
آتش افکنده خواهد شد.



یحیی، تو میگویی که مسیح به
زودی می آید. زمانی که او بیاید،
چطور او را خواهی شناخت؟

فرشته خداوند به من گفت،
زمانی که روح خداوند به شکل کبوتری
بر شخصی قرار بگیرد، او مسیح و نجات
دهنده اسرائیل و جهان است.




یحیی به مدت شش ماه
بود که در بیابان موعظه
میکرد و در آن زمان
عیسی سی ساله بود.

من میدانستم این روز فرا خواهد
رسید. فرشته ی خداوند، جبرئیل به من
گفته بود که من غم بزرگی را تجربه
خواهم کرد. کاش پدر تو، یعنی ناپدری تو
زنده بود تا این را میدید.

تو چکاری انجام
خواهی داد؟ چگونه
آغاز خواهی کرد؟ آیا
به معبد خواهی رفت؟

من نمیدانم. پدرم راه را به من نشان
خواهد داد. اول باید یحیی را ببینم و به
دست او تعمیم بگیرم. او افراد زیادی را
برای روز موعود آماده کرده است.



آیا تو برای دیدن
من برمیگردی؟

البته که برمیگردم مادر، من تو
را طرد نخواهم کرد اما تو باید قوی
باشی. اتفاقاتی برای من خواهد افتاد
که برای تو آسان نخواهد بود.

برای آمدن مسیح آماده شوید. شما پدران باید قلب های خود را
برای فرزندان بگذارید. شما باید حکیمانه رفتار کنید و زمان و
انرژی خود را برای آموزش فرمان های خداوند بگذارید. اگر فرزندان
سرکش شما، خلوص نیت شما را ببینند، قلبشان را به سوی خداوند
خواهند برد و خانواده های شما شفا پیدا خواهند کرد.

اگر این تمایل قلبی شما است که وقتی مسیح
بیاید می خواهید او را پیروی کنید و راه او را دنبال نمایید،
پس بیایید و در این آب تعمید بگیرید تا وقتی مسیح بیاید
و او آمرزش گناهان را برای شما به ارمغان خواهد آورد.



یحیی، آیا تو
مرا تعمید
میدهی؟

اگر تو مرا تعمید
بدهی مناسبتر خواهد
بود. تو مرد عادل و
پارسا هستی.



یحیی، من باید از احکام
خداوند اطاعت کنم. من باید
کاری را که پدرم به دیگران
حکم کرده، انجام دهم.








کبوتر! من کبوتر
را میبینم!



تو مسیح هستی!
من باید میدانستم.



این پسر عزیز من است
که از او خوشنودم.

این مرد، همان بره
خداوند است که گناهان
تمام دنیا را برمیدارد!



آن قدوس خدا!

مسیح!

او آمده است!

او ملکوت خداوند
را برپا خواهد کرد!

لوقا 3:22؛ یوحنا 1:29-34؛ یوحنا 2:2-12



او کجا میرود؟ آیا او قوم را نجات نخواهد داد؟

در زمانش انجام خواهد داد، او ابتدا باید از آزمایش بگذرد.

چه آزمایشی؟

همان امتحانی که آدم و فرزندانش در آن موفق نشدند. او باید با شاهزاده تاریکی، شیطان روبرو شود.

خدای پدر، به فرزندش عیسی فرمود
تا به مدت چهل شبانه روز روزه
بگیرد. او در این مدت هیچ گونه
غذایی نخورد. همانطور که جسم او
ضعیف میشد، شیطان او را وسوسه
میکرد تا از پدرش خداوند ناطاعتی
کند و گرسنگی خود را برطرف کند.



اولین انسان، آدم از خداوند ناطاعتی کرد و موقعیت خود را از
دست داد. عیسی مانند خداوند از ابتدا وجود داشت اما اکنون او
در بدن فنا شدنی به عنوان انسان بود. آیا او میتواند در این
امتحان وسوسه که دیگران در آن شکست خوردند، پیروز شود؟

در چهلمین روز از زمان روزه، عیسی بسیار گرسنه و ضعیف شده بود. اکنون او فقر و نداری را درک میکرد، آنقدر گرسنه بشوی تا بدنت از درون خودش را بخورد. حالا او تنهایی، طرد شدگی، مریضی و ضعیف بودن را میفهمید.



برای چهل روز، شیطان به افکار، روان و جسم عیسی حمله کرد و ترس و شک و دودلی برای او بوجود آورد. تمام این وسوسه ها در زمانی بود که عیسی در اوج گرسنگی و ضعف بدنی بود و اینجا شیطان کاری را انجام داد که بندرت میکرد، او خودش را به عیسی نمایان کرد.




از آنجا که تو فرزند خدا
هستی، پس این حق را داری که
غذا بخوری.

متی 1:4-3؛ لوقا 3:1-4؛ رومیان 3:23، 21-5:12؛
عبرانیان 4:15




شیطان، انسان اول، آدم را به خوردن میوه ممنوعه و سوسه کرده بود. حالا او سعی کرد دوباره همان کار را بر روی پسر انسان که گرسنه و ضعیف شده بود، انجام دهد.

این خیلی وسوسه انگیز بود. مخصوصاً برای شخصی که چهل روز هیچی نخورده بود.


A hand in a dark, flowing sleeve holds a large, smooth, brown stone. The hand is positioned over a pile of similar stones. The background is a solid yellow color. The entire scene is framed by a black border.

اگر تو پسر خدا
هستی بگو این سنگها نان
بشود.



نه، این کار را انجام نخواهم داد، زیرا
کتاب مقدس میفرماید ”انسان به نان زیست
نمیکند بلکه فقط کلام خداست که میتواند
نیاز درونی او را برآورده سازد.“


همراه من بیا، من تو را
به جایی میبرم که میتوانی از
خداوند اطاعت کنی.



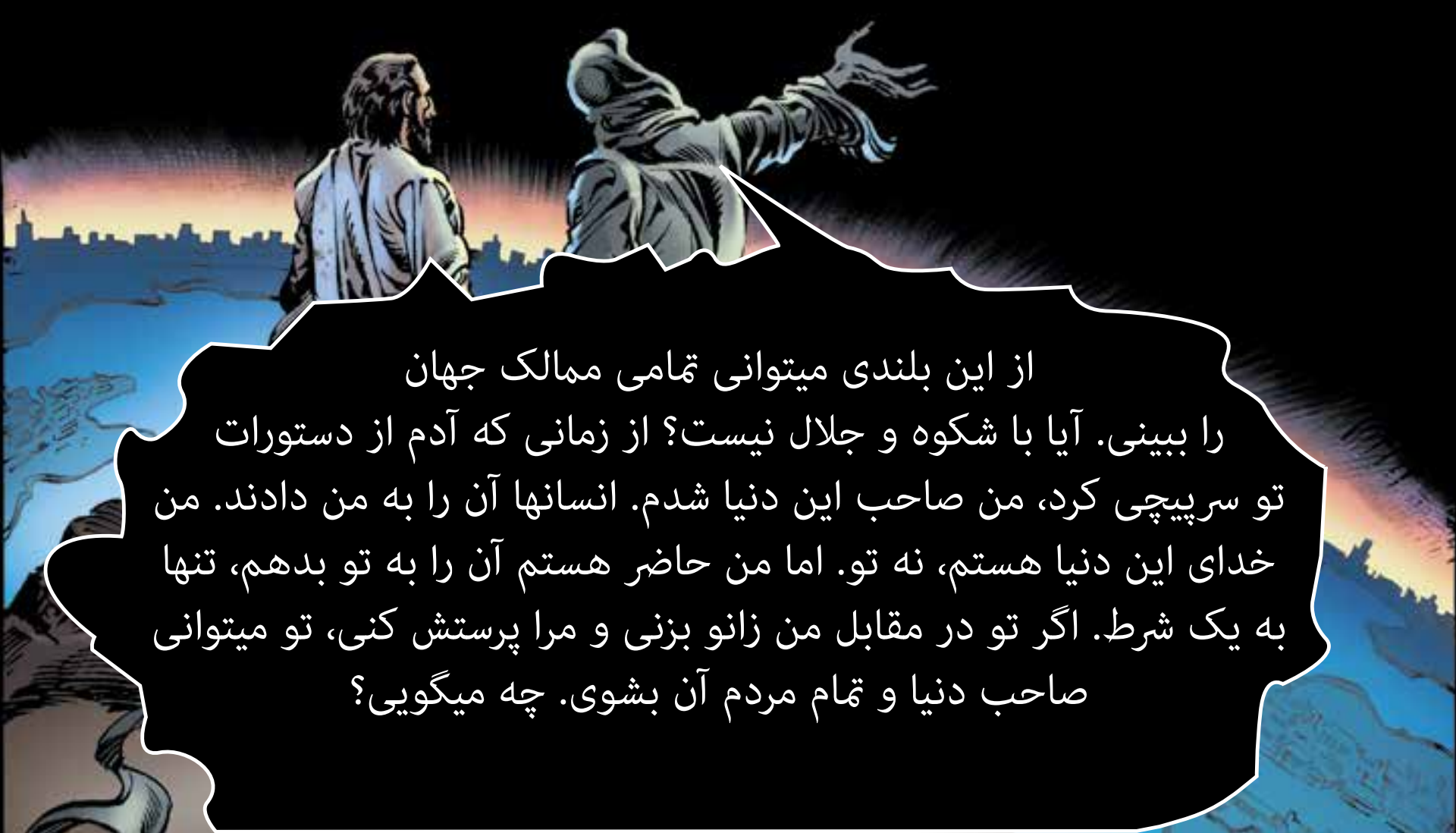
اگر تو از بالای این ساختمان
بپری و فرشته ها آمده و تو را بگیرند، مردم
خواهند دید و تو را بعنوان مسیح قبول خواهند
کرد، و من دلیل آمدن تو را میدانم.

همان کتاب مقدس نیز
میفرماید: “ که خداوند خود را
بی جهت آزمایش مکن.”

کتاب مقدس میفرماید: “ خداوند
به فرشتگان خود فرمان خواهد داد و آنان تو
را با دستهای خود خواهند گرفت تا پایت به سنگی
نخورد.”



من میدانم که تو
مردم دنیا را دوست داری و آمده ای تا
آنها را نجات بدهی، بنابراین به تو چیزی
نشان خواهم داد که فکر میکنم آنها
دوست خواهی داشت.



از این بلندی میتوانی تمامی ممالک جهان
را ببینی. آیا با شکوه و جلال نیست؟ از زمانی که آدم از دستورات
تو سرپیچی کرد، من صاحب این دنیا شدم. انسانها آن را به من دادند. من
خدای این دنیا هستم، نه تو. اما من حاضر هستم آن را به تو بدهم، تنها
به یک شرط. اگر تو در مقابل من زانو بزنی و مرا پرستش کنی، تو میتوانی
صاحب دنیا و تمام مردم آن بشوی. چه میگویی؟



کتاب مقدس میفرماید
”تنها خداوند یهوه را پرست
و تنها از او اطاعت کن،
نه هیچکس دیگری را.“ تو
شکست خوردی، اکنون دور
شو از اینجا.

شیطان از حضور عیسی دور شد. برای اولین بار
در تاریخ بشریت شیطان در مقابل مردی ایستاد
که فریب نخورد. عیسی از امتحان سربلند
بیرون آمد. اکنون در زمین تنها یک نفر بود که
کاملاً از خداوند اطاعت میکرد.

چهل روز تمام شد اما جسم عیسی خیلی
ضعیف شده بود تا به سفر ادامه دهد.






فرشته ها با آب و غذا آمدند و عیسی را خدمت کردند. زمانی که بدن او قوت گرفت، او به جایی که یحیی در آن موعظه میکرد بازگشت.



فصل 9 :

خدمات اوليه



ببینید، بره خداوند میاید،
شخصی که گناهان تمام مردم
دنیا را برخواهد داشت.

او مسیح است!


انبیاء در مورد
او میگفتند.

او چه کاری انجام
خواهد داد؟

به دنبال عیسی برو.

اما من نمیتوانم شما را
رها کنم استاد.

من استاد تو نیستم. من باید کوچک و
کوچکتر شوم و او بزرگ و بزرگتر گردد. او مسیح و
نجات دهنده دنیا است. به دنبال او بروید.



استاد، ما شما را پیروی خواهیم
کرد و شاگردان شما خواهی شد.
خانه شما کجاست؟

بیایید و
بینید.



فیلیپ، دنبال من بیا

بله استاد، ما منتظر شما
بودیم، اما اول باید بروم و
نتنائیل را پیدا کنم.

او نیز از احکام خداوند
اطاعت کرده و منتظر
آمدن مسیح بود.



نتنائیل کجاست؟

او در باغ است. آیا
مشکلی پیش آمده؟

نه، همه چیز
خوب است.




نتنائیل، کجا هستی؟

اینجا هستم برادر.

نتنائیل، ما او را پیدا کردیم، همان کسی که موسی و پیامبران خدا درباره اش خبر داده اند. نامش عیسی است، پسر مریم و اهل ناصره.

مسیح را پیدا کردید؟ آیا
با او صحبت کردی؟ گفتی اهل ناصره؟
مگر ممکن است از ناصره هم چیز خوبی
بیرون آید؟ چطور ممکن است مسیح از
مکانی فقیر،

بیا و خودت ببین. یحیی
این را تایید کرده و اکنون
آندریاس با او است.



حقیقتاً این شخص یک اسرائیلی
واقعی با قلبی پاک است.

فیلیپ آیا به او درباره
من چیزی گفتی؟


هیچ چیزی
نگفتم.

تو مرا نمیشناسی چطور
میتوانی بگویی که من قلب
پاکی دارم؟

قبل از آنکه فیلیپ تو را پیدا کند، من زیر درخت
انجیر تو را دیدم.

چطور مرا دیدی؟ هیچکس نمیدانست
من کجا هستم.





تو پسر خداوند و پادشاه
حقیقی اسرائیل هستی.

چون فقط گفتم تو را زیر درخت
انجیر دیدم، به من ایمان آوردی؟ بعد از این
چیزهای بزرگتر خواهی دید. در حقیقت همه ی شما
آسمان را خواهید دید که باز شده و فرشتگان خدا نزد
من می آیند و به آسمان بازمیگردند. همراه من بیا،
ما کارهای زیادی باید انجام دهیم.


آندریاس نیز رفت تا به
برادرش در مورد عیسی بگوید.

شمعون، ما مسیح را که
یحیی در مورد او صحبت
میکرد را یافتیم.

بیا و ببین.

چه زمانی؟ کجا؟ چه جور به نظر می
آید؟ آیا دیگران به دنبال او هستند؟





تو شمعون فرزند یونا
هستی، اما از این پس نام
تو پطرس (به معنی صخره)
خواهد بود.

من قایقم را به خانواده
ام داده و تو را پیروی
خواهم کرد.

خیلی زود عیسی دوازده
مرد را انتخاب کرد تا او
را پیروی کنند و تعالیم
او را بشنوند. آنها را
دوازده شاگرد نامیدند.
آنها شهر به شهر رفتند و
خبر خوش آمدن ملکوت
خدا را موعظه میکردند.



عیسی و شاگردانش برای دعا به معبد رفتند، اما در آنجا تبدیل به محل تجارت و خرید و فروش شده بود.

چرا من باید پول خود را قبل از اینکه به معبد بپردازم، تبدیل کنم؟ بنظر میاید که تو سود زیادی از اینکار میبری.

کاهنان فاسد شده اند. آنها از هر چیزی که در معبد بفروش میرسد، سود میگیرند.

کاهنان این کار را تایید کرده اند.

مرقس 16:3؛ یوحنا 40:1-42، 12:2-14






او چه کار میکنند؟ او به مدت یک ساعت است که در آنجا ایستاده و هیچ چیزی نمیگوید. فقط در حال بافتن آن طناب است.

امروز سود خوبی کردیم. این خیلی بهتر از کارهای دیگر است.




شلاق! او در حال درست
کردن یک شلاق است!



خانه پدر من باید محل
عبادت باشد، اما شما آن را به خانه
دزدان تبدیل کردید. همین حالا آن
را پاک کنید و بیرون بروید!

خانه پدر او؟ او فکر میکند
چه کسی است؟ مسیح؟



خانه پدر مرا به خانه تجارت
تبدیل نکنید. شما یک مشت
دزد هستید.

تق!



شپ!

شما از نسل افعی و
شریر هستید، شما حق
بیوه زنان را میخورید.

اووه!

او فکر میکند چه
کسی است؟



تق!


بگ!

فقط برای تظاهر دعای
طولانی میکنید.

تو همسایه خود را دوست
نداری، تو پول همسایه
خود را دوست داری.



بار دیگر که به خانه ی پدر
من میایید باید برای اعتراف به
گناهان و توبه باشد.



آیا آنچه را که داود در
مورد مسیح گفته بود را
به یاد می آوری؟

آیا آن آیه را که در مورد
آمدن ناگهانی مسیح به معبد
خودش میگوید، به یاد داری؟

بلی، غیرتی که
برای خانه تو دارم،
آتشی در وجودم
برافروخته. دشمنان
همچنان که به تو اهانت
نمودند، به من نیز توهین
کردند. آتش خشم، سراسر
وجودم را میسوزاند، زیرا
دشمنان من به احکام تو
اعتنا نمیکنند.



من حدس میزنم تو عیسی ناصری هستی، همانی که یحیی در مورد او صحبت میکند. امروز مشکلات زیادی را بوجود آوردی. چه معجزه ای به ما نشان خواهی داد تا ثابت کند تو مسیح هستی؟

معجزه ای که ثابت کند من مسیح هستم این است که من این معبد را خراب کرده و پس از سه روز آن نو خواهم ساخت.



46 سال طول کشید تا ای
معبد ساخته شود و تو فکر
میکنی که میتوانی آن را در سه
روز بسازی؟ این خیلی نامعقول و
مسخره است!

اگر یک بار دیگر به اینجا برگردی
ما تو را دستگیر خواهیم کرد.

منظور عیسی از معبد، بدن خودش بود.
اما برای آنها توضیح نداد زیرا آنها منظور
او را نمیفهمیدند.

مزامیر 9:69، 139:119؛ یوحنا 22-2:17

عیسی و شاگردانش، اورشلیم را ترک کردند و
به ناصره محل زندگی عیسی برگشتند.

اوه عیسی، تو به خانه
برگشتی. تمام دوستان خود را
بیاورد و ما برای آنها غذای خوبی
حاضر خواهیم کرد.

مادر ما برای مدت کوتاهی
اینجا خواهیم بود، تنها برای
عید سبت.



ما خیلی خوشحال هستیم که میبینیم یکی از همشهریهای ما به همراه دوستانش به اینجا برگشته است. ما چیزهای عجیبی شنیده ایم و علاقه مندیم که بعدا چیزهای بیشتری بشنویم.

عیسی، در روز سبت طبق معمول به کنیسه، محلی که یهودیان برای عبادت و پرستش در روز شنبه دور هم جمع میشدند، رفت.

اما حالا این افتخار را به ما میدهی تا کلام خدا را برای ما بخوانی؟



عیسی یکی از نبوت های
اشعیاء نبی را که در مورد
مسیح بود، خواند.



روح خداوند بر من است، او
مرا مسح کرده و برگزیده تا مژده رحمت
او را به بینوایان برسانم. او مرا فرستاده است تا
رنجدیدگان را تسلی بخشم و رهایی را به اسیران
و بینایی را به نابینایان اعلام نمایم و مظلومان را
آزاد سازم؛ و بشارت دهم که زمان آن فرا رسیده
که خداوند انسان را مورد لطف خود قرار
دهد.



امروز این نوبت
به انجام رسید.

سبت به عنوان یک روز مذهبی برای استراحت
است که از طرف خداوند این روز وضع شده و
روز هفتم هفته بود و جز یکی از ده فرمان های
خداوند به قوم یهود بود. (پیدایش 3-2:2؛ خروج



کفر میگوید!

تو فقط پسر
نجار هستی.

او را سنگسار کنید تا
بمیرد. او ادعا میکند
که مسیح است.

آرام باشید. ما از
اینجا میرویم.


عیسی و شاگردانش به کفر ناحوم رفتند،
شهری که نزدیک دریاچه بود و بعضی
از شاگردانش در آنجا زندگی میکردند. و
دوباره آنها وارد کنیسه شدند.



و نبی خداوند فرمود، مسیح نوری برای
غیر یهودیان خواهد بود و آنها به او اعتماد
خواهند کرد. خوشابحال شخصی که قبل پاکی
دارد، زیرا او خداوند را خواهد دید. خداوند
کسی را که نزد او بیاید رد نخواهد کرد، چه
یهودی یا غیر یهودی باشد.



ای قدوس! ما را به
حال خودمان بگذار.



من میدانم تو چه کسی
هستی. تو فرزند مقدس
خداوند هستی.

او اسیر ارواح شریر
است. او را از اینجا
بیرون ببرید.

آیا تو آمده ای تا ما
ارواح شریر را قبل از زمان
موعود نابود کنی؟ ما را
تنها بگذار.



چه کسی او را به اینجا
آورده؟ مراقب باشید! او
خطرناک است.



ای ارواح پلید، من به شما دستور
میدهم تا این مرد را ترک کنید و
دیگر او را عذاب ندهید!

خارج شو!

آه!





تو با او چه
کار کردی؟

آیا او مرده
است؟

ناگهان، او
برخواست و
ایستاد.

جلال بر خدا!

ارواح پلید از تو خارج
شده اند، تو آزاد
هستی. حالا برو و گناه
نکن.

عیسی بر ارواح پلید
اقتدار کامل دارد. آن
مرد کاملا شفا یافته.





ما خواهیم آمد.

پطرس، همسر تو
میگوید که باید
به خانه برگردی،
زیرا مادر او سخت
مریض است و تب
دارد.



اوہ پطرس، همسرم، من
خیلی میترسم. تب او بدتر
میشود.

نترسید. استاد
اینجا است.



خانم عزیز برخیز، تو
شفا یافته ای.



او دارد از
برمیخیزد! او شفا
یافته!

او از تخت برخاست و به عیسی
و شاگردانش خدمت کرد.

خبر شفا دادن عیسی
پخش شد و بسیار
افراد مریض را نزد
عیسی آوردند.

ای استاد، از زمانی که
من کودک بودم، پدرم فلج شده
است. یک کنده درخت بر روی او
افتاد و کمرش را شکست و او را فلج
کرد. لطفاً اگر میتوانی به او
کمک کن.

برخیز و راه برو.





جلال بر خداوند!

من میتوانم راه بروم!
این یک معجزه است!



ای استاد، دختر من
نابینا به دنیا آمده. آیا
میتوانی به او کمک
کنی؟

همان طور که کتاب مقدس
میفرماید: "کوران بی‌نا خواهند شد."
اکنون دختر تو میتواند ببیند.





پدر، آیا این تو هستی؟

اوه پدر، من نمیدانستم تو چه
شکلی هستی، اما تو خوشتیپ تر
از آنچه من تصور میکردم هستی.




عیسی و شاگردانش در زمان
جشن به اورشلیم رفتند و
عیسی در معبد مردم را تعلیم
داد.

وقتی کسی شما را لعنت کند، او
را لعنت نکنید. در عوض برای
او طلب برکت کنید. با دیگران
طوری رفتار کنید میخواهید با
شما رفتار شود.

شنیده اید که:
همسایه ات را دوست بدار و با
دشمن خویش دشمنی کن. اما من به
شما میگویم دشمنان خود را دوست
بدارید و برای کسانی که به شما آزار
میرسانند دعا کنید.



A man with a beard, wearing a white tunic and a yellow shawl, stands in a classical building with columns. He has his right hand raised and is speaking to a crowd of people. The crowd consists of men and women wearing various head coverings and robes. The scene is set in a well-lit, open-air environment.

وقتی کسی به حقوق
شما تجاوز میکند، او را
بخشید. بدین وسیله اگر قلب
شما پاک باشد، برکت خواهید
یافت و خدا را ملاقات خواهید
کرد. اگر شما موجب صلح و
آرامش باشید، برکت بیشتری
دریافت خواهید کرد

اما حکم در مورد چشم
به عوض چشم و دندان به
عوض دندان چیست؟



اگر کسی بر گونه راست تو
سیلی زد، گونه دیگر خود را به طرف او
بگردان. به کسی بدی نکنید. وقتی میبینید
همسایه شما به لباس نیاز دارد و شما یک لباس
اضافه دارید، آن را به او بدهید. اگر او گرسنه
باشد، به او غذا بدهید. پدر آسمانی شما همه
چیز را خواهد دید و شما را برکت
خواهد داد.

شما شنیده اید که
میگویند، قتل نکنید، اما من به
شما میگویم اگر نسبت به برادر
خود خشمگین شوید، شما در
معرض داوری و قضاوت خداوند
قرار میگیرید.

متی 5:8، 21-22، 38-44، 12:6؛

مرقس 1:34؛ لوقا 4:40




شما شنیده اید که
گفته شده است که زنا
مکن، اما من به شما
میگویم اگر حتی با نگاه
شهوت آلود به زنی نگاه
کنید، همانا در دل خود با
او زنا کرده اید.






رهبران مذهبی در ظاهر
پاک به نظر میرسند اما
درونشان پر از شرارت و
بدجنسی است.

آنها مانند قبر سفید مرمری و زیبا هستند که در
درون خود پر از استخوان های مرده است. اگر
عدالت و پارسایی شما بیشتر از آنها نباشد، شما
وارد پادشاهی آسمان نخواهید شد.



راهی وسیع به سمت
هلاکت وجود دارد که
بسیاری این مسیر را
میپیمایند.


من درِ ورود به ملکوت
هستم. اگر شما از طریق من وارد شوید،
شما زندگی جاویدان خواهید داشت. اگر
تلاش کنید تا از مسیر دیگری بروید، شما
در گناهان خود خواهید مُرد.



چرا در روز سبت شفا میدهی؟
موسی فرمان داده که ما در روز
سبت کاری انجام ندهیم.


پدرم مرا به این دنیا
فرستاده تا کار او را انجام
دهم. من تنها کاری را که او
به من میگوید انجام
میدهم.

تو خودت را با خدا برابر میدانی.
این کفر است و مجازات آن مرگ
است!



این اراده ی پدر آسمانی
است که، مردم پسر را
مانند پدر احترام گذاشته و
پرستش کنند.


زمانی خواهد رسید آنهایی که
در قبرها هستند صدای مرا شنیده و از
مرگ برخاسته و تعدادی به سوی حیات
ابدی و عده ای هم بسوی
هلاکت میروند.



او با رهبران مذهبی فرق دارد.
او با اقتدار سخن میگوید.
میتروم او را بکشند.

حقیقتاً او مسیح است. اول
معجزات کرد و حالا هم
شجاعانه آنرا ادعا میکند.


من باید بروم و به
زنم بگویم.

A group of men are gathered around a campfire at night. The fire is bright and central. Several men are sitting on the ground, while one stands in the background. The scene is set outdoors with trees and a tent visible in the background.

استاد یک فریسی آمده و میخواهد
شما را ببیند. او رهبر یهودیان است و
شخص بسیار مهمی است.


چرا او در هنگام شب
آمده است؟ آیا خجالت میکشد
اگر او را در هنگام صحبت با
عیسی ببینند؟

من میروم تا با او
خصوصی صحبت کنم.



استاد، ما رهبران یهود میدانیم
که تو معلمی هستی که از طرف خداوند
آمده ای، هیچکس نمیتواند معجزاتی را
که انجام دادی، بکند، مگر اینکه خداوند
با آن شخص باشد.

تنها در صورتی میتوانی
ملکوت خداوند را ببینی
که دوباره متولد شوی.




آیا تو به من میگویی که باید
به رحم مادرم برگردم و برای بار
دوم به دنیا بیایم؟

نه، آنچه از جسم تولد یابد، جسم
است و آنچه از روح متولد شود، روح
است. نيقوديموس به من گوش کن، تو
باید دوباره متولد شوی.

تولد تازه چطور ممکن
است؟



این تولد روحانی است و مانند
وزش باد اسرار آمیز است. باد هر جا
که بخواهد می وزد صدای آن را می
شنوی، اما نمیدانی از کجا می آید یا به
کجا میرود حالت کسی هم که از روح
خدا متولد میشود، همینطور است. اگر
میخواهی به ملکوت وارد شوی، باید از
آسمان دوباره متولد شوی.



اما آنها داشتند از نیش
مار میمردند، چون گناه کرده
بودند. زمانی که آنها به مار
مفرغی نگاه میکردند در
لحظه شفا میافتند.

همانگونه که
موسی در بیابان مجسمه
مار مفرغی را بر چوبی
آویزان کرد تا مردم به آن
نگاه کنند، من نیز باید بر
صلیب آویخته شوم.


اعداد 9-21:5؛ یوحنا 14-3:1
فریسی: عضو یک فرقه
قدیمی یهودی است که باید
از قوانین سنتی یهود دقیقا
اطاعت نموده و پیروی کنند.

بله، حتی حالا نیز تمام مردم بخاطر نیش گناه در حال مردن هستند. اما این بار من به صلیب کشیده خواهم شد تا همه مردم مرا ببینند. همانطور که آنهایی که توسط مار گزیده شده بودند به مجسمه مار مفرغی نگاه کردند و شفا یافتند، آنهایی که با نیش گناه گزیده شده اند، با ایمان آوردن به من نجات خواهند یافت.





زیرا خدا به قدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه فرزند خود را فرستاده است، تا هر که به او ایمان آور، هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد. اما کسی که به من ایمان نیاورد محکوم خواهد شد.



پس تو میگویی تنها راه نجات از
گناه، تولد دوباره است، و تو بر
صلیب آویخته خواهی شد تا نجات
را فراهم کنی.

چه زمانی تولد
تازه واقع خواهد
شد؟

بعد از آنکه من بر
صلیب آویخته شوم
تا همه مرا ببینند.

سامری ها در شهری بین اورشلیم و جلیل زندگی میکردند. یهودیان از هرگونه ارتباط با سامری ها اجتناب میکردند، حتی از شهر آنها نیز عبور نمیکردند، چون آنها باور داشتند که سامری ها از لحاظ روحانی نجس هستند. روزی عیسی شاگردانش را با گفتن این مورد غافل گیر کرد:



بیاید، من باید از مسیر سامره بروم.

خداوندا، مردم آنجا نجس و نادان هستند! آنها در فقر و فساد زندگی میکنند.

خواسته ی پدر من این است که من به سامره بروم.

در هنگام ظهر آنها
به چاه آبی خارج از
شهر رسیدند.

شما به شهر بروید و
گوشت بخرید. من در کنار
این چاه آب منتظر شما
خواهم ماند.


آیا شما میخواهید
تنها در اینجا بمانید؟

بله من باید کار
پدرم را انجام دهم.






عیسی خسته، تشنه و گرسنه بود. اگرچه
آنزمان وقت مناسبی نبود که یک زن برای
بردن آب به سر چاه بیاید. اما یک زن
سامری جهت برداشتن آب به سر چاه آمد.



آیا میتوانی از کوزه خود به
من آب بدهی؟

اگر میدانستی که خدا چه هدیه عالی
میخواهد به تو بدهد و اگر میدانستی که من
کیستم، آنگاه از من آب حیات میخواستی.


هان! چرا یک مرد یهودی
از یک زن سامری آب میخواهد؟
من فکر میکردم شما یهودیان با ما
سامری ها کاری ندارید.



تو به من آب بدهی؟ تو که دلو نداری
و چاه هم که عمیق است؛ پس این آب
حیات را از کجا می آوری؟

زمانی که از این
بنوشی، باز هم تشنه میشوی.
ولی کسی که از آبی که من
میدهم بنوشد، ابدأ تشنه نخواهد
شد، بلکه آ» آب در وجودش
تبدیل به چشمه ای جوشان
خواهد شد و او را به زندگی
جاوید خواهد رساند.


چس از آن آب هب من
بدهید تا دیگر تشنه نشوم.



برو و شوهرت را بیاور و
من در مورد این آب به
تو خواهم گفتم.


من شوهری
ندارم.

تو پنج شوهر داشتی، مردی
که اکنون با او زندگی میکنی
نیز شوهر تو نیست.



حقیقتاً تو نبی هستی و
گناه مخفی مرا میدانی.

شما یهودیان در اورشلیم عبادت
میکنید و ما در آن کوه. کدام کوه
مکان درستی برای پرستش است؟




خدا روح است. او را نمیتوانی
در معبدی که به دست انسان ساخته شده
است پرستش کنی. خداوند بدنال افرادی
میگردد که به او ایمان بیاورند و او را در
روح و راستی پرستند.

ما میدانی که مسیح به زودی می
آید، زمانی که او بیاید حقیقت را
برای ما آشکار خواهد کرد.

من همان مسیح
هستم.





من باید بروم و به تمام
دوستانم بگویم!

عیسی به مدت دو روز در
سامره ماند و کلام خدا را به
مردم تعلیم داد.

یک روز عیسی به همراه شاگردانش در بالای دامنه کوهی که مصرف به دریاچه جلیل بود، ایستادند. هزاران نفر از شهرهای اطراف برای شنیدن تعالیم او به آنجا آمده بودند.



وقتی به فقیری صدقه میدهی، در میان مردم و در جایی که دیگران آن را ببینند انجام نده.


زمانی که برای جلب توجه مردم عبادت و کارهای دینی انجام میدهی، دیگر از خداوند پاداشی دریافت نخواهی کرد. اما وقتی کار نیکی انجام میدهی، نگذار حتی دست چپت از کاری که دست راستت میکند آگاه شود.






وقتی دعا میکنید مانند
ریاکاران نباشید. آنان دوست
دارند در کنیسه ها و گوشه های
خیابانها بایستند و دعا بخوانند
تا مردم آنان را ببینند.

در وقت دعا مانند بت پرستان وردهای بی
معنی را تکرار نکنید، آنان گمان میکنند با تکرار زیاد، دعایشان
مستجاب میشود. پس مثل ایشان نباشید زیرا پدر شما احتیاجات
شما را پیش از آنکه از او بخواهید میداند.



تمام وقت و انرژی خود را صرف انداختن ثروت نکنید. مردم ثروتمند بیش از افراد عادی مشکلات دارند و عشق به مال و پول مانع از آن میشود که آنها وارد ملکوت گردند.

گنجهای خود را بر روی زمین ذخیره نکنید. بلکه گنجهای خود را در عالم بالا ذخیره کنید. هیچکس نمیتواند بنده دو ارباب باشد، شما نمیتوانید هم بنده خدا باشید و هم در بند مال، شما در آخر از یکی از آنها متنفر شده و دیگری را دوست خواهید داشت.



ای استاد، اکنون دیر وقت است و مردم تمام روز را با ما بودند. حتماً آنها گرسنه هستند و شهری که بتوان از آن خوراک خرید، دور است.


شما باید آنها را مرخص کنید تا بروند و غذا تهیه کنند.

استاد شما میتوانید نهار مرا بگیرید.
مادرم برای من پنج نان و دو ماهی
حاضر کرده است.



بگو همه ی مردم
روی زمین بنشینند
و ما به آنها خوراک
خواهیم داد.

با چه چیزی؟



بگذار ببینم. به نظر میرسد
ما ماهی و نان داریم.

دوازده سبد بزرگ قرص بگیر
و آماده شو که غذا را در بین
مردم پخش کنی.

اما استاد، این
مقدار برای یک
نفر نیز کافی
نیست چه برسد
به 5,000 نفر.



ای پدر آسمانی، خدا
و خداوند ما، پادشاه
جهان نام تو مقدس
باد. تو هستی که نان را
از زمین به ما میدهی.



چرا او آن مقدار غذای
کم را در سبد بزرگ
میریزد.



آنجا را ببین! آن همه
غذا از کجا آمد؟

متی 14:19-21؛ لوقا 9:16-17




جلال بر خداوند!

او از آسمان به ما نان
میدهد، درست مانند
موسی.

مادر این را باور
نخواهد کرد!



مردم نان و ماهی را از سبدها
برداشتند. غذاها همچنان زیاد
و زیادتر میشدند.




استاد همه خوراک خوردند
و سبد همچنان پُر است. ما
نمیتوانیم آن را خالی کنیم.

آنچه باقی مانده را جمع
کن. تو و دیگران با قایق به آنطرف
دریاچه بروید. من شما را در آنجا
ملاقات خواهم کرد. من باید برای
دعا به کوه بروم.

عیسی به تنهایی به بالای کوه رفت، و شاگردان او با قایق به طرف دیگر دریاچه رفتند.




عیسی معمولاً برای دعا به تنهایی به بیابان میرفت.



زمانی که شاگردان به وسط
دریاچه رسیدند، طوفان
شدیدی شروع شد، آنها
ترسیدند که غرق شوند.

من هرگز طوفان
شدیدی مانند این
ندیده بودم.

ما نمیتوانیم از این جان
سالم بدر ببریم.



همه ی ما غرق
خواهیم شد!


ببین! آنجا چیزی بر
روی آب است!

آن یک روح است!

آن روح است!

آن یک مرد است که بر
روی آب راه می‌رود!





پطرس این من
هستم، نترس.

خداوندا اگر این تو هستی،
فرمان بده تا من هم بر روی آب
راه بروم، درست همانطوری که تو
راه میروی.

نزد من بیا پطرس.



دارم می آیم
خداوندا.

نه پطرس!

پطرس واقعاً بر سطح آب به سمت عیسی راه رفت.



زمانی که پطرس دید موج بزرگی به
سمت او میاید و دیگر نتوانست عیسی
را ببیند، ترسید.



ترس، ایمان او را از بین برد، او
شروع به غرق شدن کرد.



خداوندا مرا
نجات بده!

پطرس تو به من
شک کردی.



عیسی پطرس را به قایق
برگرداند در حالی که
هر دو بر روی آب راه
میرفتند.


پطرس تو بر روی
آب راه رفتی!





آرام باش.

عیسی طوفان را نهیب زد و ناگهان طوفان آرام شد.



از من فاصله بگیر ای
خداوندا، زیرا که من
مرد گناهکاری هستم.

حقیقتاً شما پسر خدا هستید.

تو مسیح
اسرائیل هستی.

تو خدا و خداوند
من هستی.




مدتی بعد...

در روزهای جشن بسیار شلوغ
است. مردم از تمام کشور در اینجا
هستند، بعضی حتی از مصر و
یونان آمده اند.

بیایید به سمت
استخر برویم.


از زمانی که به یاد
دارم او در اینجا
بوده است.






آیا مایل هستی شفای
کامل دریافت کنی؟

من هیچکس را
ندارم که به من
کمک کند.




برخیز، بسترت را جمع
کن و به خانه برو.

آیا تو عیسی هستی؟
من در مورد معجزات تو
شنیده ام.



چه کار گستاخانه
ای. این مرد به مدت
38 سال فلج بوده است.

امروز روز مقدس سبت
است. او هیچ حقی ندارد
آرامش ما را بهم بزند.



من شنیده ام جنبشی شروع
شده تا او را برکنار و حذف کنند. او
توجه زیادی را به سمت خودش
جلب کرده است.

آیا عیسی فکر میکند
که مسیح است؟

بله، او مردم را متقاعد
کرده که میتواند معجزات
انجام دهد.



پاهای او دارند
رشد میکنند!

او در حال بلند
شدن است!




این غیر
ممکن است!



جلال بر خداوند باد!
بعد از این همه سال!

عیسی همان
مسیح است!



چرا در روز سبت
شفا دادی؟

موسی به ما فرمان
داده در روز سبت
استراحت کنیم.

اگر گاو شما در چاهی گیر کرده باشد،
میتوانید آنرا از چاه بیرون بیاورید و این قابل
قبول است. آیا من با شفا دادن آن مرد قانون
وز سبت را شکستم؟


پدر من در روز سبت کار میکند،
من هم همان کاری را که او
میکند، من انجام میدهم.



او میگوید خداوند پدر
او است. او خودش را با
خدا برابر میداند.

او را نگه دارید!
او باید سنگسار
بشود تا بمیرد.

او را بکشید!



آیا شما میخواهید شخصی
را بخاطر اینکه بیماری را در روز سبت
شفا داده بکشید؟

او هیچ چیزی خلاف
احکام ما نگفت.

او بر خلاف احکام
ما سخن میگوید.

به آنچه میگوید
گوش کنید.



چطور میتوانی زندگی
جاویدان بدهی؟


اگر به من که فرزند خدا هستم
احترام نگذارید، در واقع به خدا که پدر من
است احترام نگذاشته اید، زیرا اوست که مرا نزد
شما فرستاده است. یقین بدانید، هر که سخنان
مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد،
حیات جاودانی دارد.

به من گوش کنید. شما شگفت زده شده
اید چون من معجزات انجام دادم. من معجزه های
بزرگتر از شفای این مرد انجام خواهم داد تا شما
تعجب کنید. حتی مرده ها را نیز زنده خواهم ساخت
همانگونه که خدا این کار را میکند. پدر خدا داوری
گناهان تمام مردم را به من واگذار کرده است و
اقتدار کامل این دنیا را به من داده است.



زمانی خواهد رسید
که تمام مرده ها در قبر
صدای میرا میشنوند و از قبر
بیرون می آیند، تا کسانی که
خوبی کرده اند، به زندگی
جاوید برسند و کسانی که
بدی کرده اند، محکوم
گردند.

این کفر گویی است، هیچ
شخصی نمیتواند مرده ای را
زنده کند. فقط خدا میتواند
زندگی جاوید ببخشد.




فکر نکنید من آمده
ام تا شما را در مقابل خداوند
محکوم کنم. احکام موسی را
شما نتوانستید نگه دارید و
این خود شهادتی بر علیه شما
خواهد بود.

شما به من ایمان ندارید اما یحیی و
آیات کتاب مقدس در مورد آمدن من
پیشگویی کرده اند. آیات کتاب مقدس
را جستجو کنید، پیشگویی های زیادی
در مورد من وجود دارد.


این همان شخصی هست می
خواهند او را بکشند، اما او با
شجاعت سخن میگوید و آنها
هیچکاری نمیکنند. آیا سران قوم
میدانند که او حقیقتاً مسیح و نجات
دهنده اسرائیل است؟

در کتاب آمده
است که ما میدانیم
مسیح از کجا می
آید، اما ما میدانیم
که این مرد، فرزند
یک نجار از جلیلیه
است.



شما میگویید مرا میشناسید
و میدانید من از کجا آمده ام. من
به خواست خودم به این دنیا نیامدم
بلکه پدرم مرا فرستاده است، اما
من او را میشناسم و او مرا نزد شما
فرستاده است.

او چطور شنید من چه گفتم؟



او همه چیز
را میداند.

او همان مسیح است
که آمدن او پیشگویی
شده بود!


آیا شما توقع دارید مسیح بیشتر
از این مرد برای شما معجزه کند؟



سریعاً بروید و آن کافر
را دستگیر کنید.

اینبار شرایط بد
به نظر میرسد.

مردم دارند به او ایمان می
آورند. او باید ساکت شود.




خوشا به حال کسانی
که تشنه عدالت و پارسایی
هستند، زیرا ایشان سیر
خواهند شد.

هر که تشنه است نزد من بیاید و
از آبی که من میدهد بنوشد. روح
القدس در او ساکن خواهد شد
مانند چشمه آب حیات ابدی.

خوشا به حال برقرار کنندگان
صلح، زیرا ایشان فرزندان خدا
نامیده خواهند شد. دشمنان
خود را دوست بدارید و آنها
را محبت کنید.

او مانند یک مجرم
صحبت نمیکند.

آنها میگویند، او جواب
بیش از 4,000 سال نبوت
و پیشگویی است.



چرا او را نزد ما نیاوردید؟
او درست در مقابل شما
ایستاده بود. چرا او را
دستگیر نکردید؟

هیچکس تا به حال مانند این
مرد سخن نگفته است.

او در مورد محبت و
بخشش صحبت میکند.


ها! آیا او شما را هم فریب
داد؟ آیا سران مذهبی تحصیل کرده و
فریسی ها به او ایمان آوردند؟ عیسی
باید کشته شود.

نیقودیموس، شخصی که هنگام
شب برای گفت و گو نزد
عیسی رفته بود.

آیا شریعت به ما اجازه میدهد
کسی را محکوم کنیم بدون آنکه به
سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه
کار کرده است؟

نیقودیموس، آیا تو هم یکی از پیروان او از
جلیل هستی؟ کتاب مقدس را خوب بخوان، چون
مسیح از جلیل میاید. او از یهودیه، بیت لحم می
آید و او باید از نسل داود باشد.

متی 5:6، 9؛ یوحنا 14:4، 52-7:45



او مردم ساده را با دروغ
هایش فریب داده است.

به نظر میرسد او برای
هر چیزی جوابی دارد.

چرا ما یکی از وکلای زیرک
خود را نمیفرستیم تا او را با
کلمات گیر بیندازد؟



من یک فرد بسیار
باهوش و بیرحم را
میشناسم.


آن شخص نزد
عیسی رفت تا
او را به چالش
بکشد.

شریعت چه
میگوید؟

استاد، من باید چه
کار کنم تا زندگی جاوید
را بدست بیاورد؟

شریعت میگوید باید
خداوند را با تمام قلب، جان، قدرت
و فکر خود دوست داشته باشم و
همسایه ام را مانند خودم دوست
داشته باشم.





این جواب تو بود. محبت شریعت
را کامل میکند. اگر تو همسایه ات
را مانند خودت دوست داشته باشی،
خداوند را خشنود کرده ای.

بله، اما همسایه من چه
کسی است؟ آیا منظور تو
همه افراد است، حتی آن
رومیان بت پرست؟

من برای تو
داستان تعریف
خواهم کرد:



شخصی از اورشلیم
به اریحا سفر میکرد، در مسیر
راهزنان به او حمله کردند و همه چیز
او را گرفتند و او را لخت کرده و به
حال خود رها کردند تا


کشته شود.
زمانی که کاهنی از آنجا
میگذشت، او را دید و از
طرف دیگر جاده رد شد و
به او کمک نکرد.

همچنین یک لاوی، شخصی که انتخاب شده تا در معبد خدمت کند، از آنجا میگذشت، او فقط ایستاد و به زخم های آن مرد را نگاه کرد اما به او کمکی نکرد.



آیا محبت کردن فقط در حرف است؟ آیا نباید در عمل آن را نشان داد؟ اگر تو همسایه خودت را محبت نکنی، در واقع خدا را محبت ننمودی.

پس از آن یک سامری از آنجا میگذشت،
شخصی که به نظر یهودیان ناپاک و نجس است. وقتی
او مرد زخمی را دید که و در جاده افتاده است، آن
سامری توجه نکرد که این مرد یهودی است و فقط
میخواست به او کمک کند.



آن مرد سامری
دلش به حال او سوخت و
ایستاد تا به او کمک کند.



آن سامری زخم های او را شست
و آن ها را بست. محبت او تنها در
سخنانش نبود، بلکه در عمل بود.


سپس مرد سامری، او را بر روی الاغ خود گذاشت و او را به کاروانسرا برد تا او استراحت کند و بهبود یابد.



مراقب باش. من برای تو محلی را برای استراحت گرفته ام. به زودی در جای مناسبی می خوابی.



من هزینہ دو ہفتہ برای اتاق و
غذا را پرداخت میکنم. اگر هزینہ
نگہ داری از او بیشتر شد، زمانی
که از این راه برمیگردم آن را به تو
پرداخت خواهم کرد.




تو از من پرسیدی که همسایه ات چه کسی
است. حالا به من بگو کدام یک از آن سه نفر
همسایه آن مرد بودند؟

معلوم است آن شخصی
که به او دلسوزی نموده و
او را کمک کرد.

عالی!

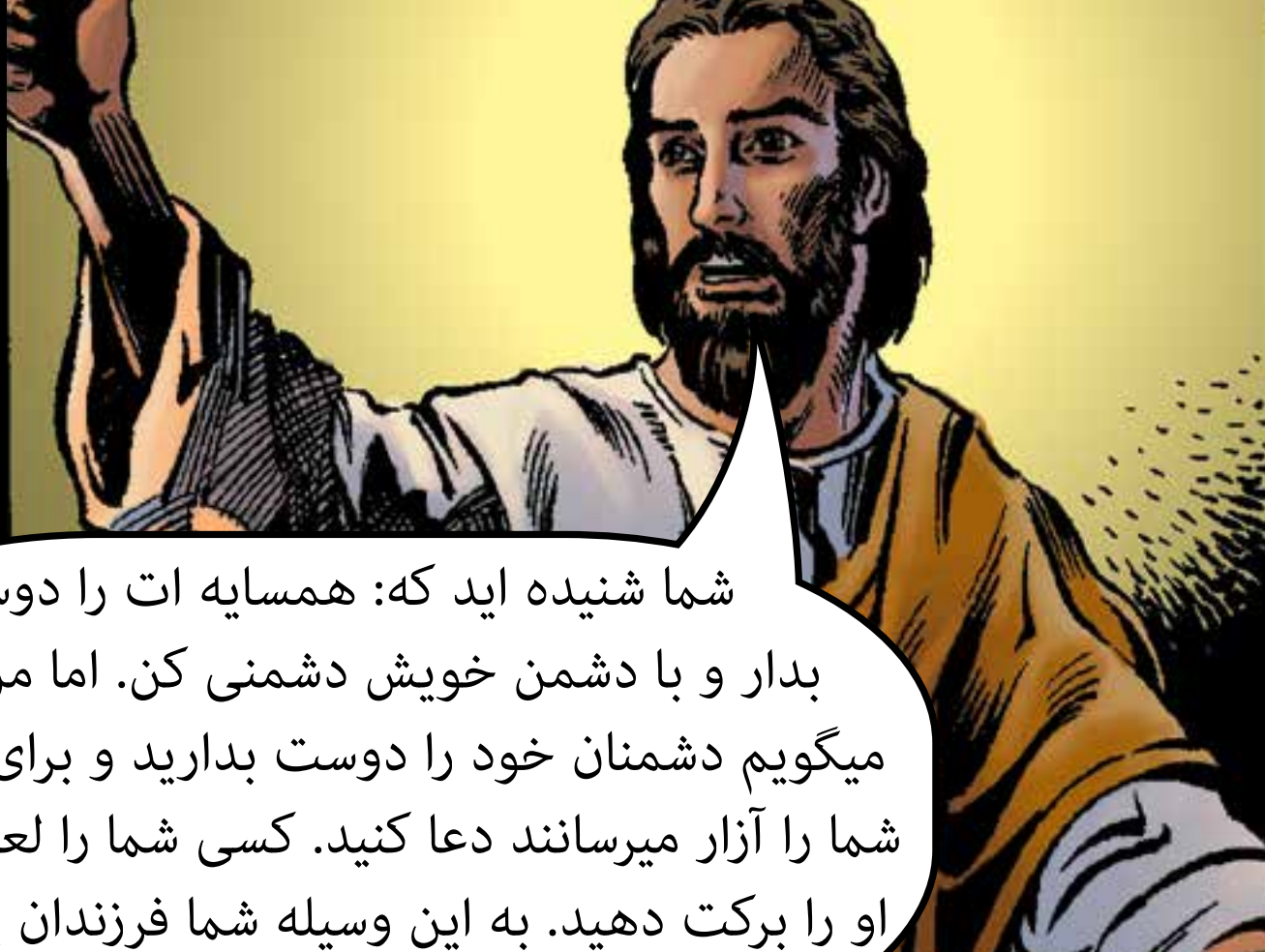


پس تو هم برو و مانند آن
سامری همسایه خود را محبت
کن.



ای احمق! قبل از اینکه
عیسی او را هم تغییر
دهد، او را از آنجا ببر.

این چه نوع تعالیم مسخره ای
است؟ اصلاً عملی و اجرا کردنی
نیست. بعضی از مردم به محبت
پاسخی نمیدهند.



شما شنیده اید که: همسایه ات را دوست

بدار و با دشمن خویش دشمنی کن. اما من به شما

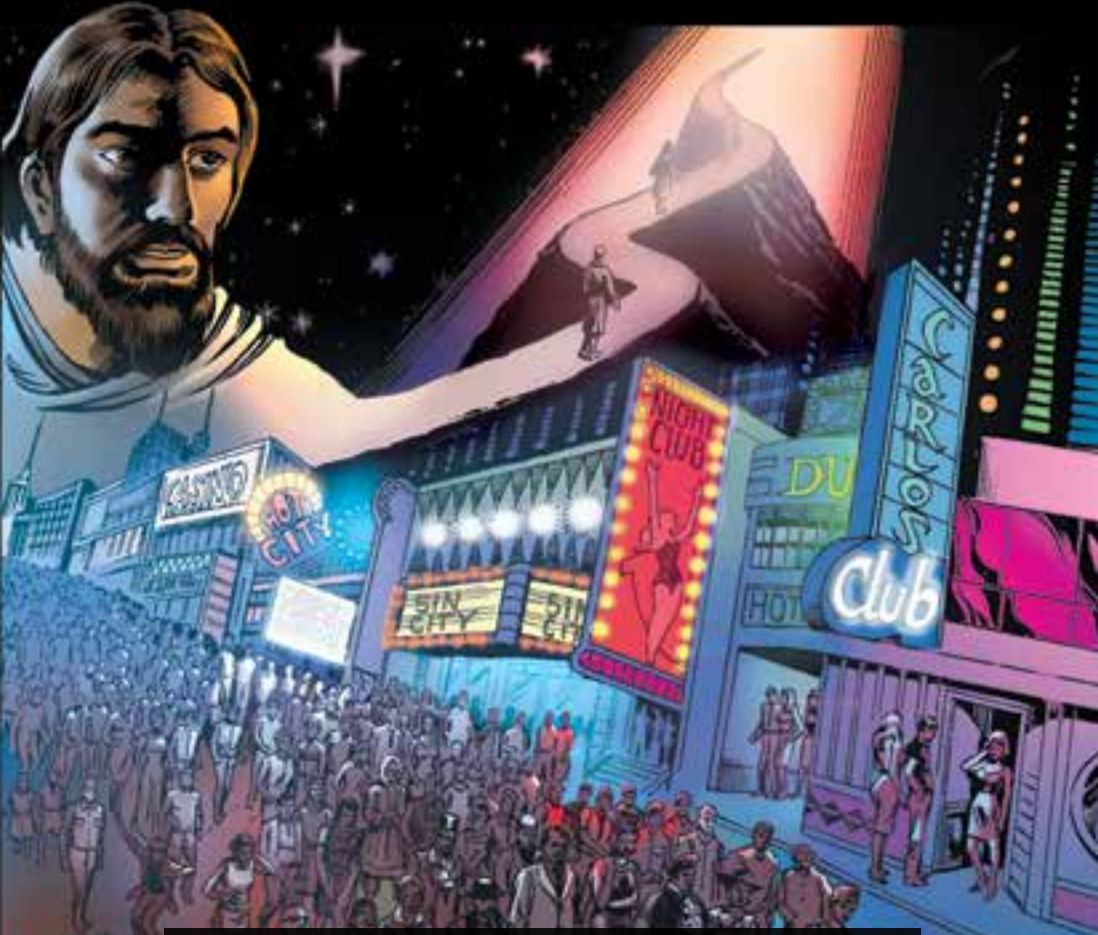
میگویم دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی که

شما را آزار میرسانند دعا کنید. کسی شما را لعنت کرد شما

او را برکت دهید. به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی

خود خواهید بود.

متی 44-43:5؛ لوقا 37-36:10



فصل 10:

معجزات

و مثلها

در مکانی دیگر...

روزها است که من
چیزی نخورده ام.

اگر تو یاد نگیری نت
سوسک و موش بخوری
خواهی مرد. این تنها راه
زنده ماندن است.

پس فکر میکنم بهتر
باشد بمیرم. یک سال پیش من
ثروتمند و شخص مورد احترامی
در جامعه بودم. حالا مرا بین به
چه روزی افتاده ام.

تو دیگر مورد احترام نیستی.
اکنون تو یک جذامی طرد و
رانده شده هستی.

در ابتدا امیدوار بودم
که بهبود بیابم و به پیش همسر
و فرزندانم برگردم. اما اکنون ده
سال هست که در اینجا هستم
و هرگز شخصی را ندیده ام که
از این بیماری بهبود یابد و به
جامعه برگردد.






اوایل همسر، فرزندانم
را به اینجا میآورد و در فاصله
دوری از من می ایستادند تا با
یکدیگر صحبت کنیم. اما آنها
دیگر برای ملاقت من نیامدند.
فرزندانم اکنون بزرگ شده
اند. اگر آنها مرا ببینند دیگر
نمیتوانند مرا بشناسند. این بدتر
از مرگ است.


اه، دیگر برای خودت احساس
تاسف نکن. هیچکس اهمیت نمیدهد
حتی خدا. بیاید برویم برای خوراک
گدائی کنیم.






ما امروز به راه اصلی
میرویم به امید اینکه کسی را
بینیم و به ما ترحم نموده و
خوراکی بدهد.

ما باهم خواهیم رفت،
اینطور امن تر است.

A stylized illustration of a group of people in a desert landscape. The scene is rendered in a limited color palette of brown, tan, and blue. In the foreground, several figures are shown in motion, some appearing to be carrying or supporting a person. The background features rolling hills and a few distant structures. A large speech bubble is positioned in the upper left quadrant, containing Persian text.

من چند مسافر را
دارم میبینم!



مراقب باشید!
دوباره همان پسرها
هستند.

از اینجا بروید جذامی های
کثیف. به جای دیگری بروید
و همیرید.

ای کرم های کثیف از
اینجا بروید! خداوند دارد
شما را مجازات میکند.

فرار کنید!
فرار کنید!

ناپاک! ما همه
ناپاک هستیم.

آنها جامی هستند. مراقب
باشید و نگذارید به شما نزدیک
شوند، ممکن است شما هم
مریض شوید.



لطفا به ما رحم کنید.
آیا میشود تکه ای نان
به ما بدهید؟

به آنها چیزی بدهید تا
آنها از اینجا بروند.

عقب برو، تو
ناپاک هستی!





عقب بروید و ما غذا
را همینجا روی زمین
میگذارم.

حالا، به ما نزدیک
نشوید. بذارید اول ما از
اینجا برویم.



نان!

غذا!

برای من هم ننگه
دارید!

همه را
نخورید!




ای خدایا!

نان!
نان!

ای خوک!


این مال
من است!



یک گروه بزرگی از
مسافران دارند می آیند.

ما باید مراقب
باشیم، تعداد آنها
زیاد است.

و همه ی
آنها مرد
هستند.



او مسیح ناصری است. من
قبل از اینکه دچار این بیماری شوم
او را یکبار دیده بودم. او همان
شخصی است که مردم را شفا
میدهد.

او مدعی است که از
طرف خداوند آمده و او با خدای
پدر یکی است. من دیده ام که
کوران و افلیج ها را شفا داده
است.



استاد آنها
جذامی هستند.

عیسی! به ما
کمک کن!

نگذارید به شما
نزدیک شوند.

چه چیزی از من
میخواهید تا برای
شما انجام دهم؟

به ما رحم کن و
ما را شفا بده.

اگر شما بخواهید
میتوانید ما را پاک کنید.



تو نباید مرا لمس کنی!



همه چیز خوب است.
برو به معبد و از کاهن بخواه تا
تو را معاینه کند. او خواهد دید که
شما پاک شده اید و به شما اجازه
خواهد داد تا به خانه و خانواده
خود برگردید.

او میگوید ما
پاک شده ایم.

من آن کاری را که او
گفت انجام خواهم داد.

قبل از اینکه به معبد
برویم آنها ما را بیرون
خواهند کرد.

من هم همینطور.
بیا برویم.



عیسی گفت ما شفا
یافتیم و کامل شدیم.




من احساس میکنم
بهتر شده ام.



ما داریم تخییر
میکنیم!






عیسی این کار را انجام داد! تو شفا یافته و کامل شده ای!

پوست من شفا پیدا کرد!

تو دیگر زشت نیستی!

من باید بروم و همسرم را پیدا کنم!



برکت بر تو باشد، ای پسر خدا، پادشاه
اسرائیل. تو زندگی مرا به من برگرداندی.
خداوند رحیم و بخشنده است.

مگر هر ده نفر پاک نشدند؟ اما تنها
یک نفر آمد تا تشکر کند، او حتی یهودی
نیست. او سامری است.

مردی از عیسی پرسید، آیا بسیاری زندگی جاوید را
بدست خواهند آورد؟ عیسی پاسخ داد:

زندگی جاوید

من به شما میگویم، دری
که به زندگی جاودان باز میشود،
کوچک است و راهش نیز باریک،
و تنها عده کمی میتوانند به آن راه
یابند. اما جاده ای که به طرف جهنم
می رود خیلی پهن است و دروازه اش
نیز بسیار بزرگ، و عده ی زیادی به
آن راه میروند، و براحتی میتوانند
داخل شوند.



سعی کنید وارد دروازه باریک شوید.
زیرا بسیاری سعی خواهند کرد تا وارد زندگی
جاوید شوند اما شکست خواهند خورد. در روز
قیامت بسیاری نزد من آمده، خواهند گفت:
خداوندا، خداوندا، ما پیغام تو را به مردم دادیم. ما
مومن هستیم و دعا و روزی گرفته ایم. از اعتقادات
مذهبی خودمان حمایت مالی کرده ایم. و با ذکر
نام تو، ارواح ناپاک را از وجود افراد بیرون
کردیم، نوبت و پیشگویی کرده ایم و
معجزات بزرگ دیگر انجام دادیم.

ولی من جواب خواهم
داد: من اصلاً شما را نمیشناسم،
از من دور شوید ای بدکاران و
به آتش ابدی بروید. در آنجا
گریه و صدای فشار دندان بر
دندان خواهد بود.

آنجا مکانی است که جان
هایشان هرگز نخواهد مرد و آتشی که هرگز
خاموش نخواهد شد. دود آتشی که آنها را عذاب
میدهد تا به ابد بلند خواهد بود و نه در روز
و نه در شب آرامشی است.

عیسی داستان دیگری
را تعریف کرد:



شخص

ثروتمندی بود که


بهتری لباس ها را میپوشید و
بهترین خوراک را میخورد. او
شخص درستکار و عادل بود
و شرور نبود. اما او بیشتر به
فکر خودش بود.

او پولش را
نگه میداشت و هر
روز ثروتمندتر
میشد.

باقیمانده غذای من
را بردارد و به ایلعازر، گدائی که
جلوی در خانه من میخوابد، بده. من
یک مرد خیلی دلسوز و خیر خواهی
هستم.




بله ارباب، مطمئن هستم که
او برای این کار شما قدردانی
خواهد کرد.



ارباب گفت این خورده
غذاها را به تو بدهم.

خدا را شکر! خداوند فراهم کننده
است. این بیش از آن است که من لایق
آن هستم. از طرف من از ارباب خود
تشکر کن.

من ثروت زیادی دارم که به
انبارهای بزرگتری نیاز دارم که
بتوانم اموالم را نگه دارم.




و این نقطه، آغاز
مرگ است و بعد از آن
قضاوت و داوری خداوند
میباشد.

ای نادان. امشب تو
خواهی مُرد و باید روی
روح خودت حساب
نکنی و نه اموات.

!!!!

همانطوری که مراسم خاکسپاری مرد ثروتمند انجام
میشد، آنها متوجه شدند که ایلعازر گدا هم مرده است.



او همان گدای پیر ایلعازر است.
او هم در همان شب مرده است.
او خیلی آرام به نظر میرسد.

جسد ایلعازر بدون هیچگونه تشریفاتی با یک گاری به
خارج از شهر در جایی که افراد فقیر را دفن میکردند، برده
شد. کسی در مراسم خاکسپاری برای او سوگواری نکرد.

اما فرشته ها آمدند و او را به بهشت بردند.

واه! چه سواری
باشکوهی! من هرگز فکر
نمیکردم که مردن اینقدر
راحت و با خوشی
باشد!

ایلعازر، برادر ما به خانه
خوش آمدی. تو هرگز گرسنه نخواهی
شد و بدن تو درد نخواهد کرد. بیا ما برای
تو سفره ای گسترانیده ایم.

او مرد خوبی بود. بعضی وقت
ها او نسبت به کسانی که دوست داشت
سخت گیر بود. اما ما به یاد خواهیم
داشت که او قوم خود را دوست داشت و
در تجارت خود با انصاف بود.

اکنون او رفته است.
باشد که روح او در آرامش
ابدی برود.

مرد ثروتمند مراسم
تدفین خیلی خوبی
داشت و در یک قبر
زیبا به خاک سپرده
شد. هر کسی که پول
او را دوست داشت
به مراسم او آمد و
میخواست بفهمد که
از مال آن مرد ثروتمند
چه به او میرسد.



زمانی که مرد ثروتمند
مرد، او به چاه بی
انتهایی پرت شد.






به من کمک کنید! اوه خدایا،
کسی به من کمک کند! من اینجا در
میان شعله های آتش هستم!

پدر من ابراهیم، به من رحم کن. من ایلعازر را در آنجا میبینم. ایلعازر را به اینجا بفرست تا فقط انگشتش را در آب فرو ببر و زبانم را خنک سازد، چون در میان این شعله ها عذاب میکشم!

فرزند، اگر میتوانستم به تو کمک میکردم، شکاف عمیقی بین ما است. بطوری که نه ساکنین اینجا میتوانند به آن سو بیایند و نه ساکنین آنجا به این سو.



سپس او را به خانه پدرم بفرست، تا پنج برادر مرا از وجود این محل رنج و عذاب آگاه سازد، مبادا آنان نیز پس از مرگ به اینجا بیایند!



موسی و انبیا بارها و بارها ایشان را از این امر آگاه ساخته اند. برادرانت میتوانند به سخنان ایشان توجه کنند.

لوقا 22:16-31


اما این برای آنها کافی نیست. آنها باید معجزه ای ببینند، اگر کسی از مردگان نزد ایشان برود، یقیناً از گناهانشان توبه خواهند کرد.

اگر به سخنان موسی و انبیا توجهی ندارند، حتی اگر کسی از مردگان هم نزد ایشان برود، به سخنان او توجه نخواهند کرد و به راه راست هدایت نخواهند شد. متاسفم، کاری از دست من بر نمی آید.

آهای، مردان جوان، آیا میخواهی
اوقات خوشی داشته باشید؟ عشقبازی با
من ارزان است.

استاد، او را نادیده
بگیرید. نجات روحانی برای
کسی مثل او دیگر خیلی دیر
شده است.






در آیات کتاب مقدس
آماده است: "زنا مکن"

آهای، من زن مذهبی
هستم. من به خدا
اعتقاد دارم.

شیطان تو را فریب داده است.
هیچ آخرت خوبی در انتظار تو نیست
به غیر از دریاچه آتش.



به دوستت گوش بده، برای من دیگر خیلی دیر شده. من از زمانی که کودک بودم با مردان همبستر شده ام.

برای خداوند دیر نیست. اگر او را بجویی، او را خواهی یافت. او تو را خواهد بخشید و روح تو را دوباره احیاء خواهد کرد.

روح من به شیطان تعلق دارد،
اما من آن را به خداوند خواهم داد
اگر.. اگر...!!






او پر از ارواح
شریر است!

عقب
برید!

آه ای!


شیطان، از او خارج شو!





من به تو فرمان
میدم تا از او خارج شوی
و دیگر برنگردی.


با فرمان عیسی، هفت روح پلید
از وجود آن زن بیرون رفتند.



آنها رفته
اند!

تو چه
کسی
هستی؟


من عیسی
هستم.



تو باید از گناهانت
دست بکشی و خداوند
را پرستش کنی در غیر
اینصورت ارواح پلید
برگشته و همراه خود
ارواح بدتر دیگری را
خواهند آورد.

من می‌خواهم خداوند را
خدمت کنم. من تو را پیروی خواهم
کرد تا بیشتر یاد بگیرم.

چه اتفاقی برای
او افتاد؟



استاد، من دیدم چه اتفاقی رخ داد. آن بسیار شگفت انگیز بود. رهبران مذهبی ما در طول روز مریم مجدلیه را نادید می‌گرفتند و به او اعتنایی نمی‌کردند.

اما بعضی از آنها در هنگام شب به پیش او می‌رفتند تو به او حیات تازه بخشیدی.


ما به دنبال تو خواهیم آمد.

آیا شما و شاگردانتان برای صرف غذا به خانه من می‌آیید؟ من مایل هستم دوستانم بیشتر در این مورد بشنوند.

به ما بگو عیسی، چطور ممکن
است شخصی بتواند در چنین
جامعه ی فاسدی، پاک و درستکار
باشد؟ اگر کمی قانون را نادیده
نگیریم، گرسنه خواهیم شد.




تو از زندگی چه میدانی؟ تو همیشه
در این مزرعه قدیمی بوده ای. من سهم خودم را
از این مزرعه میخوام. من به شهر میروم تا زندگی
خودم را بسازم.



زندگی خیلی بیش از
خوراک و پوشاک ارزش دارد. اگر
خدا لباس بر تن گلهای صحرائی
میکند چقدر بیشتر برای شما
خواهد کرد.


روزی خواهد

آمد که هر شخصی در حضور
خداوند مقابل تخت داوری ایستاده و مسئول و
پاسخگوی هر کاری که انجام داده خواهد بود،
چه اعمال خوب و چه اعمال بد.



مانند رهبران مذهبی خودتان
نباشید، چیزی را موعظه میکنند اما کار
دیگری را انجام میدهند. عمل آنها با حرفشان
متفاوت است. آنها مانند ظرفهایی میمانند که
بیرونشان کاملاً تمیز و براق است اما درون
ظرف کثیف و پر از آشغال.

اگر پارسایی
شما بیشتر از آنها
نباشد. هرگز به ملکوت
خدا راه نخواهی
یافت.



تو گناه کاران
را دور خود جمع میکنی
و نشسته با آنها غذا میخوری؟
میبینم که مریم مجدلیه و باقی
گناهکاران در اینجا هستند. تو
چطور ادعا میکنی که عادل و
پارسا هستی در صورتی که با
این افراد غذا میخوری؟

من داستانی برای تو
خواهم گفت و تا قلب
خداوند برای شما آشکار
شود.



مردی دو پسر داشت. پسر کوچکتر سرکش و ناطاعت بود و می خواست زندگی نفسانی افراطی داشته باشد.

آره، من این داستان را دوست دارم.



پدر اگر همین الان سهم
من را از مزرعه به من
ببخشی، من بدنبال یافتن
خوشبختی خود به شهر
خواهم رفت.

پس او سهم
خودش را از
ارثیه پدری طلب
نمود.

اما پسر، هرچه دارم که من دارم مال تو است.
عمر من رو به پایان است و تمام مال و دارائی من متعلق به
تو و برادرت است. تو صاحب پول زیاد، گله و رمه، زمین های
کشاورزی بسیار مرغوب و خدمتکاران فراوان و ... خواهی شد.

اما من میخواهم از اینجا بروم و دنیا را
بینم. نمیخواهم در یک مزرعه زندگی کنم
و مثل یک برده تا آخر عمرم کار کنم. من
تا جوان هستم میخواهم به همراه دوستانم
خوشگذرانی کنم.



همه ی دوستان تو
هرگز کار نکرده اند و فقط
در مورد اینکه کدام اسب
سریعتر است، کدام شراب
بهتر است و کدام زن زیباتر
فکر میکنند.

تو از زندگی چه میدانی؟ تو همیشه در این مزرعه قدیمی بوده ای. من سهم خودم را از این مزرعه میخواهم. من به شهر میروم تا زندگی خودم را بسازم.



آنچه میخواهد را به او بده. ما بدون او بهتر کارمان را انجام خواهیم داد. او هیچوقت سهم کارش را انجام نداده است.

پدر سهم ارث فرزندش را به او داد.
سپس آن پسر با کشتی به شهر بزرگی
رفت تا بتواند خوش بگذراند.


زندگی این است، هیچکس
به من نمیگوید چه کار کنم.

پسر کوچکتز...

واه! این باشکوه تر از آنچه من تصور میکردم است. تمام این مردم و ساختمان ها. اینجا مکانی برای تفریح و خوشگذرانی است.

من باید آپارتمان زیبایی برای اجاره کردن پیدا کنم.





بله این به نظر زیبا
می آید، من این را
اجاره میکنم.

اگر چیزی نیاز
داشتی مرا خبر کن. ما
شب و روز خدمات ارائه
میدهیم.

حالا ، چه کسی می تواند
بیش از این بخواهد؟ فردا بیرون
خواهم رفت تا با افراد جدیدی
آشنا بشوم.



آها، بین ما اینجا چه داریم، یک
پسر بچه روستایی. ممکن است خوش قیافه
باشد، اگر بتوانیم صورتش را ببینیم.

هر رفیق، اگر دنبال سرگرمی و تفریح
هستی، بهتر است ریش خود را بزنی و
لباس بهتری بپوشی.



ای ناقلا، تو در این
لباسهای جدید بد به نظر
نمیرسی.



خوشحالم که توانستی برای
شام به ما پیوندی.



آیا با این شکل و بدون ریش و
سبیل خوشتیپ به نظر نمیرسد؟



به سلامتی دوست
جدیدمان. با آرزوی اینکه
او همیشه در خوشبختی و
شادمانی باشد.

و عشق...

خدمتکار، شراب بیشتر
برای دوستانم بیاور.




آيا ميتوانيم به آپارتمان تو
برويم؟ فقط من و تو.



و بدین ترتیب این پسر جوان،
دور از خانه مدتی را شاهانه زندگی
کرد. تا زمانیکه پول داشت، دوستان او
دور و بر او بودند.



زمانی رسید که پول او صرف لذت
های احمقانه شد، اما همچنان
دوستان ثروتمند زیادی داشت.



منظورت چیست که
میگویی دیگر پولی نداری؟
من فکر کردم تو پولدار و
ثروتمند هستی.

خب، زندگی در اینجا خرج زیادی دارد و آخرین
پولم را در قمار مسابقه اسب سواری در هفته گذشته
از دست دادم. من فکر میکردم که برنده خواهم شد و
امیدوار بودم که...

آیا منظور تو این است که ورشکست
شده ای؟ چطور میخواهی لباسی را که به
من قول دادی بخری؟

من امیدوار بودم که پدر تو
بتواند به من شغلی بدهد تا
بعضی از اموال او را مدیریت
کنم.

شغل؟



اوپینگ!

من نمیتوانم باور
کنم که به خوک ها غذا
میدهم، به این حیوانات
کثیف.

من فکر میکردم دوستانی
دارم. آنها دیگر با من صحبت
نمیکنند. اما من شغل بهتری پیدا
خواهم کرد و دوباره به زندگی
شاهانه ام باز خواهم
گشت.

بجمع!

صدای خوک ها!



برای من اهمیتی ندارد چقدر
مریض هستی. از اینجا برو و از
خوک ها مراقبت کن. در غیر
اینصورت تو را اخراج میکنم و
شخص دیگری را میآورم. همین
حالا برو.

بله آقا، خیلی معذرت
میخواهم. همین حالا به
سر کار بر میگردم.




این شغل به اندازه کافی برای م درآمد ندارد تا حتی غذای خوبی بخورم. من حدس میزنم دوستان نامرد من غذاهای خوبی میخورند.



بین به چه روزی افتاده ام.
من سردم است و بسیار گرسنه و خسته
هستم. من میتوانم از غذای خوک ها بخورم.
خدمتکاران پدرم بیش از نیازشان غذا دارند. اگر
فقط میتوانستم... اما نه، من نمیتوانم به آنجا
برگردم، نه بعد از آنکه به طور بدی آنجا را
ترک کردم. آنها مرا تحقیر خواهند کرد.

من چقدر احمق بوده ام. چه
میشود اگر من برگردم و به عنوان خدمتکار
آنجا کار کنم؟ من تمام سهم خودم از مزرعه
را خرج کرده ام. اما میتوانم خدمتکار شوم.
اگر آنها مرا بپذیرند.





من به خانه
میروم.

ای احمق! تو هیچ پولی
نداری. تو باید هزاران
کیلومتر راه بروی

بعد از هفته ها راه رفتن او تقریباً به خانه رسیده بود.



من نزدیک خانه هستم.
من هیچ حقی ندارم که به آنجا بروم
و از آنها بخواهم در حق من لطفی کنند. من
خواهم گفت: "پدر، من گناه کردم و دیگر
ارزشی ندارم که مرا بخواهی پسر خودت
بخوانی. مرا بعنوان یکی از خدمتکارانت
استخدام کن."


آیا آن مرد را که دارد به این طرف میاید را میبینی؟
چشمان من به خوبی قبل نمیبینند، اما میتوانم به
تو بگویم که مانند پسر گمشده من راه میرود.



بله، او کمی بزرگتر
شده است، اما لاغرتر،
اما باور دارم که او
پسر شما است.


پسرم!






پسرم، پسرم! تو به
خانه برگشتی!

پدر، من در مقابل
شما گناه کردم...



... و من ارزش آن
را ندارم تا فرزند تو
خوانده شوم...



ما فکر کردیم تو
مرده ای، اکنون
تو بار دیگر زنده
هستی. ما تو را تمیز
و پاک خواهیم کرد.


تو نمیتوانی با این ظاهر به خانه بروی.
خدمتکار من بهترین ردا و کفش را برای تو
خواهد آورد. انگشتر خود را از دست داده ای،
بله تو یک انگشتر نیاز داری. پسر من که گم
شده بود اکنون پیدا شده است.



گوساله فربه ای را بکشید و
ضیافتی ترتیب بدید، مهمانان دعوت
کنید، ما امروز میخوایم خوش باشید
و جشن و پایکوبی کنیم.



من بسیار خوشنودم که شما همه اینجا هستید تا در این اتفاق خوشایند با من شادی کنید. پسر من همچنان بهخاطر مصیبتی که بر او آمده، ضعیف است، اما با خوراک خوب، او بزودی فوت خواهد یافت. این بهترین روز زندگی من است.



همه ی این موسیقی و
پایکوبی که من میشنوم
برای چه است؟

برادر بزرگتر بمدت چند روزی به سفر رفته بود. زمانی که
برگشت، دید که جشن بزرگی در خانه پدر برپا شده است.

برادر کوچک تو در وضعیت
بسیار رقت انگیزی به خانه
برگشته است. او مریض و فقیر
است. پدر تو از اینکه او دوباره
به خانه برگشته بسیار خوشحال
است. زود باش و برو داخل.

من در این کار احمقانه شرکت
نخواهم کرد. او در گناه و شرم
زندگی کرده است.

خدمتکار، آنچه را که پسر گفته بود
به پدر اطلاع داد، و پدر بیرون آمد تا
با پسر صحبت کند.

من مدتها به دنبال او گشتم و فکر
میکردم او را از دست داده ام. نزدیک بود از
جستجوی او دست بردارم، اما او خودش آمد.
آیا چنین برکتی را میتوانی باور کنی؟ خداوند
نیکوست!



من نمیتوانم باور کنم
تو با چنین گناهکاری
شادی میکنی. من در این
کار سهم نخواهم شد.



این داستان دوست داشتنی
بود، آیا تو می‌گویی که ما مانند
برادر بزرگتر هستیم؟

باشد هر که گوش
شنوا دارد، بشنود.

این مرد خطرناک است. همه
مردم او را دوست دارند.



او به آنها امید میدهد.


بله، اما این یک امید دروغین است. چه کسی میتواند زندگی
جاوید را به یک گناهکار وعده بدهد؟ او باید کشته شود. همه را
خبر کن. ما امشب در خانه کاهن اعظم دور هم جمع خواهیم شد.

بیایید، ما به جلیل برمیگردیم تا کمی استراحت کنیم. زمانی که آنها مرا دستگیر کنند و به زندان بیاندازند نزدیک است. آنها مرا مسخره کرده و به صلیب خواهند کشید. اما در روز سوم من از میان مردگان قیام خواهم کرد.

او چه منظوری داشت
وقتی گفت "از میان
مردگان قیام خواهم کرد"؟

من هیچ فکری ندارم.
حتما یک ضرب المثل بود.





استاد، این خیلی ضروری است.
مارتا مرا فرستاده تا شما را پیدا کنم. برادر او
ایلعازر مریض و رو به مرگ است. او دوست
خوب شما است. اگر عجله کنی، قبل از اینکه او
بمیرد میتوانید به آنجا بروید. ما میدانیم که شما
میتوانید او را شفا بدهید.

ایلعازر؟ مریض
است؟ ما باید
عجله کنیم!

به مریم و مارتا بگو که ما خواهیم آمد. و به آنها بگو دلیل
این مریضی برای مرگ نیست، بلکه برای جلال خداوند است.

دو روز بعد...

استاد، از زمانی که ما
خبردار شدیم که دوست ما ایلعازر تا سر
حد مرگ مریض است دو روز گذشته
است، و دو روز طول میکشد تا ما به
آنجا برویم. آیا ما نباید برویم؟

فرا ما حرکت
خواهیم کرد. شما
جلال خداوند را
خواهید دید.

استاد، بیش از چهار روز شده
است. آیا ما به موقع به آنجا خواهیم
رسید تا به او کمک کنیم؟



ایلعازر مرده است.
من برای شماها خوشحالم که
در آنجا نبودم تا به او کمک
کنم، چون شما جلال خداوند را
خواهید دید و ایمان خواهید
آورد.

مرده؟ ایلعازر
مرده؟

عیسی و شاگردانش
بیرون، جلوی در خانه
هستند.

ایلعازر بیچاره!



آمین

به آنها بگو در آنجا منتظر من باشند. برای
آنها خطرناک است که به اینجا بیایند، فریسی ها
و کاهنان در اینجا هستند. آنها همچنان به دنبال
او میگردند تا او را بکشند.


ننننه!

خداوندا، شما اگر در اینجا بودید، برادر من نمی‌مرد. اما حتی الان شما می‌توانید از خداوند بخواهید و او هر چه شما بخواهید برای شما انجام خواهد داد.




برادر تو از میان مردگان
برخواهد خواست.

من میدانم که در پایان
دنیا در روز رستاخیز بر
خواهد خواست.



من رستاخیز و
حیات هستم.

هر کسی که به من ایمان
بیاورد، حتی اگر مرده باشد،
دوباره زنده خواهد شد. و هر
کسی زنده باشد و به من ایمان
بیاورد هرگز نخواهد مرد. آیا به
من ایمان داری؟

A woman with a blue headscarf is shown in a close-up, looking upwards with a hand gesture. The background is a light blue sky with some dark, horizontal brushstrokes. A speech bubble is positioned to the right of her face.

بله خداوندا، من ایمان دارم که
شما مسیح، پسر خدا هستید، همان
شخصی که در مورد او نبوت و
پیشگویی شده بود که به این دنیا
خواهد آمد.

بعد از اینکه مارتا به عیسی صحبت کرد،
او خدمتکاری را بدنبال مریم فرستاد.

بیا. او به سره قبر رفته تا
گریه و سوگواری کند.

اووووووه!

یوحنا 11:31-17






خداوندا اگر شما اینجا
بودید، برادر من نمی‌مرد.

او را کجا دفن
کرده اید؟




ما خیلی دلتنگ
او هستیم.



بین عیسی چقدر
ایلعازر را دوست دارد.

آیا این مرد که
چشمان کور را بینا کرده بود،
نمیتوانست کاری بکند که
جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟



سنگ را
بردارید.

اما خداوندا، چهار روز از
مرگ او گذشته است، حتما تا
الان متعفن شده است.

آیا به تو نگفتم اگر به من ایمان
داشته باشی، جلال خداوند را خواهی
دید؟ سنگ را بردارید.

پدر، من تو را شکر میکنم که صدای
مرا میشنوی. من میدانم که تو همیشه صدای مرا
میشنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده اند،
این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده
ای. پدر اکنون، جلال پیدا کن.





ایلعازر، بیرون بیا.


او این بار خیلی فراتر
از حد خود رفته است.

بله، او خودش
را مسخره کرده.

بدن او تا الان پوسیده شده است.



وقتی مردم ببینند که او یک دغل باز است، این کار ما را راحت تر خواهد کرد تا او را دستگیر کنیم و بکشیم.



چی؟ من نمیتوانم
باور کنم.

این ممکن نیست!


یو هوووووو!

جلال
پر خداوند!



مریم او انجام داد.
او برادرمان را زنده
کرد!

او زنده است!
بعد از چهار روز
او زنده است.



او را باز کنید و
بگذارید برود!

ایلعازر بعد از اینکه
چهار روز از مردنش
میگذشت و بدن او
با کفن پوشیده شده
بود، از قبر بیرون آمد.

چه کسی غیر از خداوند
میتواند چنین کاری انجام دهد؟

این همه سر و صدا برای چه است؟
این کفن را از من باز کنید.

تو برای چهار روز
مرده بودی.

استاد، خیلی خوشحالم که
شما را میبینم. من حدس
میزنم که شما مرا دوباره
به حیات برگردانید، آیا
درست است؟



ای ایلعازر، ما دلتنگ
تو بودیم.

من گرسنه هستم. این عزاداران
را به خانه خودشان بفرستید، و
بیاید برویم و غذا بخوریم.

مقدس و مبارک باد،
خداوند خدای ما.



آیا آنچه را که دیدم، میتوانی باور کنی؟
به هیچ عنوان او قلبی انجام نداد. قبل از اینکه
ایلعازر را دفن کنند، من او را دیدم، بی شک او
مرده بود.

زمانیکه در اورشلیم این
موضوع را بشنوند، او را
پادشاه خواهند کرد. سریعاً
باید کاری انجام شود.


ما خیلی زود باید به
فریسی ها و کاهنان
اطلاع دهیم.

اهمیتی ندارد او چطور این کار را انجام داد. اگر جلوی او گرفته نشود، او قلب همه مردم را بدست خواهد آورد.

عیسی امروز حيله بزرگی انجام داد. حتی افرادی که امروز آن را دیدند، فکر میکنند او واقعاً مرده ای را زنده کرد.




اگر دوباره یک آشوب برپا شود. رومیان ما را از قدرت حذف خواهند کرد. آنها توقع دارند ما صلح و آرامش را در منطقه برپا کنیم.



اما عیسی هرگز خشونت و
ناآرامی بوجود نیاورده و سخنی
به ضد رومیان نگفته است.

سخن های او پر از خشونت و ناآرامی است!
او در میان همه مردم ما را ریاکار خواند.
مردم به ما خندیدند و مسخره کردند.



او باید از بین برود. او
نخواهد توانست خودش را
از میان مردگان زنده کند.

این کار باید هرچه
سریعتر انجام شود، قبل
از اینکه او احترام ما را در
مذهب از بین ببرد.

قبل از اینکه رومیان
بر ضد ما کاری
انجام بدهند.


آنها مرا نپذیرفتند اند و قصد کشتن من
را دارند. آنها نمیفهمند که من بخاطر نجات آنها بر روی
زمین آمدم. من به شما میگویم، بعد از رفتن من، رومیان
معبدی که آنها بسیار دوست دارند را از بین خواهند برد.
حتی یک سنگ بر سنگ دیگر نخواهند ماند.



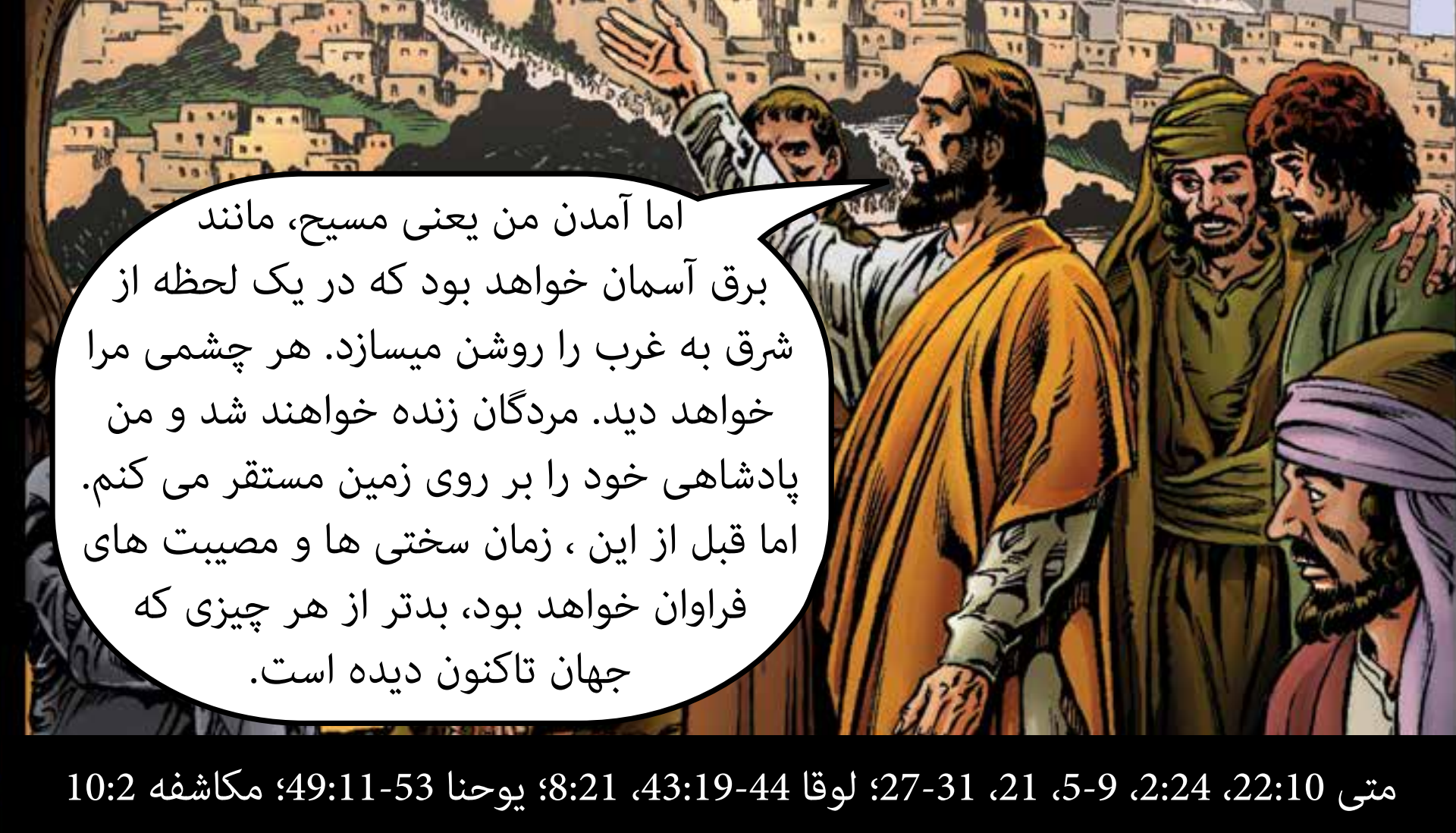
زمانی خواهد رسید، افرادی که مرا دوست دارند به زندان خواهند رفت.

تمام ملت ها از شما متنفر خواهند شد، زیرا شما مرا دوست دارید. بعضی از شما بدست آنها کشته خواهید شد. بعضی دیگر نیز از خانه هایشان رانده خواهند شد و اجازه نخواهند داشت تا کار کنند و شغلی داشته باشند. وقتی دیدید چنین مسائلی رخ داد، هراسان نشوید. بدلیل اینکه جنگ ها، زلزله ها، امراض، قحطی، مصیبت های بسیاری اتفاق خواهد افتاد، اما پایان کار چنین نخواهد بود.





اینها تنها شروع مصیبت ها هستند. اورشلیم توسط غیر یهودیان اشغال خواهد شد، تا اینکه زمان غیر یهودیان کامل بشود. وقتی که شخصی به شما گفت من برگشته ام، و شما باید به اینجا یا آنجا بروید تا مرا ببینید، آنها را باور نکنید. زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: من مسیح هستم. و بسیاری را گمراه خواهند کرد. افراد زیادی خواهند آمد که ادعا میکنند که عیسی هستند و یا تظاهر میکنند که از طرف من سخن میگویند.



اما آمدن من یعنی مسیح، مانند
برق آسمان خواهد بود که در یک لحظه از
شرق به غرب را روشن میسازد. هر چشمی مرا
خواهد دید. مردگان زنده خواهند شد و من
پادشاهی خود را بر روی زمین مستقر می کنم.
اما قبل از این، زمان سختی ها و مصیبت های
فراوان خواهد بود، بدتر از هر چیزی که
جهان تاکنون دیده است.

استاد، مارتا

مرا فرستاده تا شما
را پیدا کنم. او گفت، شما
و شاگردانتان را به خانه اش
دعوت کرده است. اورشلیم
دیگر مکان امنی برای شما
نیست. بعضی از افراد از
اینکه شما استاد مرا زنده
کردید، خوشحال نیستند. آیا
شما خواهید آمد تا با ما
بمانید؟

ما خیلی خوشحال خواهیم
شد تا نزد شما بمانیم. من مایل
هستم یکبار دیگر آنها را ببینم،
قبل از اینکه زمان محاکمه من
فرا برسد.



عیسی و شاگردانش
آمدند.

استاد، خانه من به شما تعلق
دارد. لطفاً به داخل بیایید و
استراحت کنید.


ایلعازر، دوست من، تو خیلی بهتر از
زمانی که تو را آخرین بار دیدم به نظر
میرسی. خیلی خوب است که به خانه
ی تو میایم نه سر آرامگاه تو.



ما غذا آماده کرده
ایم و مهمانان دعوت
کرده ایم.



استاد، تو رستاخیز و
حیات هستی.



استاد، من از یک
منبع موثق شنیدم که یهودیان
تصمیم گرفتند تا شما را به زور
دستگیر کنند و بکشند.

من به این دنیا آمدم تا جان خودم را برای این دنیا بدهم. من
به زندان خواهم افتاد و به صلیب کشیده خواهم شد، اما در روز
سوم از میان مردگان قیام خواهم کرد و زنده خواهم شد.

متی 19:20، 26:2؛ یوحنا 1:12-2، 6:14

شما رستاخیز و حیات هستید.
شخصی که به شما ایمان
بیاورد هرگز نخواهد مرد.




مریم، تو با این عطر
بسیار گران قیمت چه کاری
داری انجام میدی؟





خداوند من، شما
رستاخیز و حیات
هستید. اگر چه خواهی
مرد، اما دوباره زنده
خواهی شد.



مریم، آن عطر بسیار گران
است و دستمزد سالها کار کردن است.
چرا آن را هدر میدهی؟


اما او استاد را با
آن مسح میکند.

میتوانیم آن را بفروشیم و پول
آن را به فقرا بدهیم.

مریم، با موی خودش
پای عیسی را شست
و پاک کرد.



او را تنها بگذار. او با
اینکار پیش بینی مرگ و
تدفین من را کرده است.



منظور او از تدفین و
خاکسپاری چیست؟

او گفت که به صلیب کشیده
خواهد شد. اما مطمئنا منظور او
صلیب واقعی و مرگ نیست.



من به شما گفته بودم که
یک چوپان خوب، جان خودش را
برای گوسفندانش میدهد. من طرده
شده، به صلیب کشیده و دفن خواهم
شد، اما در روز سوم از مردگان بر
خواهم خواست.

مریم دارد بدن مرا برای تدفین آماده
میکند. زمان من فرا رسیده است، زمانی که من
جلال خواهم یافت. بیایید، باید به اورشلیم
برویم، تا این مسئله اتفاق بیافتد.

استاد، تمام اورشلیم منتظر
هستند تا شما به آنجا بروید!



برو و کرّه الاغی برای
من بیاور تا سوار آن بشوم.
ما برای آخرین بار به اورشلیم
خواهیم رفت.



استاد، هزاران نفر منتظر شما
هستند تا وارد اورشلیم شوید. آنها
میخواهند شما را پادشاه کنند.

من طرد شده و به صلیب کشیده خواهم شد، اما
در روز سوم از میان مردگان بر خواهم خواست.

سلام بر
پادشاه یهود.

برکت بر تو باد
که با نام خداوند
آمده ای.

جلال بر
پسر داود.






جلال بر خداوند.

راه را برای پادشاه
اسرائیل باز کنید.

نجات دهنده ای
که وعده داده
شده بود.



ای پسر داود، ما را
نجات بده.

مردم او را پادشاه
یهود مینامند!


آنها فکر میکنند، او
مسیح است، شخصی که
وعده داده شده بود!

چرا او به معبد می
آید؟ او باید بداند که جان او
در خطر است.



آنها همچنان از خانه
خداوند سوءاستفاده میکنند.
اینجا به نظر مانند محل تجارت
است بجای اینکه خانه دعا
باشد.

من میتوانم این را به قیمت خیلی خوبی
به تو بدهم. این حیوان برای قربانی شدن،
تایید شده است.



من متاسفم، اگر
قیمت پایین تری
میخواهید باید جای
دیگری بروید. این بهترین
پیشنهاد من است.


عیسی دوباره همان کار را انجام داد. او بار دیگر معبد را از دزدان و افراد رذل پاکسازی نمود.

کالاهای خود را از خانه ی پدر من بیرون ببرید. شما دزد و کلاهبردار هستید.

شما اینجا آمده اید تا از افرادی که برای دعا می آیند، پول در بیاورید. خودت با پولت به جهنم بروید.

صدای شکستن!






خانه ی پدر مرا لانه
دزدان نسازید.

بنگ!

مراقب باش!


تو فکر میکنی چه
کسی هستی؟

با چه اقتداری تو این
کار را انجام میدهی؟



استاد، کاهنان و فریسی ها جاسوسانی
فرستاده اند تا مراقب ما باشند. شایعاتی است که آنها
میخواهند شما را قبل از عید پسخ به زندان بیاورند،
فقط چند روز تا عید پسخ مانده است.

آیا میدانی، پاک کردن معبد
پس از ورود پیروزمندانه او به
اورشلیم برای او به چه معنا است؟



به تو گفتم که من باید به
دست آنها شکنجه بشوم و بر صلیب
کشیده خواهم شد، اما بعد از سه
روز قیام خواهم کرد.

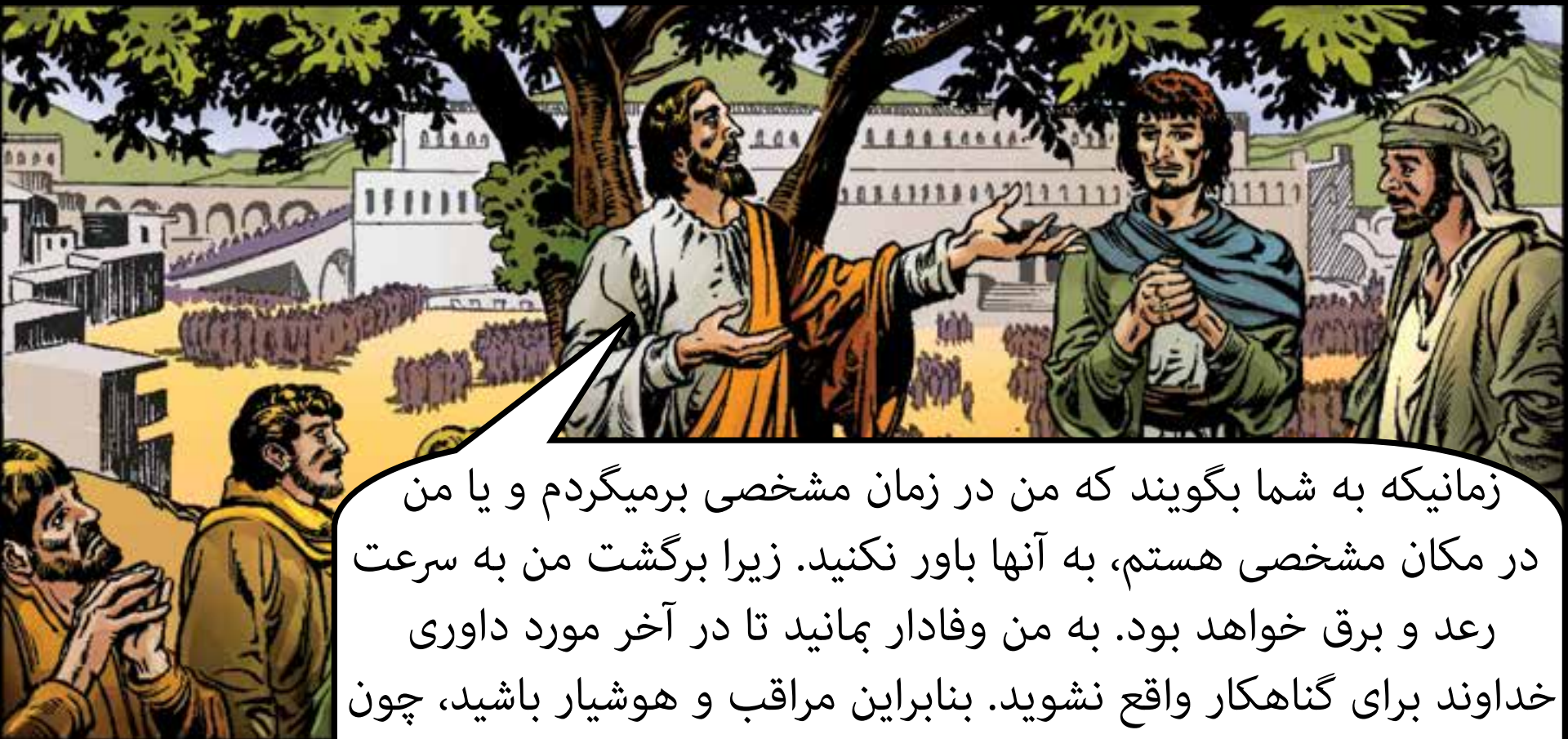
بله، یک نبوت در مورد مسیح
میگوید: "غیرتی که برای خانه تو دارم، آتشی در
وجودم برافروخته." و "او ناگهان به معبدش آمد"
و این رفتار او نیز یکی از دلایل مسیح
بودن اوست.

او باید قبل از عید پسح
متوقف بشود. ما در میان شاگردان
او جاسوسی داریم.

من به شما هشدار میدهم، بعد از رفتن من، آن‌ها شما ره به زندان خواهند انداخت، شما را کتک خواهند زد و بعضی از شما را خواهند کشت. شما شاهدان عشق و قدرت من، برای آنها خواهید بود. زمانی که آنها شما را به دادگاه ببرند، من سخنان را در دهان شما خواهم گذاشت. فرزندان بر علیه والدین خود و والدین بر ضد فرزندان خود خواهند بود. از شما نفرت خواهند داشت، چون شما مرا میشناسید. انبیاء دروغین زیادی برخواستند خواهند گفت که از طرف من آمده‌اند. روح القدس با شما خواهد بود.




استاد، به ما بگو چه زمانی این امور واقع خواهد شد؟ و نشانه آمدن تو و رسیدن آخر زمان چه خواهد بود؟




زمانیکه به شما بگویند که من در زمان مشخصی برمیگردم و یا من در مکان مشخصی هستم، به آنها باور نکنید. زیرا برگشت من به سرعت رعد و برق خواهد بود. به من وفادار بمانید تا در آخر مورد داوری خداوند برای گناهکار واقع نشوید. بنابراین مراقب و هوشیار باشید، چون شما روز و ساعت آمدن مرا نمیدانید.

زمان ظهور پسر انسان درست مانند روزگار
نوح خواهد بود. در روزهای قبل از توفان
یعنی تا روزی که نوح به داخل کشتی رفت،
مردم میخوردند و مینوشیدند و مشغول لذت
بردن بودند و آنها نمیدانستند که در معرض
خطر توفان و سیل هستند. سیل آمد و همه ی
آنها را از بین برد. من به طور ناگهانی خواهم
آمد، مانند دزدی که در هنگام شب می آید.




از دو مرد که در
مزرعه هستند، یکی
را میبرند و دیگری را
میگذارند.

از دو زن که آسیاب میکنند یکی
را میبرند و دیگری را میگذارند. پس
بیدار باشید، زیرا نمیدانید در چه روزی
خداوند شما می آید.



استاد، من باید به شهر
بروم و شخصی را ملاقات
کنم. من بعداً برمیگردم.

یهودا برو و آنچه
میخواهی انجام بده.



اگر مبلغ کافی باشد، من
میتوانم عیسی را به شما
بدهم.


اما آیا تو یهودا،
یکی از شاگردان او
نیستی؟

بله، من به مدت سه سال همراه او بوده ام.
اما من خسته شده ام. او حرف های عجیبی میزند و
من به آن پول نیاز دارم.

ساعت مقرر برای من
رسیده است. مثل یک دانه گندم
که به داخل زمین افتاده و مدفون
میگردد. اما بعد از مدتی از آن یک
دانه، دانه های فراوان و بیشماری
حاصل میگردد.




متی 14:26-16؛ مرقس 13:13-5؛ لوقا 17:26-37؛ یوحنا 12:23-34؛ 2 پطرس 3:10



اکنون جان من در اضطراب است.
چه بگویم؟ آیا بگویم ای پدر مرا از این
ساعت برهان؟ اما برای همین منظور به این
ساعت رسیده ام.



ای پدر نام خود
را جلال بده.



من نام خود را جلال داده ام و دوباره
جلال خواهم داد.

یک فرشته با او صحبت کرد!

خداوند با او
سخن گفت!

صدای او مانند
رعد بلند بود.

این صدا بخاطر شما آمد نه
بخاطر من. اکنون موقع داوری این جهان است
و حکمران این جهان بیرون، شیطان، شکست
خواهد خورد. اگر من بر روی صلیب رفته ام
تا بمیرم، همه آدمیان را به سوی خود
خواهم کشید.

ما میدانیم که انبیاء گفته
اند که مسیح تا به ابد زنده
خواهد بود، اما تو میگویی که
خواهی مرد، پس مسیح چه
کسی است؟





فقط زمان کوتاهی نور با شماست،
تا وقتی این نور با شماست راه بروید، مبادا
تاریکی شما را فرا گیرد. تا زمانی که نور را
دارید به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور،
خداوند شوید.

دارم دیوانه
میشم.



هر که مرا و کلام مرا رد کند،
در واقع خداوند را رد کرده
است. من نور جهان هستم.
اگر شما به من ایمان بیاورید
شما در تاریکی نخواهید
بود، بلکه زندگی جاویدان
خواهید داشت.



فصل 11:

عید پسخ و
مصائب مسیح

برو و غذای
عید پسخ را برای ما
آماده کن.



چقدر مشتاقم که این خوراک عید
پسح را قبل از آمدن مصائبم با شما
بخورم. من از این خوراک نخواهم خورد
تا زمانی که پادشاهی خدا در زمین بر
قرار شود. و در آن زمان شما در میز،
همراه من خوراک خواهید خورد، و شما
بر تخت ها خواهید نشست و دوازده
طایفه اسرائیل را داوری خواهید کرد.

من چیزی به شما خواهم
گفت، که زمانی آن را باور خواهید کرد که
اتفاق بیافتد. آیه کتاب مقدس در مزامیر 9:41،
اینطور نبوت و پیشگویی میکند: “حتی بهترین
دوستم نیز که به او اعتماد داشتم و نان و
نمک مرا میخورد، دشمن من شد.” پس بدانید
شخصی که به من خیانت خواهد کرد، دستش
در همین سفره به همراه
من است.

نه!



این کاملاً مشخصی است، اما
وای به حال شخصی که چنین
کاری خواهد کرد.




خداوندا، آیا آن فرد من
هستم؟ من نمیخواهم به شما
خیانت کنم.

خداوندا، آن شخص
من نیستم، درست
است؟

استاد، من هرگز به شما
خیانت نخواهم کرد.



کسی که دستش را همراه
من به سوی پیاله می آورد،
آن شخص است.



همه ی ما نان خود را
به طرف پیاله بردیم.

عیسی، به آرامی از عیسی
پرسید، چه کسی به تو خیانت
خواهد کرد. عیسی به او گفت:
آن شخصی که بعد از اینکه
دستم را از پیاله درآوردم تکه
نانی به او میدهم.



استاد، آیا من
هستم؟


خودت گفتی.

عیسی نان را در
پیاله برد، و سپس
آن را به یهودا داد.



سریعاً آنچه را که میخواهی
انجام بده.



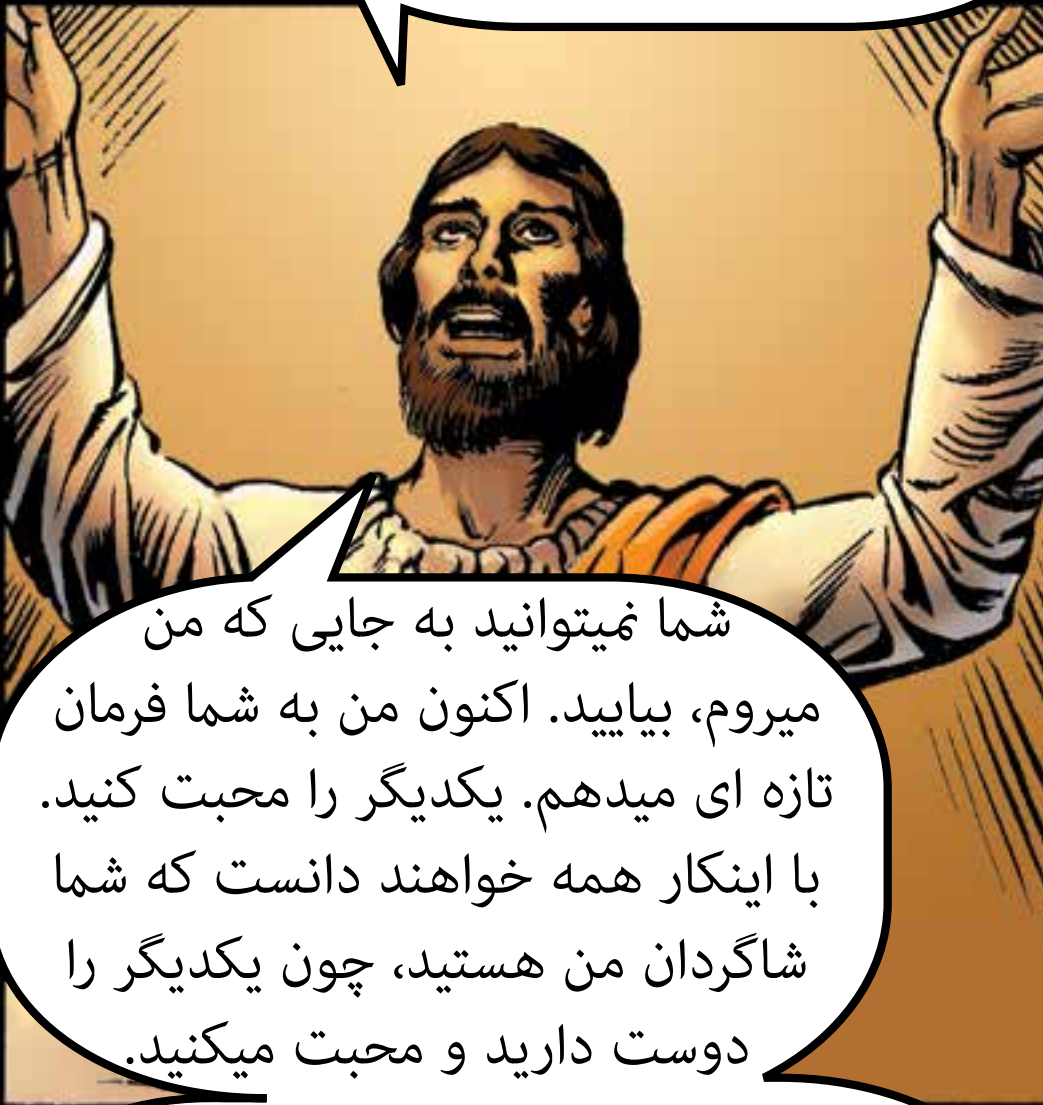


یهودا کجا می‌رود؟

استاد به او گفت که سریعاً به جایی برود.
از آنجایی که او مسئول پول‌ها است، احتمالاً او
می‌رود خیریه به فقیران بدهد.

متی 23:26-29؛


یوحنا 26:13-30



اکنون من جلال خواهم یافت.
فرزندانم من دیگر در میان شما
نخواهم بود.


شما نمیتوانید به جایی که من
میروم، بیایید. اکنون من به شما فرمان
تازه ای میدهم. یکدیگر را محبت کنید.
با اینکار همه خواهند دانست که شما
شاگردان من هستید، چون یکدیگر را
دوست دارید و محبت میکنید.

زکریا در مورد این ساعات چنین پیشگویی کرده
بود: "بعد از اینکه من از مرگ برخاستم. من در
جلو شما ظاهر خواهم شد. همه شما امشب
مرا انکار خواهید کرد."



خداوندا، اگر همه تو را
انکار کنند، من تو را انکار
نخواهم کرد.

پطرس، قبل از اینکه خروس
دو بار بخواند، تو مرا سه بار
انکار خواهی کرد.



من حاضرم همراه تو جان خود را
بدهم، قبل از اینکه تو را انکار کنم.

امکان ندارد من شما
را انکار کنم!

آنها نمیتوانند با
شکنجه، من را
وادار کند، شما را
انکار کنم.



آیات کتاب مقدس کاملاً واضح
میگویند: همه ی شما مرا انکار خواهید
کرد. دوباره اشعیاء نبی در مورد من چنین
پیشگویی میکند: “ با او مانند یک خلافکار
رفتار خواهد شد.”

پطرس، بعد از اینکه تو به سوی من
برگشتی و دوباره به من ایمان آوردی،
برادرانت را در ایمان تقویت کن و استوار
بساز.



متبارک باد، خداوند
خدای ما، مالک دنیا که
این نان را برای ما از
زمین مهیا نموده است.


این نان نشان
دهنده بدن من است، که
برای شما فدا خواهد شد.
هر گاه عید پسح را به جا
می آورید، این را به یاد
داشته باشید.

متی 33:26-35؛ یوحنا 38-31:13؛ 1 قرنیان

24:11-25



بدن من برای شما پاره
خواهد شد.



این را بگیرید و
همه را بخورید.




این جام شراب، نشانه خون
من و عهد جدید است که برای
آمرزش و پاک کردن گناهان شما
ریخته خواهد شد.



آن را در میان خودتان تقسیم کنید و تمام آن را بنوشید. من دیگر از محصول انگور نخواهم نوشید تا زمانی که آن را با شما در پادشاهی خود بنوشم.


در آینده، تا زمان بازگشت من، شما
این کار را انجام دهید تا مرگ مرا به یاد
داشته باشید.





از آنچه به شما گفتن، نترسید و
هراسان نشوید. در خانه پدر من منزلهای
بسیاری هست. زمانی که من بروم، آن مکان
را برای شما آماده خواهم ساخت. دوباره
برمیگردم و شما را پیش خود میبرم، تا جایی
که من هستم شما نیز باشید.


یوحنا 1:14-3؛ 1 قرنتیان 26-11:24



اما خداوندا، ما نمیدانیم
شما به کجا میروید، پس ما چگونه
میتوانیم بدانیم کدام راه به سوی
شما می آید؟




تو راه را میدانی، زیرا من راه هستم،
حقیقت و حیات هستم. هیچکس نمیتواند نزد خداوند
برود مگر از طریق من. اگر تو مرا بشناسی، خدای پدر
را میشناسی و او را دیده ای.



استاد، خدای پدر را به ما نشان
بده و ما باور راضی خواهیم شد.

فیلیپ، تو به مدت زیادی
همراه من بوده ای اما هنوز نمی‌دانی؟
اگر تو مرا دیده ای، یعنی تو پدر را نیز
دیده ای. من و پدر یکی هستیم.



من شما را ترک نخواهم گذاشت.
پیش شما برمیگردم. دنیا مرا دیگر نخواهد
دید، اما من روح القدس را به میان شما
خواهم فرستاد تا شما را تسلی دهد. او در
شما ساکن خواهد شد و شما را به سوی
حقیقت هدایت خواهد کرد.

اگر شما مرا دوست دارید، دستورات
مرا اطاعت کنید. من به شما آرامی
میدهم که دنیا نتواند آنرا بگیرد.



اگر مرا دوست دارید، از
اینکه نزد پدرم برمیگردم شادی خواهید
کرد. من اینها را به شما گفتم، تا زمانی
که اتفاق بیافتند، شما آن را باور کنید.

برخیزید تا سرود پرستشی بخوانیم و
سپس برای دعا به باغ برویم.




عیسی و یازده شاگرد
آخرین سرود پرستشی را
با یکدیگر خواندند.

متی 30:26؛ یوحنا 10:14-15، 15، 30-25

خیلی آرام بدنبال
من بیایید. ما به محل
مخفی خود برای دعا
خواهیم رفت.





شما غمگین خواهید شد ولی غم
شما به شادی تبدیل خواهد گشت.
پدر، مرا به اینجا فرستاده و دوباره
نزد او برمیگردم.

غمگین نباشید از اینکه به شما
گفتم، مدتی بعد مرا از نزد شما
خواهند برد، و پس از مدتی
دوباره مرا خواهید دید.

حالا شما به طور
واضح صحبت
میکنید. ما به آنچه
گفتی ایمان داریم.

آیا حالا ایمان می آورید؟ در زمان
کوتاهی همه ی شما مرا طرد کرده و
پراکنده خواهید شد. همینجا بمانید تا من به
کمی دورتر بروم و دعا کنم.

ای پدر آن ساعت رسیده. کاری را که به من سپرده بودی، تمام کردم. اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده همان جلالی که پیش از آفرینش جهان در نزد تو داشتم. من تو را به کسانی که تو از میان جهانیان برگزیده و به من بخشیدی شناساندم و آنها کلام مرا دریافت کرده و مطابق آن عمل کردند. جهان از آنان نفرت دارد، چنان که از من متنفر است. زیرا که حقیقت را درباره گناهانشان به آنها گفتم. همانطور که من متعلق به این جهان نیستم، ایشان هم نیستند. به درگاه تو دعا میکنم، نه برای اینکه آنان را از جهان ببری بلکه تا آنان را از شرارت و شیطان محافظت فرمایی.



من همچنین برای کسانی دعا میکنم که به وسیله پیام و شهادت آنان به من ایمان خواهند آورد، دعا میکنم تا همه آنان یکی باشند آن چنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند و تا جهان ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای و آن محبتی که تو نسبت به من داشته ای در آنها باشد و من در آنها باشم.



جان من از شدت
غم نزدیک به
مرگ است.



ای پدر، اگر امکان دارد این پیاله
غضب را از من بردار. اما اگر راه دیگری
نیست جز اینکه من این پیاله را بنوشم پس
اراده تو انجام شود.

عیسی مسیح به این دنیا آمد تا تمامی گناهان بشر را بر خود بگیرد. او متحمل صلیب و خوار شد ولی به رسوایی مردن بر روی صلیب اهمیت نداد. او شرم و گناهان تمامی انسانها را بر خود گرفت و فدیة شد تا برای ما آمرزش گناهان را به ارمغان آورد.




ای پدر، اگر امکان دارد
این پیاله را از من بردار.

اما نه اراده من، بلکه
اراده تو انجام شود.




عیسی، خون عرق می‌کرد.



ناگهان فرشته ای بر عیسی ظاهر
شد و او را تقویت کرد.

ای قدوس ساعات درد و رنج تو
آمده است. اما پدر همراه تو است. تمامی
ساکنین آسمان فردا نظاره خواهند کرد که تو
همه ی گناهان بشر را بر خود میگیری.


زمانی که تو دنیا را خلق میکردی،
ما در آنجا بودیم و زمانی که آنرا آزاد
میسازی ما نیز با تو خواهیم بود.




فردا شیطان شکست خواهد خورد و جریمه گناهان بشر پرداخت خواهد شد.

ابراهیم و تمام ساکنین بهشت، منتظر برگشتن تو هستند. آنها سفره ای برای تو در برابر دشمنانت آماده کرده اند، جام تو لبریز خواهد شد. مطمئناً نیکی و رحمت همراه تو خواهند بود و تو تا ابد در خانه خداوند ساکن خواهی شد.

برخیز، یهودا، آن فرزند گمراه شده، آنکه به تو خیانت کرده، دارد می آید.



پدر، به همین منظور
من به این دنیا آمدم.




شما به خواب رفته اید. آیا
نمی‌توانستید یک ساعت همراه من بیدار بمانید؟
برخیزید، به من خیانت شده و من به دست
گناهکار افتاده‌ام.



استاد، چقدر خوب است شما
را در اینجا دیدم. اما از این مترسم
که مرا تعقیب کرده باشند.

یهودا، آیا تو با یک بوسه
به من خیانت کردی؟





یهودا! ای
خیانتکار کثیف!

اگر آنها مقاومت
کردند، بکشیدشان.

صبر کنید! بدنبال چه
کسی میگردید؟

عیسی ناصری.

من هستم.





مراقب باشید! او
قدرت عجیبی دارد!

سربازان از عیسی
میترسیدند و به عقب رفته
بر روی زمین افتادند.



خودش است. از چه
میترسید؟ دستگیرش
کنید!


تو استاد
مرا نخواهی
گرفت.





صدای شمشیر!

آااای!



صبر کن! هیچ خونی در اینجا ریخته نخواهد شد. پطرس شمشیر خود را غلاف کن. اگر من میخوامستم میتوانستم 10.000 فرشته را خبر کنم تا مرا کمک کنند. الان ساعات تاریکی است.


او گوش
مرا برید!

شما با شمشیر بدنبال من
آمدید، انگار که من خلافکار هستم.
چرا آن زمان که من در معبد همراه شما
بودم مرا دستگیر نکردید؟ اما تمام این
چیزها اتفاق افتاد تا آنچه انبیا در کتاب
مقدس نوشته اند کاملاً به انجام رسد.






خداوندا به من کمک کن!



نگران نباش، مانند
روز اولش شد.



شما دنبال من هستید. ما هیچ
مقاومتی نمیکنیم. مرا ببرید اما با
دیگران را رها کنید.



این یک معجزه
است! او گوش مرا
شفا داد! او گوش مرا
شفا داد!

همه را دستگیر کنید!
همه را بگیرید! نگذارید کسی
فرار کند!

بگذار بقیه بروند.

تمام شاگردان در تاریکی شب فرار کردند.



زود باش حرکت کن، آنها
میخواهند قبل از اینکه مردم
با خبر بشوند تو پیش آنها
برسی.

آنها عیسی را نزد کاهنان
و شاهدان بردند.

آنها به من گفتند که تو
ادعا میکنی که مسیح هستی، و
همچنین گفتی که خدا پدر تو است.
تو گفتی که از این دنیا نیستی. تو
از کجا آمده ای؟

من در کنیسه ها بارها تعلیم
داده ام. من در خفا تعلیم ندادم. چرا از
من میپرسی؟ از آنهایی پرس که سخنان
مرا شنیدند. آنها میدانند من
چه گفتم.






تھی!


تو نمیتوانی با کاهن اعظم
چنین صحبت کنی.



اگر من حرف شیرانه ای
زدم، شاهدی برای آن بیاورید.
اما اگر سخنان من دست بوده،
چرا مرا کتک میزنید؟



شاهدانی که ضد او
هستند را بیاورید.



او گفت که معبد را خراب کرده و پس از سه روز آن را دوباره خواهد ساخت بدون اینکه به آن دست بزند.

نه، او گفت اگر کسی معبد را خراب کند، او آن را دوباره بنا خواهد کرد.

وقتی او سخن میگفت تو اصلاً آنجا نبودی / من شنیدم او چه گفت. وقتی که او در مورد خراب کردن معبد صحبت میکرد او به خودش اشاره کرد. من فکر میکنم او درباره بدن خودش صحبت میکرد که از بین خواهد رفت.



این بسیار خنده دار
است. او چگونه میتواند بدن
خودش را بعد از سه روز
دوباره بنا کند؟


من نمیدانم. او چگونه
میخواهد معبد خدا را در سه
روز بنا کند؟

آیا نمیشنوی آنها تو را متهم
میکنند؟ آیا تو نمیخواهی
پاسخی بدهی؟




عیسی ساکت ماند.

احمق جواب
نمیدهد.



من تو را به نام خدای زنده دستور
میدهم تا حرف بزنی و پاسخ بدهی، آیا
تو عیسی مسیح پسر خدای زنده هستی؟


من پسر خدا هستم. و تو مرا خواهی
دید که در دست راست خداوند در تخت
پادشاهی با قدرت نشسته ام و بر روی ابرهای
آسمان به این دنیا برمیگردم.



ما شاهدانی بیشتری نیاز نداریم.
همه ما با گوش خود شنیدیم او چه گفت.
او کفر گفت، او ادعا میکند پسر خدا است.
او مستحق مرگ است!

چشمان او را ببندید، تا
بینیم او چطور نبی است.

کاهن جامه خود را
درید، که این نشانه‌ی
سوگواری بزرگی است.



او را کتک بزنید! او تجارت
مرا در معبد از بین برد.


بینید آیا او میتواند
پیشگویی و نبوت کند.

بگذارید معجزه
ای انجام دهد.



تق!

او را دوباره
کتک بزنید!




ببینید او چقدر
ضعیف است!

صدای کتک زدن!

تق!

پیشگویی کن چه
کسی تو را زد. من فکر
میکردم تو نبی هستی.


زخم های خودت را شفا بده.
به ما معجزه ای نشان بده.



من تو را میشناسم! من تو
را همراه آن مرد، عیسی
دیده ام. تو یکی از شاگردان
او هستی، اینطور نیست؟

در همان وقت
بیرون از مکان
کاهن اعظم، پطرس
از دور عیسی را
دنبال کرده بود.


من عیسی را نمیشناسم. من فقط
میخواهم ببینم چه بر سرش خواهد آمد.



من امشب تو را در باغ دیدم!
تو همان شخص هستی...

ای مرد، آیا دیوانه شده
ای؟ من فقط یک ماهیگیر
ساده هستم. من این عیسی را
نمیشناسم.

متی 67:26-70؛ لوقا 65:22-64



بله، مطمئننا تو یکی از
شاگردان او هستی. من
تو را چندین بار همراه او
دیدم.

!&#;!\$ ای زن چه
میگویی؟ من هرگز در تمام
عمرم او را ندیده ام.

قوقولی قوقو
قوقولی قوقو

آن خروس کمی
زودتر از زمان معمول
دارد میخواند، اینطور
نیست؟

آنها، او را دارند بیرون می آورند.
به نظر میرسد او را کتک زده اند و
زمانهای بدی را داشته است.



او را شلاق بزنید.

به نظر میرسد دارند او را به دادگاه مدنی میبرند تا محاکمه شود.

آن ریاکاران چاق میخواهد شخص دیگری کارهای کثیف آنها را انجام دهد.

پطرس، بانگ خروس را شنید و حرف عیسی را به یاد آورد که به او گفت، قبل از اینکه خروس دو بار بخواند، تو عیسی را سه بار انکار خواهی کرد. او از بزدلی خودش بسیار شرمگین بود.

تا میتوانید او را شلاق بزنید.

خداوندا من چه کردم؟ من عیسی را سه بار انکار کردم، درست همانطور که خودش گفته بود. چرا دارد چنین اتفاقی می افتد؟ چرا او اینقدر دارد زجر میکشد؟

زود باش حرکت کن. ما تمام شب را وقت نداریم.


پدر به من قوت بده.

تو اینجا چه میخواهی؟ آیا ما پول کافی برای به
تو را پرداخت نکردیم تا به استادت خیانت کنی؟



من نظرم را عوض کردم.
او را آزاد کنید و من پول
را به شما برمیگردانم.

آن پول خون است و ناپاک هست،
ما به آن دست نخواهیم زد. قبل از اینکه امروز به پایان برسد استاد
تو خواهد مرد. لازم نیست تو از چیزی بترسی. ممکن است ما از تو
بخواهیم برای پیدا کردن شاگردان به ما کمک کنی.




پولت را بگیر. من آن را
نمیخوام. من نمیتوانم با این
گناه زندگی کنم.

چلپنک!

چینگ!



ای گدای احمق.

A man with dark hair, wearing a blue tunic and a green cloak, is running through a rocky, wooded landscape. He is looking back over his shoulder with a determined expression. The scene is filled with large, gnarled trees and rugged, brown rock formations. A speech bubble is positioned above him, containing Persian text.

من دیگر نمیتوانم
زندگی کنم.

خدایا، من چکار
غلطی انجام دادم؟




چرا نتوانستم حرص
و طمع خودم را
کنترل کنم؟



شاید مرگ به من آرامش بدهد...






من او را دیدم اما کاری
نبود که بتوان انجام داد و
او را متوقف کرد.

عجله کن، ما باید او را
پایین بیاوریم، شاید هنوز
زنده باشد!




اما همانطور که آنها از درخت
بالا رفتند تا او را نجات دهند.
جان یهودا به آتش لعنت ابدی
رفت تا برای همیشه عذاب
بکشد.



زمانی که او بیافتد، تو باید او را
بگیری در غیر اینصورت او به دره
خواهد افتاد.



او دارد سقوط
می‌کند!



چه افتضاحی! اعضای بدنش از
هم جدا شدند و در روی زمین
پخش شدند!

اوه! این صحنه حال مرا
بهم میزند.

این اتفاق نیز توسط انبیاء
پیشگویی شده بود.

چه کسی را برای من آورده ای، آیا یک مرتد دیگر؟ او را از اینجا ببر و بر طبق قوانین خودتان با او برخورد کن.



او مستحق مرگ است، در غیر اینصورت ما او را نزد شما نمی آوردیم. تو این اجازه را که بتوانیم کافر را سنگسار کنیم را از ما گرفته ای، بنابراین ما آمده ایم تا از تو اجازه بگیریم.

جرم او چه چیزی است؟



او ادعا میکند که
پادشاه است.

آیا تو پادشاه
یهودیان هستی؟


ملکوت و پادشاهی من در این دنیا
نیست. اگر اینطور بود، خادمین من برای
نجات جان من میجنگیدند.

پس آیا تو پادشاه
هستی؟



من به این دنیا آمدم تا شاهی
برای حقیقت باشم. هرکس که
بدنبال حقیقت باشد به آنچه من
میگویم گوش میدهد.





او هیچ گناهی انجام
نداده است که مستحق
مرگ باشد. تو میخواهی
من با او چکار کنم؟

مصلوبش کن!
مصلوبش کن!

او را از اینجا ببرید و
تازیانه بزنید.

زکریا 12:11-13؛ متی 8:27؛ مرقس 14:15؛ لوقا
4:1-23؛ یوحنا 18:29-38، اعمال رسولان 18:1

چند ضربه
شلاق بزنیم؟

آنها گفتند 39 ضربه
شلاق به او بزنیم.

ما خواهیم دید این واعظ
چقدر سر سخت است.

شلاق دم گربه ، نوعی شلاق است که یک دسته چوبی در حدود 18 اینچ دارد و همچنین دارای تسمه های چرمی است که هر کدام دارای 3 فوت طول است و سر آنها دارای سنگهای یا استخوانهای نوک تیز با فلزات برنده است.

آای!

دوستان او
اکنون کجا
هستند؟

محکمتر!

او برای آمرزش
هنوز التماس
نکرده است.

تق!

اینکار به احتمال زیاد او را
خواهد کشت و ما از دست
معجزات او راحت خواهیم شد.



سی و نه

سی و هشت

سی و هفت

سی و شش

سی و پنجاه

لوقا 11:23؛ یوحنا 2:19-1




کمر او داغون شده!

من همیشه
میخوامم پادشاهی
را شلاق بزنم.




او گفته که پادشاه است.
آن ردای ارغوانی را بر روی
او بیانداز.

پادشاه به تاج
نیاز دارد.




ها ها ها! این خارها
تاج خوبی برای او
هستند.

آخ!



بیا این عصای سلطنتی
خود را بگیر ای والا
مقام. ها ها ها!

تاج را بر سر
او خیلی خوب و
محکم بگذار.



ما تو را به عنوان پادشاه تمام
دنیا تاجگذاری میکنیم!


آاااااااا!

حالا بلند شو و بایست.

عصای سلطنتی
خودت را بگیر
پادشاه.

ها ها! زنده باد
پادشاه.

آره، اگر خوش شانس
باشد تا غروب زنده
خواهد ماند.




پادشاه یهود
ریش ندارد.



حالا او بیشتر شبیه
پادشاه است.



او اصلاً سرگرم کننده
نیست، او التماس نمی‌کند تا
به او رحم کنیم. بیایید او را
نزد پیلاتس برگردانیم.



پادشاه را ببینید.

ما پادشاه دیگری
جز سزار نداریم.

به آ « مرد نگاه
کنید. میخواهید من با او
چکار کنم؟

مصلوبش کن!
مصلوبش کن!



شما میتوانید او را ببرید و
مصلوبش کنید. من هیچ
خطائی در این مرد نمیبینم.




یعنی چه که خطای او
را نمیبینی؟ او ادعا میکند
که پسر خدا است.



پسر خدا؟ او را
نزد من بیاورید.


مزامیر 22؛ اشعیا 6:50، 5:53، 7؛ لوقا 22-23:13؛

یوحنا 8-19:4

A comic book illustration depicting a scene from the Bible. In the center, a man with a beard and long hair, wearing a crown of thorns, is being held by several men in Roman-style armor. One man in a yellow robe with a gold sash is speaking to him. In the foreground, a woman with a purple headscarf is shown in a state of distress, with a visible wound on her forehead. The background shows a stone wall and a wooden pillar.

تو کی هستی؟ چرا به من جواب
نمیده‌ی؟ آیا نمیدانی من این قدرت
را دارم تا تو را بکشم؟

اگر پدر آسمانی من به تو اجازه
نمیداد تو هیچ قدرتی نداشتی.



من به شما میگویم این
مرد هیچ خطائی نکرده است.
من او را آزاد میکنم.

اگر او را آزاد کنی،
تو دوست سزار
نیستی.

او را از اینجا ببرید و هر کاری که
میخواهید با انجام دهید. من نامه ای در
مورد جرم او مینویسم. اما من از خون این
مرد عادل مبرا هستم.


مصلوبش کن!
مصلوبش کن!

این دغل باز را مصلوب کنید!



حالا معجزات تو کجا هستند؟


متی 24:27؛ یوحنا 17-19:9



من فکر نمیکنم او بتواند
بیشتر از این طاقت بیاورد.

تق


صدای خرده شدن



بلند شو، یا تو را
شلاق میزنم.


هی تو! به این مرد کمک کن
تا صلیب خود را حمل کند.

چرا من؟




او چکاری کرده است؟

او همه را دوست داشته
و محبت کرده است.



اوه عیسی، ما
خیلی متاسف
هستیم.


دختران اورشلیم برای من گریه نکنید. برای خودتان
و فرزندانتان گریه کنید، زیرا زمانی خواهد رسید که ساکنان
اورشلیم از ترس پنهان شده و دعا میکنند تا بمیرند.



عیسی صلیب خود را تا مکان مرگش
حمل نمود. در آن روز دو دزد نیز
صلیب خود را حمل کردند.

هنوز بسیاری بودند که عیسی را دوست
داشتند و به او احترام می‌گذاشتند، اما آنها از
ترس جرات حرف زدن نداشتند.

متی 27:32؛ لوقا 23:26-33



این را بگیر و
بنوش، دردت را
تسکین میدهد.

نه من باید اراده ی
پدرم را انجام دهم.

او هنوز فکر میکند
پسر خدا است.



او را از
چهار طرف
بکشید.

چکش و میخ
ها را بیاور.



او را محکم نگه دارید.
او با اولین ضربه بشدت تکان
خواهد خورد. شما باید او را
ثابت نگه دارید تا اینکه میخ وارد
استخوان و چوب شده و او را
محکم نگه دارد.

نه! پسر من!

بوم!

صدای خرقه شدن!






به نظر تو چرا او
فکر میکند که پسر
خدا است؟

چیزی در مورد یک نبوت و
پیشگویی قدیمی است. که
میدانند چرا!!

مزامیر 22؛ اشعیا 53؛ متی 34-27:33



پاهای او را نگه دارید. معمولا
چند ضربه لازم است تا میخ وارد
استخوان و چوب بشود.

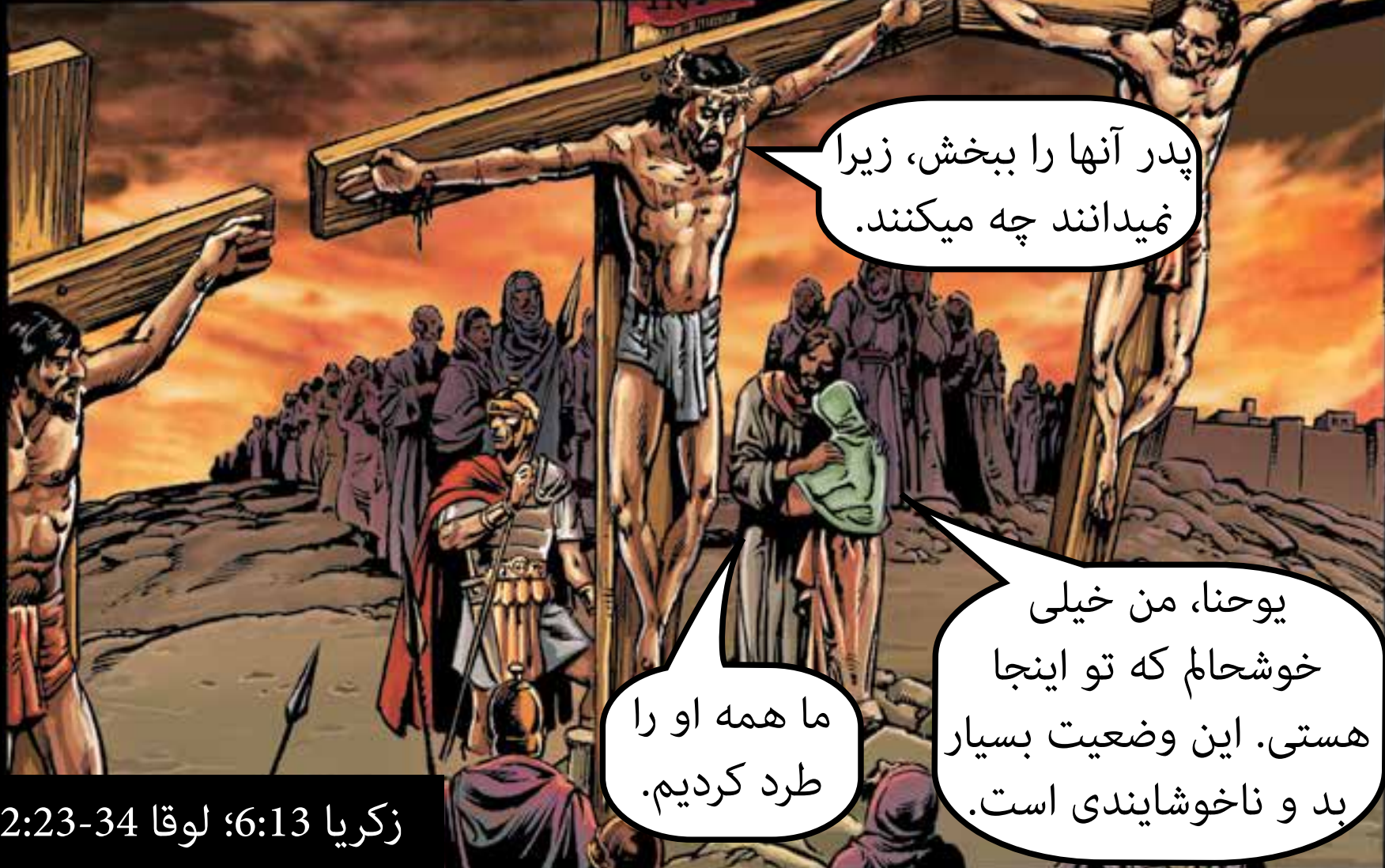


اوه، مریم من دیگر
نمیتوانم این صحنه را
تحمل کنم.

من هرگز نمیدانستم
این اتفاق اسفناک
خواهد افتاد.

ای احمق ها، صلیب
را بالا ببرید.

به من کمی
کمک کن ای
خوک تنبل.




پدر آنها را ببخش، زیرا
نمیدانند چه میکنند.

یوحنا، من خیلی
خوشحالم که تو اینجا
هستی. این وضعیت بسیار
بد و ناخوشایندی است.

ما همه او را
طرد کردیم.

زکریا 6:13؛ لوقا 34-23:32



نه، ما آن را به چهار تکه
قسمت میکنیم.

این ها لباس های
او هستند. من فقط
این یکی را برمیدارم.

ما برای آن
قرعه خواهیم
انداخت.

ما نمیتوانیم آن را
پاره کنیم، آن فقط
یک عدد لباس
بافته شده است.

آیات کتاب مقدس این واقعه را پیشگویی کرده بودند که یک لباس
را بین خود تقسیم کرده و برای لباس دیگر قرعه خواهند انداخت.

بالاترین تاس، همه را
خواهد برد.

مراقب باش لئو، خون
دارد روی تو میچکد.





آهای عیسی، تو گفتی میتوانی معبد خدا را خراب کنی و در سه روز آن را دوباره بسازی. خودت را نجات بده و از صلیب پایین بیا.

او دیگران را نجات داد. اما خودش را نمیتواند نجات دهد.

او به خدا اعتماد کرده بود تا او را نجات دهد. بگذار خدا اکنون او را نجات دهد، و او در خدا خوشحال و راضی بشود.

اگر مسیح پادشاه اسرائیل از صلیب پایین بیاید و ما آن را بینیم، ایمان خواهیم آورد.


فریبکار!

این را بنوش، درد تو
را تسکین خواهد داد.




نه.

مزامیر 18:22؛ متی 27:39-43؛ یوحنا 19:23-24



اگر تو پسر خدا هستی،
خودت را نجات بده و ما
رومیان رو میکشیم.

تو چرا قسم میخوری؟
آیا حتی وقتی که داری
میمیری از خدا ترسی
نداری؟




ما لایق آنچه بر سر ما می
آید، هستیم. اما او عیسی
است. او هیچ خطائی انجام
نداده است.

عیسی وقتی وارد پادشاهی
و ملکوت خودت میشوی
مرا به یاد داشته باش.



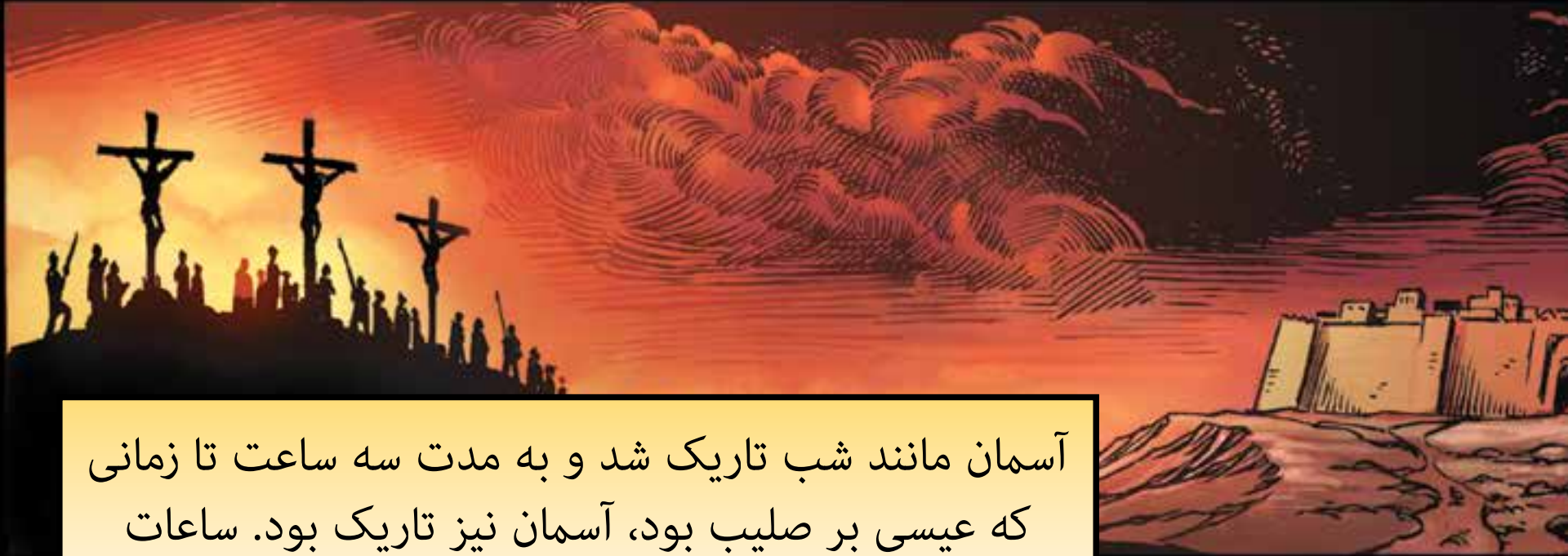
تو امروز همراه من به
بهشت خواهی رفت.



یوحنا، از مادرم مراقبت کن.

مراقب او
خواهم بود.

اوه عیسی، چرا؟



آسمان مانند شب تاریک شد و به مدت سه ساعت تا زمانی که عیسی بر صلیب بود، آسمان نیز تاریک بود. ساعات تاریکی بود. عیسی مسیح، آن خدای جسم پوشیده، بخاطر گناهان تمامی بشر فدیہ گردید و مصلوب شد.

همانطور که گناهان جهانیان بر روی
عیسی گذاشته میشد، او فریاد زد و گفت:



خدای من، خدای من، چرا
مرا ترک کردی؟

خدا او را قدیبه گناهمان بشر ساخت.

ای پدر، روح خود را
به تو تسلیم میکنم.

تمام شد!

اوه، یوحنا، تو دارد
میمیرد! من نمیتوانم باور
کنم او واقعاً دارد میمیرد!


و او مرد.

ناگهان زلزله شدیدی رخ داد.

دارد چه اتفاقی میافتد؟
اول آسمان مانند شب
تاریک شد، الان هم زمین
لرزه آمد.

اکنون او هیچ معجزه ای
نکرد. او مرده است.

این بخاطر عیسی
است، شاه یهودیان. او
این معجزات را انجام
داد.



دوباره همه جا روشن شد.
امروز، روز عجیبی است.

آره، و دقیقاً بعد از مردن
این شخص اتفاق افتاد.

حقيقتا او پسر
خدا است.



بیازی نیست پای او را بشکنیم. او مرده است. آیا میدانی
قبل از مردن چه گفت؟ او از پدرش خواست تا ما را ببخشد
که او را کشتیم. آنها به من گفتند که او شخص مقدسی بود
و معجزات زیادی انجام داد.

به ما دستور دادند تا پاهای
آنها را بشکنیم. باید مطمئن
شویم آنها مرده اند و آنها
را از صلیب پایین بیاوریم..
فردا یکی از روزهای مقدس
یهودیان است.




مردن او بر روی صلیب پیشگویی شده بود اما
هیچ یک از استخوان های او شکسته نخواهد شد.
پس این نبوت هم اتفاق افتاد.

بنابراین سربازان پای عیسی
را نشکستند، اما پاهای
دزدان را شکستند.

تقی!



مزامیر 20:34؛ زکریا 10:12؛ متی 54:27؛ یوحنا 31:19-37




حداقل آنها پای او
را نشکستند.

مریم من میروم تا برای مراسم
دفن او کمک بیاورم.



روز رو به پایان بود و عید سبت در حال شروع شدن بود و آنها باید برای پیدا کردن قبر و دفن کردن او عجله میکردند.



بزودی سبت شروع خواهد
شد. او را در قبر جدید من
دفن خواهیم کرد.

یوسف، یک مرد
ثروتمند بود که جزو
دوازده شاگردان عیسی
نبود. او قبر خود را
داوطلبانه برای تدفین
عیسی، بخشید.

یوسف، شما خیلی لطف
کردید. شما دوست بسیار
خوبی بودید.




فصل 12:

قیام مسیح و
تشکیل کلیسای
اولیه



عجله کنید دارد
دیر میشود.

او بارها به ما گفته بود که این اتفاق خواهد افتاد. اما من نمیفهمم چرا اینطور شد. به نظر میرسید که او میخواست اینطور بمیرد. او زمان و همه چیز را در اینباره میدانست. او شب گذشته هم دوباره به ما گفت.



ما وقت کافی نداشتیم
تا روغن برای دفن بدن او
را آماده کنیم.

بعد از روزهای عید
پسح ما برمیگردی و
روغن را می آوریم.

اما سه روز دیگر
پسح تمام میشود.

این تنها کاری است
که میتوانیم انجام
دهیم.


از این طرف. مراقب
پله ها باشید.

کاهنان نزد پیلاتوس
برگشتند.

آقا، آن فریبکار را که
شما مصلوب کردید، گفته بود
بعد از سه روز قیام کرده و از
قبر بیرون خواهد آمد.

اگر شاگردانش جسد او را
ربوده و جای دیگر پنهان کنند،
فاجعه ی بزرگی خواهیم داشت. به
همین خاطر چندین نگهبان بگذارید
تا از قبر محافظت کنند.

من نگهبانان میفرستم. تا
میتوانید از آنجا محافظت
کنید.



مطمئن شوید که کسی
این مهر و موم را از بین
نبرد.

هیچ شخصی نمیتواند
از افراد من عبور کند.
آنها نگهبانان قوی
هستند.

از اینکه مسیح مرده ی
شما فرار کند نگران نباشید. ما
هرگز جسدی را گم نکرده ایم.
مگر نه؟

ها ها ها!



سه روز بعد از دفن
شدن عیسی.

این اولین باری
است که ما از یک
شخص مرده محافظت
میکنیم.

بزودی روشنایی خواهد
شد و کار ما تمام شده و
آزاد خواهیم شد.




بزودی روشنایی میشود.
عجله کنید، سه روز است که
از دفن عیسی میگذرد.



کاش میتوانستیم
اینکار را زودتر
انجام بدهیم.

دوباره زلزله آمد!

آی!




واقعاً زلزله ی
شدیدی است.

صدای فریاد مردها به
گوش میرسد! حتماً کسی
آسیب دیده.



چی شده...؟

آاا!




خداوندا،
رحم کن!

این خدا
است!

او ما را
خواهد
گشت!


او دارد سنگ را جابجا میکند!



منو تنها نگذارید!
خداوندا رحم کن!

این غیر
ممکن است!

برای نجات جان
خود فرار کنید!



آن سنگ قبر عیسی بسیار
بزرگ است. ما چطوری
مردانی پیدا کنیم تا آن را
جایجا کنند؟

من نمیدانم، اما
سه روز و سه شب گذشته است.
ما باید عطر و روغن به جسد بزنیم،
حتما تا الان جسد او متعفن شده
است.

آنها نمیدانستند
که نگهبانان از قبر
محافظت میکنند.


چند دقیقه بعد.

شخصی سنگ
قبر را جابجا کرده
است!



جسد او گم شده
است. قبر خالی است!






اوہ! تو کی هستی؟
جسد عیسی کجاست؟

کفن او هنوز
اینجاست!

شگفت زده نشوید... من میدانم
که شما بدنبال عیسی که مصلوب
شده است، میگردید، او اینجا نیست
و او از مرگ برخاسته، درست
همانطور که خودش گفته بود.

بیاید قبر او را ببینید و سپس بروید و به شاگردان اطلاع دهید
که عیسی آنها را در جلیل ملاقات خواهد کرد.




عیسی زنده است!
تو میگویی او از مردگان
قیام کرده، درست مانند
الیعازر!

آن مردها فرشته
هستند!

عیسی زنده
است!

عجله کنید، ما باید
برویم و به شاگردان
خبر دهیم.



عیسی زنده
است! ما همین الان
از سر قبر او میاییم.

عیسی در آنجا نبود، اما
فرشتگان در آنجا بودند.

ما بخاطر داریم که عیسی
گفته بود که در روز سوم از
مرگ قیام خواهد کرد.

فرشته ها گفتند که عیسی شما
را در جلیل ملاقات خواهد کرد!



پطرس کجا میروی؟

به سر قبر
او میروم.

یوحنا به دنبال پطرس دوان دوان به
سر قبر رفت و از او جلو زد.

یوحنا صبر کن،
من نمیتوانم
مانند تو سریع
بدوم.






قبر خالی است!


این چه
معنی
میده؟



یوحنا، کفن او تا شده و در گوشه
نه، این غیر ممکن است. ای گذاشته شده. مثل اینکه عیسی
بلند شده و براه افتاده.




اما فرشته ها کجا هستند؟
آن زنها مطمئنا چیزهایی
دیده اند.



آیا آن مردی را که
لباس سفیدی به تن داشت
را دیدید؟

هیچ مردی، هیچ فرشته
ای، هیچ چیزی در آنجا
نبود. جسد او، آنجا نبود.



صدای گریه
کردن.

زن، چرا گریه میکنی؟



زیرا آنها سرور مرا برده اند، و من
نمیدانم او را کجا گذاشته اند.

مريم.



استاد!



مريم، مرا لمس نکن. من هنوز نزد پدرم به آسمان صعود نکرده ام. اما برو و آنچه را که دیده ای به شاگردان بگو و همچنین به ایشان بگو، من آنها را در جلیل ملاقات خواهم کرد.

استاد، شما زنده هستید.

شاگردان خبر زنده شدن عیسی از
مردگان را باور نکردند.

پطرس و یوحنا چیزی در قبر او
پیدا نکردند، من گمان میکنم کسی جسد او
را دزدیده باشد. آن زن های باید به این
حرفهای دیونه کننده که همه را ناراحت
میکنند، پایان دهند.


ما به عموأُس برمیگردیم.
دیگر اینجا چیزی برای ما
نیست.



اکنون روز سوم است.

آری، اما چرا او اجازه داد
تا او را بکشند، اگر او قرار بود
از مرگ برخیزد؟

آره، اگر او میخواست
پادشاه بشود، او این کارها را
مخفیانه انجام نمیداد، آیا
اینطور نیست؟



آیا میتوانم همراه
شما قدم بزنم؟


اووووه! تو مرا ترساندی.
تو از کجا آمدی؟

بله، روز خوبی برای
قدم زدن است.




همانطور که به شما
نزدیک میشدم، شنیدم که
شما صحبت میکردید و به
نظر ناراحت میرسید.

آیا نشنیده ای که در سه روز
گذشته در مورد عیسی ناصری چه
رخ داده است؟



ما امیدوار بودیم که
او مسیح باشد، اما او
مصلوب شد.

امروز صبح چند زن به قبر او رفتند
و دیدند جسد او در آنجا نیست! آنها ادعا
میکنند که فرشته ها دیده اند که به آنها گفته
عیسی زنده است.



سپس دو تا از شاگردان به
قبر رفتند اما آنها نه عیسی را و
نه فرشته ای را دیدند، جسد او
هم در آنجا نبود.

شما مردان در مورد چیزهایی که
انبیاء در مورد مسیح نوشته اند، باور و ایمان
ضعیفی دارید. آیا پیشگویی و نبوت نشده است
که مسیح در ابتدا رنج کشیده و دچار محنت و
درد می‌گردد اما سپس جلال و ملکوت
خداوند را می‌آورد؟

مزامیر 22؛ زکریا 7:13؛ لوقا 24-26:13

عیسی ناصری که

مصلوب شد، مدعی بود که مسیح است
و برابر با خدای پدر است، درست است؟ اشعیا
نبی گفته که او ”خدای قادر مطلق و پدر ابدی“
گفته خواهد شد. آیا عیسی نگفت، اگر او را
ببینید، شما پدر را دیده اید؟ تمام سخنان او در
آیات کتاب مقدس ثابت شده است.



اشعیا همچنین در مورد او گفته است: او زمانی خواهد آمد که در اسرائیل و یهودا هیچ پادشاه یهودی نخواهد بود. او ادامه میدهد و میگوید: مسیح از طریق یک باکره بدنیا خواهد آمد. با توجه به گفته میکاه نبی، او در بیت لحم، یهودا بدنیا خواهد آمد، همانطور که عیسی در آنجا بدنیا آمد. پیشگویی ها و نبوت های بسیاری میگویند که او از نسل داود پادشاه است. هم یوسف و هم مریم از نسل داود هستند.

زکریا نبی میگوید، بدن آن نجات دهنده سوراخ خواهد شد، و دوستانش او را کتک خواهند زد و به دستان او صدمه خواهند شد و او مانند بره ای برای قربانی شدن به قربانگاه خواهد رفت، و تمام اینها باعث مرگ او خواهد شد و او در مقبره ی فرد ثروتمندی دفن خواهد شد.





اشعیا پیشگویی کرد، اسرائیل او را رد خواهد کرد. همچنین آن نبی، زجر و عذاب کشیدن او را پیشگویی کرده است. یکی از دوستان او برای 30 سکه نقره به او خیانت میکند و او در برابر دشمنانش از خودش دفاع نخواهد کرد. او عذاب کشیده و زخمی خواهد شد، ریش او را خواهند کند. بدن لخت او را خواهند دید و بر صورت او آب دهان خواهند انداخت. به کمر او شلاق خواهند زد، تا اینکه او بیش از هر شخص دیگری صدمه ببیند و چهره اش خدشه دار شود.

انبیاء میگویند: مسیح، کوران را بینا و زندانیان را آزاد خواهد کرد، او شبان اسرائیل خواهد بود و او به صهیون برای بعنوان نجات دهنده خواهد آمد.

اما این فاجعه

ای نبود که هیچ کنترلی بر

عهده او نباشد. آیا عیسی نگفت که

کسی نمیتواند جان او را بگیرد اما تنها با اراده
ی خود، جان خودش را داد؟ اشعیا گفته است:

زخم های او باعث خشنودی خداوند خواهد شد

زیرا که جان او برای قربانی گناهان است. زیرا

برای گناهان دیگران او خار و ذلیل شد، زیرا او

گناهان بسیاری را به خود گرفت و متحمل

آنها شد و با مرگ خود بسیاری را نجات

داد.




با این حال پایان
ماجرا نیست. اشعیا پیشگویی
کرده است، او بعد از مرگش، زنده
خواهد شد، او جلال و ارتقاء یافته
و پرستش خواهد شد. او تا آخر دنیا
راه نجات است. او شکست نخواهد
خورد. مسیح، عهد جدید خداوند با
انسان ها، خواهد بود.





او داور خواهد بود
و اسرائیل جدید را در شهری و
زمینی جدید، حکومت خواهد کرد.
زمانی خواهد رسید که هر زانویی خم
شود و هر زبانی اعتراف کند که او
خداوند است.

مزامیر 15:22، 9:41؛ اشعیا 14:7، 16، 6:9، 1:11، 4، 11:40، 4:42؛ 6-7، 23:45، 6:49-7،
6:50، 13:52-14، 1:53، 3، 5، 7، 9-10، 12، 20:59؛ ارمیا 6-5:23؛ میکاه 2:5؛ زکریا 12:11-
13، 10:12، 7-6:13؛ یوحنا 18:10



به من بگوئید شما چرا غمگین هستید؟
آیا آن زن ها به شما نگفتند که فرشته ها گفته
اند او از مرگ برخواسته ؟

این بسیار
شگفت انگیز
است!

اینجا خانه من است. آقا
لطفا امروز را در خانه من بمانید، زیرا
دیگر دیر شده است. من دوست دارم
نبوت های بیشتری در مورد عیسی از
شما بشنوم.




آقا ما خیلی خوشحال خواهیم شد
اگر برای این سفره و غذا دعا کنید.





مقدس باد، خداوند خدای ما، خالق
هستی که نان را از زمین به ما میدهی و
بر سر سفره ی ما قرار داده. برای این نان
ما تو را شکر میکنیم.



از این نان بگیرید
و بخورید.

عیسی! این تو هستی.

استاد!



او ناپدید شد!

او رفت!

تمام این مدت،
عیسی با ما بود!

پس جای تعجبی ندارد
که او تمام این نبوت ها
را میدانست.




عیسی زنده است! مرگ
نتوانست او را نگه دارد! او
زنده است! بیا تا به اورشلیم
برگردیم و به شاگردان خبر
دهیم.

همان وقت در اورشلیم.

در را خوب قفل کن. الان
که جسد عیسی ناپدید شده
است، کاهنان از قبل خشمگین
تر هستند. آنها میگویند ما
جسد او را دزدیده ایم.


از میان آن همه
سرباز مسلح؟





عیسی گفته بود
که در روز سوم از
مردگان قیام میکند.

من، تا او را نبینم و به محل
زخم میخ ها در دست او را لمس
نکنم، باور نخواهم کرد که او
زنده است.




این یک روح است!

کمک!

او عیسی
است!

نترسید. توما، تو گفتی که
ایمان نخواهی آورد، مگر اینکه خودت
بینی. بیا و به جای زخم میخ ها در دستان
مرا لمس کن. بیا و زخم های کمر مرا
بین و لمس کن.



تو سرور و خداوند
من هستی.

توما، تو این برکت را
داستی که بتوانی با چشمان
خودت زخم های مرا ببینی
و ایمان بیاوری، اما خوشا به
حال کسانی که مرا ندیده اند
و ایمان می آورند.




استاد!

خوراکی برای من بیاورید. من چیزهای زیادی دارم تا به شما تعلیم بدهم و من فقط چند روز همراه شما خواهم بود.

عیسی!

لوقا 36:24-43؛ یوحنا 31-20:26



شما باید به تمام شاگردان ما اطلاع دهید تا مرا در جلیل ملاقات کنند. من در آنجا با شما صحبت خواهم کرد.

در آیات کتاب مقدس نوشته شده است که مسیح بخاطر گناهان شما زجر خواهد کشید و در روز سوم از میان مردگان قیام خواهد کرد، و اینکه پیام خوش انجیل در نام مسیح به تمام دنیا خواهد رسید و شروع آن از اورشلیم خواهد بود.

متی 20-28:18؛ لوقا 49-24:44؛ یوحنا 4-14:2



تمام اختیارات آسمان و
زمین به من داده شده است. پس
بروید و تمام قومها را شاگرد من سازید
و ایشان را به اسم پدر و پسر و روح
القدس غسل تعمید دهید؛ و به ایشان
تعلیم دهید که تمام دستوراتی را که
به شما داده ام، اطاعت کنند. مطمئن
باشید هر جا که بروید، حتی دورترین
نقطه دنیا باشد، من همیشه
همراه شما هستم.


در منزل پدر من، اتاق هایی برای
شما آماده شده است. من حالا میروم تا
مکانی را برای شما آماده کنم. دوباره می
آیم و شما را پیش خود میبرم تا جایی که من
هستم شما نیز باشید.



او دارد به آسمان
صعود میکند!


او نزد پدر
خود برمیگردد.

به اورشليم برويد
و منتظر نزول روح القدس
باشيد. وقتی روح القدس بر شما
نازل شود قدرت خواهيد يافت و
در اورشليم و تمام يهوديه و سامره
و تا دورافتاده ترين نقاط عالم
شاهدان من خواهيد بود.



من همیشه همراه شما
هستم، تا انقضای عالم.

او رفت. او به
آسمان برگشت.



چرا هنوز به
آسمان نگاه
میکنید؟

چی؟ چه
کسی سخن
گفت؟

آنها همان دو فرشته ای
هستند که من در قبر دیدم.

عیسی که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، همان طوری که بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق بر روی ابرها باز خواهد گشت.



او نزد پدرش به آسمان برگشت.

به اورشلیم برگردید و در آنجا منتظر نزول روح القدس باشید.



لوقا 51-24:49؛ اعمال رسولان 11-1:7



شاگردان، همانطور که عیسی به آنها فرمان داده بود به اورشلیم برگشتند، و در آنجا به مدت ده روز، دعا کردند و منتظر وعده ی خداوند برای نزول آن قدرت از آسمان بودند. آنها در مورد قیام عیسی آزادانه صحبت نمیکردند، زیرا میترسیدند آنها را نیز بکشند.



در مکانی که دعا میکردند، شروع به
لرزیدن کرد و باد قدرتمندی شروع به
وزیدن کرد و زبانه های آتش بر بالای سر
هر کدام از شاگردان ظاهر شد.

آنها با روح القدس پُر شدند
و شروع به پرستش خداوند
به زبان های مختلف و
ناآشنا کردند.



وقتی که روح القدس بر آنها نازل شد، آنها دیگر ترسی نداشتند، از خانه بیرون آمدند و خداوند را در میان عموم پرستش کردند.

برکت بر خداوند، پدر و
خدای ما عیسی مسیح باد.

به نظر میرسد که مست باشند، اما آنها به زبان
مادری من به خوبی صحبت میکنند.






آنها به زبان من هم سخن میگویند. این مردان چگونه این تعداد زبان را به خوبی یاد گرفته اند؟ آنها به نظر تحصیلکرده نمی آیند.

شما ای مردان اسرائیل، شما معجزاتی را که عیسی انجام داد را دیدید. اینها نشانه ای است که ثابت میکند خداوند همراه او بود. با اینکه او را مصلوب کردند، خداوند او را از میان مردگان دوباره زنده کرد.

1.000 سال پیش داود اینطور پیشگویی کرد: "در دنیای
مردگان ترک نشد و جسد او هرگز فاسد نشد."




به همین دلیل بگذارید تمام اسرائیل بداند که همان
عیسی را که شما مصلوبش کردید، خداوند او را سرور و
خدای ما قرار داده است.



ما عیسی را مصلوب کردیم،
حالا باید چکار کنیم؟

افکار خود را نسبت به عیسی تغییر
دهید و از او اطاعت نموده و توبه کنید و سپس برای
آمرزش گناهانتان به نام عیسی مسیح غسل تعمید بگیرید
و او گناهان شما را خواهد بخشید و عطیه خداوند، روح
القدس را دریافت خواهید کرد.



عیسی خداوند
است.

من به عیسی
ایمان دارم، مرا
تعمید بدهید!

کسانی که کلام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند و در
یک روز سه هزار نفر به عیسی ایمان آوردند.


چند ماه بعد...

انگار همین دیروز بود که
عیسی همراه ما بود.

اکنون هزاران نفر به عیسی
ایمان آورده اند و هر ساعت به
تعداد آنها اضافه میشود.

آره، اما من میتوانم حضور او
را قوی تر از زمانی که با او راه
میرفتم، حس کنم.

مزامیر 2، 10:16؛ اعمال رسولان 27:2؛ 37-41



آقا لطفا به من فقیر لنگ
کمک کنید و سکه ای بدهید.

پطرس، من هیچ پولی
ندارم. آیا تو پولی
همراه خود داری؟

نه، اما از زمانی که روح
القدس بر ما نازل شد، ما
چیزی داریم که به او بدهیم.

من طلا و نقره ای ندارم به تو بدهم
اما آنچه را که دارم به تو میدهم. در
نام عیسی مسیح برخیز و راه برو.



اینقدر بی رحم نباش.
این مرد از زمان تولد لنگ و
فلج بوده. پاهای او هیچ توانی
ندارند تا حرکت کنند.

عیسی مسیح تو را
شفا داده و کامل
کرده.





اووه!

ای خدای
قادر مطلق!

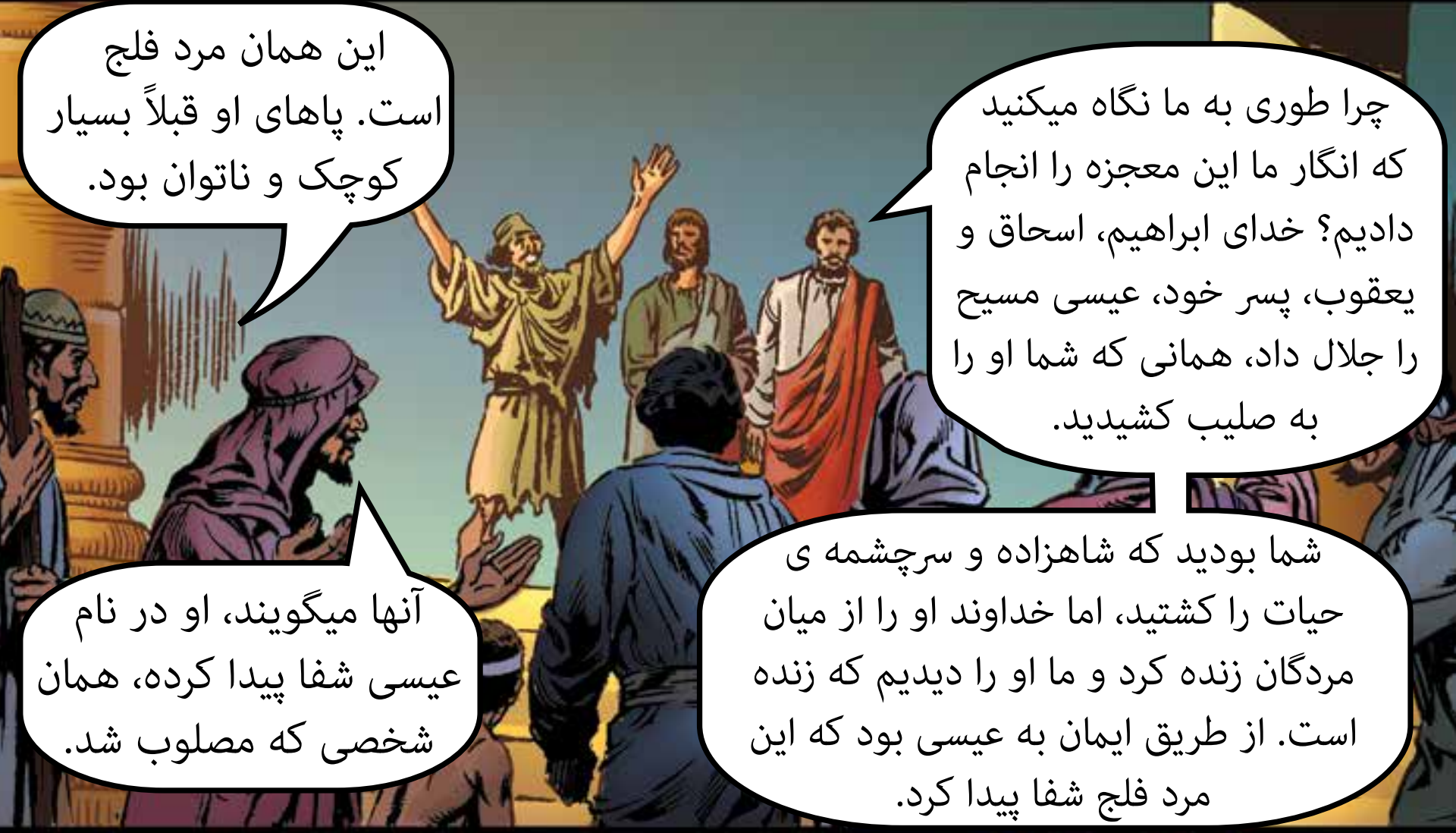
پاهای او دارند
رشد میکنند!



من نمیتوانم باور
کنم. مرد فلج دارد
راه میرود!

نه، او دارد میدود.

جلال بر خداوند!
شکر ای عیسی!



این همان مرد فلج
است. پاهای او قبلاً بسیار
کوچک و ناتوان بود.

چرا طوری به ما نگاه میکنید
که انگار ما این معجزه را انجام
دادیم؟ خدای ابراهیم، اسحاق و
یعقوب، پسر خود، عیسی مسیح
را جلال داد، همانی که شما او را
به صلیب کشیدید.

آنها میگویند، او در نام
عیسی شفا پیدا کرده، همان
شخصی که مصلوب شد.

شما بودید که شاهزاده و سرچشمه ی
حیات را کشتید، اما خداوند او را از میان
مردگان زنده کرد و ما او را دیدیم که زنده
است. از طریق ایمان به عیسی بود که این
مرد فلج شفا پیدا کرد.

من میدانم که شما بدلیل بی اعتنایی او را
مصلوب کردید، اما انبیاء به ما هشدار داده
بودند که این اتفاق ها خواهد افتاد.



شما همگی مرا میشناسید. تنها خدا میتواند
پاهای مرا به من برگرداند و مرا شفا دهد. به
عیسی ایمان بیاورید و او را پیروی کنید.


فکر خود را در مورد عیسی
تغییر دهید و شاگردان او
بشوید زیرا گناهان شما
بخشیده خواهد شد.



همان کاهنان مذهبی که عیسی را مصلوب کرده بودند، سربازانی فرستادند تا پطرس و یوحنا را دستگیر کنند.

هیچ قانونی وجود ندارد که شما مردم را بر ضد شریعت ما برانگیزانید و تشویق کنید.

آنها هیچ کار اشتباهی انجام نداده اند.




اکنون آنها مرد فلج را به جرم شفا پیدا کردن و راه رفتن بازداشت میکنند.

این یک معجزه است، درست مانند کاری که عیسی انجام داده بود زمانی که او اینجا بود.

من همسایه ای دارم که میگوید بعد از مرگ عیسی، او را زنده دیده است. آنها میگویند عیسی خود را بر 500 نفر در یک زمان ظاهر کرده است.

من میروم تا باقی شاگردان را پیدا کنم و از آنها بیشتر یاد بگیرم.



من فکر میکردم بعد از اینکه
عیسی را مصلوب کردیم از
دست این مرتد ها خلاص
میشویم.

آنها ادعا میکنند که
او نمرده است.

پس ما بار دیگر
او را و پیروانش را خواهیم
کشت.

آنها میگویند، او در
آسمان نزد خدای پدر
است.

پس آن دو شاگرد به زودی
به آنها خواهند پیوست.


ما میدانیم که این مرد از زمان تولدش
فلج بوده. چطور شما او را شفا دادید؟
در نام چه شخصی اینکار را انجام دادید.

در نام عیسی مسیح ناصری،
همان شخصی که شما او را مصلوب
کردید و خدا او را از مردگان زنده
کرد، این مرد فلج را شفا یافت. آیات
کتاب مقدس را بخاطر بیاورید "همان
سنگی که شما بنایان خوار شمردید و
رد کردید، اکنون مهمترین سنگ
زاویه بنا است."






در زیر این آسمان و در
زمین هیچ نامی جز نام
عیسی وجود ندارد که
باعث نجات و رستگاری
شود.



بهر حال ما نمیتوانیم این معجزه را انکار کنیم.
همه دیدند که این شخص فلج توسط شاگردان
مسیح و در نام عیسی مسیح شفا یافته و این
مشکل ایجاد میکند.

این مردان به
نظر عامی و بیسواد
میایند. اما با جسارت
و آزادانه پیشگویی
های انبیاء را نقل
قول میکنند.

من آنها را شناختم. آنها
همراه عیسی بودند.



آنها را از اینجا بیرون کنید!

خودتان قضاوت کنید، در نظر خدا چه چیزی درست است؟ از خدا اطاعت کنیم یا از شما؟ اما ما نمیتوانیم از گفتن آنچه دیده ایم و شنیده ایم، دست برداریم.

اگر شما به کار خود ادامه دهید و در مورد عیسی صحبت کنید و در نام او شفا بدهید، شما هم به سرنوشت او دچار خواهید شد. آیا فهمیدید؟ حالا از جلوی چشمان من دور شوید و دیگر نمیخواهم در مورد مزخرفات رستاخیزی چیزی بشنوم.


پیام انجیل در سراسر
اسرائیل پخش شد.
بسیاری به عیسی ایمان
آوردند و در آب غسل
تعمید گرفتند.

کلیسا مثل یک خانواده ی
چند هزار نفره پر از محبت و
آرامش شده بود.

آیا پیغام خوش عیسی
مسیح را شنیده ای؟


عیسی از مردگان قیام کرده.
او زنده است و حتی الان
همراه ما است.






در کلیسا با زنان
با عزت و احترام
رفتار میشود.

از زمانی که خانواده ی
من به عیسی مسیح ایمان
آوردند، برای اولین بار در خانه
ما آرامش آمده است.



مسیحیان در هنگام
انجام کار سرود
پرستشی میخوانند.



تعداد مسیحیان رشد میکرد
و به هزاران نفر رسید و آنها
هر چه داشتند را با یکدیگر
به اشتراک میگذاشتند. پیغام
خوش انجیل را هر روزه در
خیابان ها و در خانه ها
میرساندند.

اعمال رسولان 30:13-32



ای برادران اسرائیلی، شما
میدانید که خداوند به اجداد ما گفته بود،
نسل آنها به سرزمین غریبی خواهند رفت
و به مدت 400 سال در آنجا اسیر خواهند
بود، سپس خداوند فرمود، آن قوم را مجازات
خواهد کرد و قوم خود را نجات خواهد داد
و آنها را به سرزمینی که به ابراهیم وعده
داده بود، آورد.

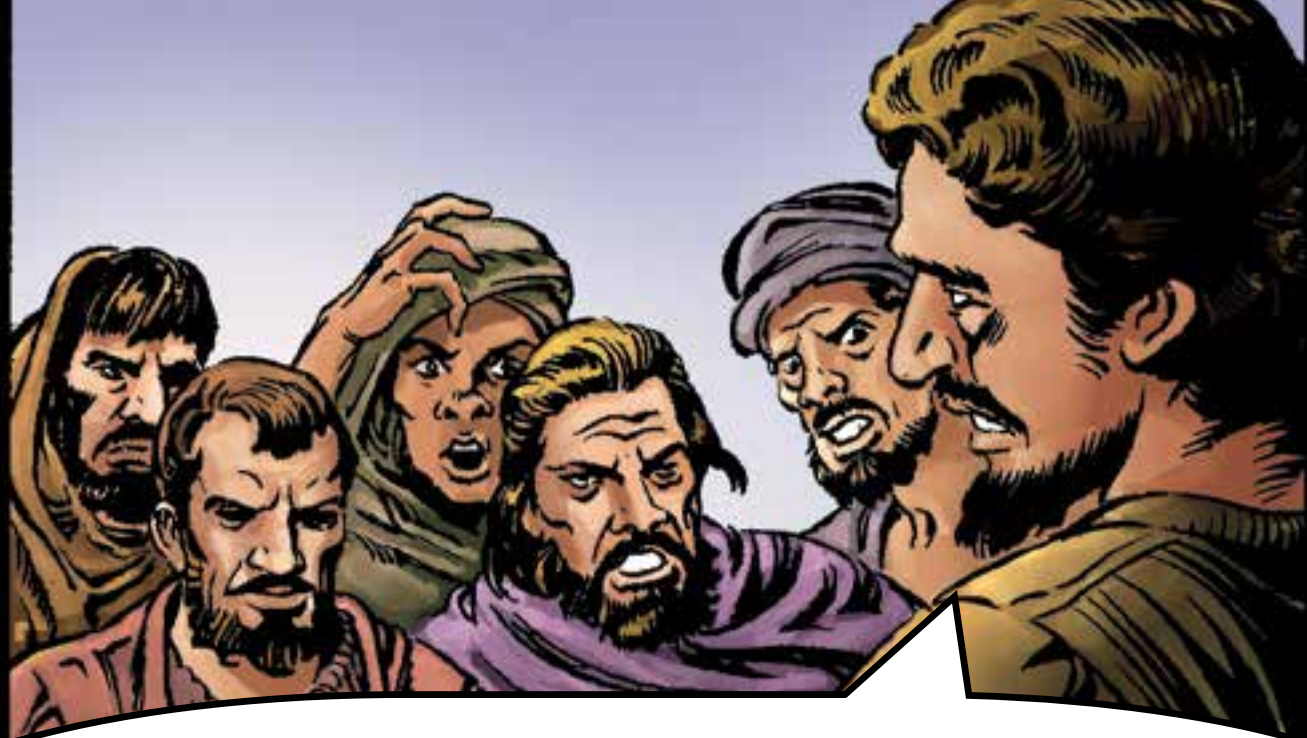





استفان، خودت
را مسخره کردی.

تو بر ضد
معبد ما سخن
میگویی!

اما سلیمان خانه خدا را بنا
کرد، در حالی که خدای عظیم در
مسکن های ساخته دست بشر ساکن
نمیشود. همانطور که نبی فرموده است:
”آسمان تخت من و زمین پای انداز من
است. برای من چه خانه ای خواهید
ساخت؟ استراحتگاه من کجاست؟ آیا
دست خود من تمام اینها را نساخته
است؟“




شما لجباز و سرکش هستید. قلب شما بر ضد خدا است. شما به ضد روح القدس هستید چنان که پدران شما چنین بودند. شما و پدران شما انبیائی را که آمدن عیسی مسیح را پیشگویی کرده بودند آزار داده و کشتید. اما شما به شخص مسیح نیز خیانت کردید و او را کشتید.



استفان، آیا خودت را
یهودی میدانی؟

تو قوانین و سنت
اجداد ما را با چه چیزی
عوض میکنی؟ با یک مرد
که مرده است و رومیان
او را مصلوب کردند و
کسی از او خبر ندارد؟

نگاه کنید! من آسمان را میبینم
که باز شده است و مسیح را میبینم که
در دست راست خدا ایستاده است. او
چه پر جلال و شکوه!



گوش های خود را بگیرید و به این
کفر ها گوش ندهید!

تو لایق
مرگ است!

او را به بیرون از
شهر ببرید و تا مرگ
سنگسارش کنید.

اشعیا 1:66؛ اعمال رسولان 57-7:1




ای کافر!

او میخواهد
مذهب ما را
نابود کند.


ما عیسی را
مصلوب کردیم.
تو را سنگسار
خواهیم کرد.

حتی بعد از سنگسار
من، عیسی همچنان
خداوند باقی خواهد
ماند.



او به مذهب ما کفر گفت. ما میگوییم
او باید کشته شود. شائول آیا مقامات مذهبی
این اقتدار و اجازه را به ما میدهند؟

من حکم اعدام او را
صادر میکنم. او یکی از پیروان
عیسی مرده است. کفر گویی باید
متوقف شود. او را
سنگسار کنید.



شائول، ردای
مرا نگه دار.

ای عیسی خداوند، روح
مرا بپذیر و این گناه را به
حساب آنان نگذار.




در آن زمان آزار و اذیت زیادی
بر ضد کلیسا در اورشلیم بود و
همه شهر را ترک کردند به غیر
از رسولان عیسی.

این کافر را بکشید!

به زندگی پیروان
عیسی خاتمه دهید!

این تازه شروع شده!





آیا از پیروان مسیح کسی
در اینجا هست؟

پدر مرا اذیت
نکنید!

آن زن را
هم بگیرید.

شائول که یک فریسی
بود بر ضد کلیسا
میجنگید، وارد خانه ها
میشد، مردان و زنان را
به زندان می انداخت.

زمانی که یک مسیحی به نام
فیلیپس در حال دعا کردن بود،
فرشته بر او ظاهر شد.

فیلیپس برخیز و به طرف جنوب
به راهی برو که از اورشلیم به
بیابان غزه می‌رود.



من نمیدانم چرا خداوند
میخواهد من به این راه بروم. اما
اگر خداوند چنین میفرماید، من
خواهم رفت.




به نظر میرسد اینجا،
همان مکان مورد نظر
خداوند است. حالا
باید چه کار کنم
خداوندا؟





خداوندا،
خواست تو
چیست؟

A man with a beard, wearing a green robe, is sitting on a large rock on the right side of the image. He is looking towards the left, where a caravan of people and animals is moving through a valley. The background features rolling hills and mountains under a clear sky. A large, gnarled tree is partially visible on the right.

یک کاروان! آیا به همین دلیل
مرا به اینجا آورده ای؟ آیا در آنجا
شخصی هست که تو او را برای
خودت انتخاب کرده ای؟


برو و به آن
کاروان ملحق
شو.

اعمال رسولان 26:8-29




در آنجا مردی بود که در دربار ملکه اتیوپی دارای قدرت و نفوذ بسیاری بود. او خزانه دار ملکه بود. تمام ثروت آن سرزمین به او سپرده شده بود. او برای عبادت و پرستش مانند یهودیان به اورشلیم رفته بود و اکنون در حال بازگشت به اتیوپی بود و در همین زمان مشغول خواندن کتاب مقدس بود.

”او مانند گوسفندی که به قربانگاه میبرند، یا مثل بره ای که پیش پشم چینان زبان نمیگشاید، کلامی به زبان نیاورد. بدین گونه او را حقیر شمردند و حقانیتش را نادیده گرفتند. چه کسی درباره فرزندان او سخن خواهد گفت؟ زیرا حیات او از روی زمین منقطع شده است... ”




من شنیدم که شما کتاب اشعیا
را میخوانید. آیا آنچه را که
میخوانید متوجه میشوید؟

تو فهمیدی من کدام کتاب را میخوانم.
اما من متوجه نمیشوم چه میگوید،
شخصی باید آن را به من توضیح دهد. بیا
و همراه من سوار این درشکه شو.



آیا تو از اورشلیم
می آیی؟

بله، من آنجا برای عبادت رفته بودم.
من فقط دنباله روی مذهب پدرانم هستم.
ولی در قلبم آرامشی حس نمیکنم. مثل اینکه
خدا با من خیلی فاصله دارد.



من در مورد مسیح که آمدن
او وعده داده شده بود، خوانده ام. زمانی
که در اورشلیم بودم هزاران نفر میگفتند
که او آمده است اما او را مصلوب کردند
و سپس او از مردگان قیام کرده و
زنده است.

من دارم کتاب مقدس و پیشگویی انبیاء را
جستجو میکنم تا ببینم آیا چنین چیزی پیشگویی
شده بود. آیا تو میدانی اشعیا نبی در این آیه در
مورد خودش میگوید یا شخص دیگری؟

اشعیا 53؛ اعمال
رسولان 27:8، 30-34

همانطور که شما میدانید، کتاب اشعیا حدود 800 سال پیش نوشته شده است. تمام 53 باب این کتاب تنها یکی از بسیار نبوت هایی است که در مورد مسیح شده است. در نبوت ها آمده است که مسیح ” تحقیر شده و طرد میشود.“

تو از اورشلیم می آیی و همانطور که میدانم، عیسی معجزات عظیمی انجام داد اما رهبران مذهبی ما آن را رد کردند.



اشعیا نبوت کرد که عیسی رنج های
بزرگی خواهد دید و تا فدیة گناهان ما بشود.
در آیه 5ام چنین میفرماید: در حقیقت او بجای
گناهان ما تنبیه و مجازات شد.

من آیه 6 را بسیار دوست دارم، در آنجا چنین
میفرماید: ”ما همچون گوسفندانی که آواره شده باشند، گمراه
شده بودیم؛ راه خدا را ترک کرده به راه های خود رفته بودیم.
با وجود این، خداوند تقصیر ها و گناهان همه ما را به حساب او
گذاشت.“ این آیه به ما میگوید که تمام انسان ها راه خدا را ترک
کرده و به مسیر گناه آلود خود رفته اند، اما خدا گناهان ما را بر
دوش عیسی گذاشته است. در واقع او به خاطر نا
اطاعتی های ما مرد و فدا شد.



آیه 7 در مورد زمانی است که
عیسی در برابر قضات ایستاد و از
خودش دفاع نکرد.






در آیه 8 آمده است: به ناحق او را به مرگ محکوم کرده، کشتند و مردم نفهمیدند که او برای گناهان آنها بود که کشته میشد بلی، او به جای مردم مجازات شد.



آیه 9 میفرماید: او را در قبر مرد ثروتمند و گناهکاری گذاشتند. و آیه 9 به ما میگوید: از او هیچ خطایی سر نزده بود و هیچ گناهی انجام نداده بود و این خواست خداوند بود که او رنج بکشد و بمیرد. او جانش را قربانی کرد تا آمرزش گناهان به ارمغان آورد.



آیه 10 در مورد رستاخیزی، قیام
و خدمات او در آینده میگوید.


و بسیاری دیگر از نبوت ها به
ما میگویند که عیسی بعد از قیام از مردگان در
تخت پادشاهی در دست راست خدای پدر خواهد
نشست، بعد از اینکه ما بمیریم، ما نیز همراه او
خواهیم ایستاد و آنچه را که زندگی کردیم به
او گزارش خواهیم داد.

اشعیا 10-53:3؛ اعمال رسولان 8:35؛ رومیان 2:16؛ 2 قرنتیان 5:21



من بارها شنیده ام که کاهنان و کاتبین در مورد نبوت هایی که در مورد مسیح است صحبت میکنند. چرا بسیاری از آنها مسیح را رد کردند؟

بعضی از کاهنان و کاتبین آنها را پذیرفتند و زمانی که نبوت ها را به دیگران یادآوری کردند مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. یهودیان میخواستند که مسیح آنها را از سلطه رومیان آزاد کند و آنها را بکشد نه اینکه آنها را از لعنت گناه برهاند. آنها میخواستند پادشاهی و سلطنت کنند اما آنها نمیخواستند خداوند حاکم قلب های آنان باشد.



آیا نبوت های دیگری هم وجود دارد که عیسی آنها را به کمال رسانده باشد؟

مزامیر 22 در مورد مرگ او بر صلیب پیشگویی کرده است.

آیا مزامیر 1000 سال پیش نوشته نشده است، قبل از اینکه کسی از روش مصلوب کردن برای بالاترین مجازات استفاده کند؟



بله، اما خداوند همه چیز را قبل از اینکه اتفاق بیافتد، میدانست و بیش از 340 نبوت در مورد مسیح وجود دارد. به همین دلیل است که ما میدانستیم عیسی همان مسیح است و تنها شخص حقیقی است که از طرف پدر آسمانی به روی این زمین آمده فرستاده شده است.

در مزامیر آیه 16:22 به ما میگوید که دست و پاهای او را با میخ سوراخ خواهند کرد. و در هنگام مصلوب شدن او، همینطور شد. آیه 14 از مزامیر 22 میفرماید که او تشنه خواهد شد و در زمان مرگ او تمام بندهای استخوان هایش از هم جدا خواهد شد.

در مزامیر 20:34 میفرماید زمانی که او مصلوب میشود، حتی یک استخوان او هم شکسته نخواهد شد. همانطور که میدانی مرسوم است که استخوان افرادی را که مصلوب شده اند را بشکنند، اما عیسی قبل از اینکه استخوان او را بشکنند، مرده بود.

مزامیر 6:22، 17-18، 10:16، 20:34؛ اشعیا 6:50؛

زکریا 10:12

مزامیر باب 22 آیه 17 اینچنین پیشگویی میفرماید، آنها به بدن عریان او نگاه خواهند کرد و در آیه 18 میفرماید رخت او را در میان خود تقسیم کردند و بر ردای او قرعه انداختند.

همچنین در زکریا 10:12 میفرماید که دستان او سوراخ شده و یهودیان جای زخم آنرا خواهند دید. اشعیا 6:50 میگوید به کمر او شلاق و به صورت او سیلی خواهند زد.

مزامیر 10:16 به ما اینچنین میگوید، بدن دفن شده ی قبل از اینکه فاسد شود بیرون خواهد آمد. پیشگویی ها به ما میگویند که یکی از دوستان او به او خیانت خواهد کرد و آن خیانتکار خود را حلق آویز خواهد کرد و در نتیجه جسد او سقوط خواهد کرد و خون او در مزرعه ای خواهد ریخت که بعداً از آنجا برای دفن غریبه ها استفاده خواهد شد.

تمام این موارد و بسیاری دیگر از نوبت ها به وقوع پیوست و کامل شد. در اینجا هیچ سوالی باقی نمی ماند که عیسی ناصری همان مسیح، نجات دهنده تمام دنیا است.

من ایمان دارم که عیسی همان
مسیح است. او همان برّی وعده داده
شده است که بخاطر گناهان ما قربانی میشود.
دیگر نیاز نیست ما قربانی بدهیم. عیسی دری
به سوی خداوند است. من شاگرد عیسی
خواهم شد.





اینجا آب هست!
چه چیزی مانع
تعمید من خواهد
شد؟

اگر تو با تمام قلبت به عیسی
ایمان داری، تو را تعمید خواهیم
داد.


وه! اما من به او
ایمان دارم!

من تو را در نام خداوند و
نجات دهنده مان عیسی
مسیح تعمید میدهم.





جلال بر خدا!



آن مرد کجا
رفت؟

او ناپدید شد!

مطمئناً خداوند به او
در جای دیگری نیاز دارد. بیا تا
به اتیوپی برگردیم و آنچه را که
در مورد مسیح آموختیم به ملکه
بگوییم.

کلیسایی در اتیوپی تشکیل شد و تا آن دنیای مدرن امروزی ادامه
یافت تا اینکه بسیاری از مسیحیان بوسیله مسلمانان کشته شدند.



فصل 13:

به سرتاسر
جهان


مسیحیان به دلیل ترس از جانشان،
به صورت مخفیانه با یکدیگر ملاقات
میکردند، تا از کلام خدا بشنوند و
سرودهای پرستشی بخوانند.



دوستان عزیز، خداوند
ما دچار رنج و زحمت شد تا
گناهان ما را به خود بگیرد. پس
هیچ جای تعجبی ندارد که ما نیز
برای او دچار زحمات بشویم. پس
تعجب نکنید که شما این رنجها
را تجربه میکنید.

عیسی گفت: "اگر کسی میخواهد شاگرد
من بشود باید صلیب خود را بردارد و مرا پیروی
کند." این آیه به این معنی است، اگر ما برای این
کار خوانده شده ایم، باید صلیب خود را بر دوش
بکشیم و حتی جان خود را فدا کنیم. در مزامیر
باب 22 کلام خدا چنین میفرماید...





خدایا به ما کمک
کن. این شائول
قاتل است.

همانجا که هستید بمانید! این
مذهب غریبه غیر قانونی است. شما نسبت به
اجداد و قوم ما بی حرمتی کردید و کافر هستید.
ای احمق ها! یا از اعتقادات خود برمیگردید یا
کشته میشوید.

رهبر آنها را دستگیر
کنید. او مثالی برای آنها
خواهد شد.

ما همه در انتظار مسیح هستیم. چرا شما یک نجار مرده را پرستش میکنید؟

خداوند ما عیسی زنده است و او خالق تمام هستی است.

اگر زن تو را به زندان بیا نوازیم تا در آنجا پیوسد، حتما طرز حرف زدنت را عوض خواهی کرد.






نه! کاری با هم سرم
نداشته باشید!

تپ!

این هم یکی دیگه از
دوستان مسیح.

ما میدانستیم، اگر مسیحی
باشیم ممکن است چنین
چیزی برای ما اتفاق بیافتد.






اینها کار آن شائول فریسی
است. او از مسیحیان نفرت دارد
و آنها را سلاخی میکند.

بله، ما باید برای او دعا کنیم
تا خدا قلب او را لمس کند تا
بتواند حقیقت را ببیند.

شائول پر از
نفرت است.

به یاد بیاورید،
بعضی از ما در ابتدا
شک داشتیم.



شائول ، من فکر میکنم تو
اورشلیم را از این فرقه پیروان مسیح
پاک کرده ای.

نه، هر چه بیشتر ما آنها را میکشیم و به
زندان میاندازیم، تعداد آنها بیشتر میشود. آنها
به شهرهای دیگر پراکنده شده اند. کنیسه ها و
عبادتگاه های شهر دمشق پر از مسیحیان است.




من به تو معرفی نامه ای
میدهم تا بتوانی به دمشق بروی
و مسیحیان را دستگیر کنی.

من همین حالا
حرکت میکنم.


شائول نزد خود فکر میکرد که وظیفه ای او است که از مذهب و قوم خود در برابر اعتقادات دیگر محافظت کند. اما او میدید که مسیحیان آرامش و اعتماد به نفس خاصی دارند، و این موضوع او را اذیت میکرد.

ناگهان نوری خیره کننده از آسمان
ظاهر شده و گرداگرد شائول تابید.

A man in a dark, long-sleeved tunic and a cap is riding a brown horse. He is leaning forward, holding the reins tightly, and his expression is one of intense fear or panic. The horse is galloping, indicated by motion lines around its legs and the background. A large, white, jagged speech bubble is superimposed over the scene, containing Persian text.

شائول، شائول، چرا مرا
رنج میدهی؟

اسب شائول بسیار ترسیده بود و او
را بر زمین انداخت و فرار کرد.




آقا شما کیستید که من
شما را رنج میدهم؟

من عیسی هستم، همان
کسی که تو به پیروان من
آزار میرسانی.

آقا، از من
میخواهد چه
کار کنم؟

اکنون برخیز و به شهر برو و
منتظر دستور من باش.




آیا شما صدا را
شنیدید؟

بله، اما من
نتوانستم بفهمم
چه چیزی
میگوید.

من هم نتوانستم بفهمم. صدای
او مانند رعد و برق بود.

من نمیتوانم بینم! به من
کمک کنید. من نمیتوانم
بینم. مرا به شهر ببرید.

آن صدای
خدا بود!



نام من حنانیا است. عیسی با من در رویا
سخن گفت و فرمود تا نزد تو بیایم و او تو
را بینا خواهد کرد.

بله من نابینا
هستم.

در نام عیسی مسیح بینا
شو.




من میتوانم ببینم! و
آیا تو میگویی عیسی اینکار
را انجام داد؟ در مورد عیسی
بیشتر به من بگو.




حنانیا، پیشگویی هایی را در
آیات کتاب مقدس در مورد
عیسی به شائول نشان داد.

خداوند نام شائول را
به پولس تغییر داد.

اعمال رسولان 7:9-17




بله، من چقدر احمق بودم. تمام این مدت
تمام اینها در کتاب مقدس بودند. غیرتی که
برای مذهبم داشتم مرا کور کرده بود. من
میخواهم تعمیم بگیرم و پیرو مسیح بشوم.



من میتوانم بفهمم چرا شما شک دارید. من نیز، ایمان نداشتم، اما به شما میگویم که عیسی ناصری تمام نبوت هایی را که در مورد مسیح بود، به انجام رسانده است.

اما بزرگترین دلیل برای اثبات این موضوع، قیام او از میان مردگان است.


شائول که نام او به پولس تغییر کرده بود، به مرد جدید با پیامی جدید تبدیل شده بود. او دیگر نمیخواست مسیحیان را بکشد. او میخواست دیگران را ترغیب و تشویق کند تا به عیسی مسیح ایمان بیاورند.




تو چطور احمقی هستی؟ چطور
عیسی اجازه داد تا بوسیله دشمنان
ما کشته شود؟

او برّه خداوند بود
که برای گناهان ما
قربانی شد.

خداوند همچنین در میان
غیر یهودیان کار میکرد.
یک افسر رومی بود که
خداوند را در دعاهایش
میطلبید.



خداوندا، من میدانم تنها تو خدا
و خالق تمام انسان ها هستی. مذهب
مردم من فاسد است و به من هیچ
آرامشی نمیدهد. راه خود را به من نشان
ده و من به آن راه خواهم رفت.



چه شد؟ تو چه کسی
هستی؟ تو از کجا
آمدی؟

دعای تو شنیده شده. خداوند مرا فرستاده
است. چند نفر را به یافا به خانه شمعون پطرس
بفرست تا به دیدن تو بیاید. او در خانه شمعون
چرم ساز که خانه اش در کنار دریاست، میهمان
است. پطرس نزد تو خواهد آمد و حقیقت را در
مورد خداوند به تو خواهد گفت.


خداوند از طریق خون
خود که در صلیب ریخته شد،
صلح و آرامش را به ثمر آورد.

پطرس، ارباب ما مرد نیکو و خداترسی است، اما او
مشکلات زیادی دارد. او همیشه دعا میکند و به فقرا
پول میدهد ولی او در قلبش احساس آرامش ندارد.

این به چه معنی است؟

من آن را به افسر شما
توضیح خواهم داد.





افسر رومی، پطرس را در
جلوی در ملاقات کرد و در
جلوی او زانو زد.

برخیز، احتیاجی به این کار
نیست. من هم مانند تو یک انسان
هستم. همه را جمع کن و من خبر
خوش را به شما خواهم گفت.



امروز، روز بسیار بزرگی
است. خداوند پطرس را فرستاده،
او یکی از شاگردان عیسی است
و او درباره عیسی به ما خواهد
گفت.

بله، من همراه عیسی به مدت سه سال و نیم راه
رفتم و زندگی کردم. من او را دیدم که مصلوب شد و بعد از اینکه از
مردگان قیام کرد، او را دیدم. پس از برخاستن او از میان مردگان، 500
نفر از ما نزد او جمع شده بودیم تا از او بشنویم. او با ما غذا خورد و
ما او را لمس کردیم. او به ما آموخت تا دشمنان خود را دوست داشته
باشیم و برای کسانی که ما را آزار میدهند، دعا کنیم. او
روح خود را فرستاد...

افسر گرنیلیوس و تمام اهل خانه او به
پیام خوش عیسی مسیح ایمان آوردند
و در همان روز تعمید گرفتند.




اعمال رسولان 20:9-22، 1:10-27، 38-41

پولس به کنیسه انطاکیه رفت و در روز
سبت برای یهودیان موعظه کرد.

شما مرا میشناسید. من به مسیحیان تا
حد مرگ آزار میرساندم، اما عیسی با نور بسیار
خیره کننده ای بر من ظاهر شد، و با صدایی که
شبيه به رعد و برق بود به من گفت که کلام او را
موعظه کنم. من در آیات کتاب مقدس در مورد
مسیح جستجو کردم و دیدم که عیسی تمام
نوبت ها را کامل کرده است.






خداوند فرمود که از نسل داود نجات
دهنده ی اسرائیل خواهد آمد و رهبران
مذهبی در اورشلیم او را محکوم به مرگ
کردند. در مزامیر باب 2 نوشته شده است
از امروز من پدر تو شده ام، و تو پسر من
هستی.

در آیه ی دیگری در کتاب مزامیر
میفرماید، با اینکه او میمیرد اما خداوند اجازه
نمیدهد بدن آن قدّوس خداوند فاسد شود. این یک
نبوت دیگر است. بدانید که در عیسی ، شما کاملاً
از گناهانتان آزاد میشوید، این کاری است که حتی
موسی نتوانست انجام دهد.






خداوند عیسی را
فرستاد تا نوری برای
غیر یهودیان و نجات
دهنده تمام قوم ها
باشد.

غیر یهودیان! غیر
یهودیان ناپاک هستند.
آنها نمیتوانند در سرنوشت
ایمان یهودیان شریک
باشند.

ای کافر! عیسی پسر حلال
زاده نبود. گزارشاتی هست از
اینکه، مادرش قبل از ازدواج
آبستن بوده.



تو بخاطر ارتداد و کفر
گویی باید سنگسار شوی.

از آنجایی که شما خبر خوش زندگی
ابدی را رد کردید، ما پیام خود را به
غیر یهودیان میبریم، درست همانطور
که انبیاء پیشگویی کرده بودند.

زمانی که برای پولس
مشخص شد که یهودیان،
مسیح را رد خواهند
کرد، او تمرکز و تلاش
خود را بر قوم های غیر
یهود گذاشت.

جلال بر خداوند و پسر
او عیسی. نجات برای غیر
یهودیان آمده است!

پولس، مرا
تعمید بده!

به ما بیشتر در مورد
نبوت ها و پیشگویی
هایی که در رابطه با
عیسی شده است بگو.

بسیاری از غیر یهودیان به پیام
خوش انجیل ایمان آوردند و در
فیض خداوند زندگی کردند.

یهودیان خشمگین شدند و پولس و بارنابا را به خارج از شهر بردند و آنها را تهدید کردند، اگر به شهر برگردید شما را خواهیم کشت. سپس پولس و بارنابا به آسیا رفتند و پیام خوش را به همه اعلام میکردند.



بارنابا، اگر من افتادم، تو
نایست و به دویدن ادامه بده.



در قونیه، یهودیان پولس را تا حد
مرگ سنگسار کردند و او را به
بیرون از شهر بردند.

خدایا ایشان را
ببخش. آنها پولس
را کشتند.

اما خداوند معجزه کرد
و پولس برخواست.

پولس، من فکر کردم
تو مُردی!

هنوز نه، خداوند به من چیزهای بسیاری
نشان داد و من برای نام او رنج ها خواهم
کشید.





جلال بر تو باد، ای خداوند. نام تو را
میستاییم و تو را پرستش میکنیم.

در شهر فیلیپی واقع در مقدونیه، به پولس و سیلاس
39 ضربه شلاق زدند و آنها را به زندان انداختند. حتی
با اینکه رنج میدیدند، قلبشان پر از شادی بود و در
نیمه شب برای خداوند سرودهای پرستشی میخواندند.



آاااه! عیسی
خداوند است!



همانطور که پولس از شهری به شهر دیگری میرفت، پیام انجیل را موعظه میکرد، سه بار کشتی او غرق شد.




یکبار به او مدت یک شبانه روز در آب بود، تا اینکه کشتی که از آنجا میگذشت، او را از آب گرفت.

راهزنان معمولاً به پولس حمله میکردند.




اما او همچنان به موعظه انجیل ادامه میداد.

پولس از مریضی، سرما، گرما و گرسنگی و سختی مسافرت هایش به قسمت های مختلف دنیا رنج میبرد تا در مورد عیسی با مردم صحبت کند.



خداوندا این بدن را شفا بده تا
من بتوانم به شهر بعدی بروم و
موعظه کنم.

پولس، شهر به شهر میرفت و در مورد بت پرستی اخطار میداد و به مردم در مورد پیام خوش عیسی مسیح میگفت.



شما همگی از بت پرستی دست کشیده و به سوی خدای زنده برگشته اید. پس خدای پدر همه ی شما نه از طریق شریعت بلکه فقط بخاطر ایمان به عیسی مسیح و از طریق خون او پارسا و بیگناه شمرده است. پس اکنون شما به خانواده خداوند تعلق دارید و جزو بدن مسیح هستید.

جلال بر خداوند!



این اشعیا هیچ وقت به من آرامش ندادند.

زمانی که مردم به خداوند ایمان آوردند، تمام بت ها و طلسم های جادوگری خود را ترک کردند. هرچیزی را که مربوط به مذهب یا گناهان ایشان بود را در آتش انداختند. به مدت بیست سال در تمام دنیا ایماندارانی بودند که خداوند را از طریق عیسی مسیح پرستش میکردند.

1 قرن 10:14، 12:12-13، 18؛ 2 قرن 11:25؛ غلاطیان 2:16؛ افسسیان 2:19

عیسی به شاگردان اخطار داده بود ” شما را برای شکنجه و کشتن تسلیم خواهند نمود و تمام جهانیان به خاطر ایمانی که به من درید، از شما متنفر خواهند بود و بسیاری ایمان خود را از دست خواهند داد و یکدیگر را تسلیم دشمن نموده، از هم متنفر خواهند شد. انبیای دروغین زیادی برخوردارند خاست و بسیاری را گمراه خواهند نمود. شرارت به قدری زیاد میشود که محبت آدمیان نسبت به یکدیگر سر خواهد شد. اما هر کس تا آخر پایدار بماند نجات خواهد یافت.





پدر، آنها بخاطر کاری
که با ما میکنند مجازات
نکن.

وقتی که تمام افرادی که عیسی را دیده بودند،
پیر شده بودند، کلیسا در سرتاسر امپراطوری
روم گسترش یافته بود، و رومیان دنبال مسیحیان
میگشتند و آنها را تا حد مرگ اذیت و آزار
میرساندند. اگر ایمانداران مسیح را انکار نمیکردند
آنها را در صحنه مسابقه در گودال شیرها و ببرها
میانداختند تا مردم تکه تکه شدن آنها را ببینند.

آااار!

نه!



بعضی وقتها، مسیحیان به وسیله گلا دیاتورهای رومی کشته میشدند. مردم از اینکه میدیدند آنها ایمان خود را انکار نمیکنند، شگفت زده میشدند. آنها حاضر بودند تا برای عیسی بمیرند.



عیسی قبل از مرگش در
مورد معبد خدا نبوت
کرده بود:

آیا این معبد را
میبینید؟ من به شما
میگویم که این معبد
خراب شده و حتی
سنگ بر روی سنگ
دیگری قرار نخواهد
گرفت.

چهل سال بعد، در سال 70 پس از میلاد مسیح، رومیان به شهر رفتند و معبد را از بین بردند. زمانی که چوب های داخل ساختمان معبد آتش گرفتند، طلاهای معبد ذوب شده بین سنگ های کف زمین و مصالح رفتند. همانطور که رومیان تلاش میکردند تا آن طلاها را بدست بیاورند، تمام سنگ ها را برداشتند. نبوت عیسی به وقوع پیوسته بود.

یهودیان در اورشلیم و اسرائیل که از این جنگ نجات پیدا کرده بودند به کشورهای غیر یهودی فرار کردند که تا همین زمان بسیاری از فرزندان آنها در آنجا زندگی میکنند.



ما به خانه برادرم در سوریه خواهیم رفت.

مسیحیان یهودی نیز به کشورهای دیگر فرار کردند و در آنجا پیام خوش انجیل عیسی مسیح را موعظه میکردند و کلیسا رشد میکرد.

به هر کجا که فرار میکردند، در آنجا
ایماندارانی بودند که به آنها خوش آمد
بگویند و آنها را کمک کنند.

ما هیچ
جای دیگری
برای رفتن
نداشتیم.



در مورد اتفاقات وحشتناک
در اورشلیم شنیده ایم. شما
میتوانید نزد ما بمانید.

رسولان عیسی به موعظه انجیل و قیام عیسی مسیح تا زمان مرگشان ادامه دادند. یکی پس از دیگری کشته میشدند. همه ی آنها شجاعانه جان خود را از دست میدادند، زیرا میدانستند که خانه ی بهتری در آسمان دارند.



بعضی از آنها به
دست رومیان
مصلوب شدند.

تعدادی دیگر زنده
زنده دریده شدند.

بعضی سنگسار شدند.

بعضی غذای حیوانات
درنده شدند.

تعدادی را سر
از تنشان جدا
کردند.





بعضی در روغن داغ گذاشته شدند.

پطرس به
صورت وارونه
مصلوب شد.

من لایق نیستم تا مانند تو
ای خداوند بمیرم.

من به مکان بهتری میروم.
باشد که خداوند شما را
ببخشید.

تمام آنها در ایمان خود تا لحظه مرگ پایدار و
استوار ماندند. آنها میدانستند که بدن جدید و
خانه ی بهتری در انتظار آنهاست.

شصت سال بعد از رستاخیزی مسیح، یوحنا تنها رسولی بود که باقی مانده بود. او به جزیره ای به نام پطموس تبعید شده بود. روح، یوحنا را به آسمان برد و در آنجا خداوند وقایع آینده را به او نشان داد.



یوحنا، من وقایعی را در آینده اتفاق خواهند افتاد را به تو نشان خواهم داد. آنچه را که میبینی در کتابی بنویس و آنرا به هفت کلیسا در آسیا بفرست.



وقتی زمان های آخر نزدیک شود، عیسی مسیح برمیگردد و قبر تمام کسانی که به او ایمان داشتند را خواهد گشود و همه ایمانداران زنده خواهند شد. سپس همه با خداوند عیسی مسیح ملاقات کرده و به سوی آسمان رفته و تا ابد در حضور او زیست خواهند کرد.



در زمان های آخر، وقایع وحشتناکی اتفاق خواهد افتاد و در آن زمان خداوند به زمین خواهد آمد. آتش از آسمان خواهد آمد و بلاهای دیگری خواهد بود که بیشتر مردم روی زمین را از بین خواهد برد.



شخصی خواهد آمد که مدعی خواهد شد که مسیح است و او بسیاری را فریب خواهد داد. او باعث خواهد شد که مردم وفاداری خود را با گذاشتن علامتی در پیشانی، یا در پشت دست راستشان، وفاداری خود را به او و دولت او نشان دهند.



هر کسی که علامت را نداشته
باشد، اعدام خواهد شد. برای
آنانی که بر روی زمین باقی
مانده اند، زمان های پر از رنج
و بسیار سختی خواهد بود.

1 تسالونیکیان 4:14، 16-17؛ 2 تسالونیکیان 4:2-3؛

مکاشفه 9:1، 11، 13-18، 16:13، 4:20

همانطور که نبوت شده است،
عیسی مسیح در زمان های آخر
خواهد آمد.

او با تمام جلال
و قدرت خود
خواهد آمد، نه
مانند انسان فانی.
آسمان باز خواهد
شد و او سوار بر
یک اسب سفید
پایین خواهد آمد.



او مانند خورشید درخشان خواهد بود و بر
سرش تاج های فراوان خواهد داشت. در
دستش هفت ستاره خواهد داشت و در
دهانش شمشیر حقیقت را خواهد داشت.

او با شیطان مقابله خواهد کرد و او را برای همیشه به دریاچه ی گوگرد و آتش افکنده، تا همیشه در آنجا بماند، تا دیگر انسان را فریب ندهد. عیسی مسیح، دشمن آخر خود، مرگ را به دریاچه آتش خواهد انداخت و پس از آن دنیای جدیدی شکل خواهد گرفت.



خداوند افرادی را که به پسر او ایمان آورده اند را گرد هم خواهد آورد و به آنها زندگی جدید ابدی در روی زمین جدید خواهد داد. خداوند تمام اشک ها را پاک خواهد کرد و دیگر مرگ، غم، گریه و یا دردی وجود نخواهد داشت. همه چیزهای کهنه در گذشت و همه چیز نو خواهد شد. عیسی مسیح به عنوان پادشاه و نجات دهنده در یک دنیای آزاد از مرگ و گناه، تا به ابد بر مردم پارسا و عادل حکومت خواهد کرد.

1 تسالونیکیان 4:16؛ مکاشفه 1:16، 21-19:11،

15-20:10، 4-21:1



انجيل عيسى مسيح براي
2.000 سال موعظه شد.
عيسى پيشگويي کرد
که پيام پادشاهي او به
تمام دنيا خواهد رسيد تا
تمام قوم ها، طايفه ها و
خانواده ها پيام خوش را
بشنوند.

تنها یک خدا وجود دارد
و او فقط یک پسر دارد.
تنها یک ایمان و یک کتاب
مقدس وجود دارد. فقط
یک راه وجود دارد تا بعد از
این حیات به بهشت رفت.
عیسی راه، حقیقت و حیات
است. درست همانطوری
که بسیاری از مردم از تمام
ملیت ها آن را یافته اند.

انجیل عیسی مسیح با دیگر مذاهب دنیا کاملاً متفاوت است و با زور، فشار و تهدید به کسی تحمیل نشده است. عیسی مسیح به پیروانش آموخت که حتی دشمنان خود را دوست بدارید و با همه در صلح و آرامش باشید و پُر از شادی باشید و سرودهای پرستشی بخوانید. امروزه، مسیحیان با هر ملیت یا هر زبانی، به دلیل بخشیده شدن گناهانشان و حیات ابدی، شادی میکنند.



اگر چه حدود 2.000 سال از قیام مسیح از مردگان گذشته است و همچنان افرادی هستند که مژده پیام خوش انجیل را نشنیده اند. شخصی باید به آنها بگوید.


داستان جدیدی از داوری



”و درست همانگونه که به حکم خداوند، انسان یک بار می میرد و بعد از آن نوبت داوری میرد.“



آیا تو فرشته هستی؟
مرا کجا میبری؟



من حدس میزنم که خداوند
اعمال خوب و بد مرا خواهد
سنجید.

او دارد در کتاب برّه میبیند که آیا اسم
تو در آن نوشته شده است یا نه.




”سپس مرده ها را دیدم که از بزرگ و کوچک در برابر خدا ایستاده اند. دفترها یکی پس از دیگری گشوده شد تا به دفتر حیات رسید. مردگان همگی بر طبق نوشته های این دفترها محاکمه شدند.“



جان دوو، شما
میتوانید به تخت
پادشاهی نزدیک
شوید.

”خداوند افکار و انگیزه های مخفی
انسان را از طریق عیسی مسیح مورد
داوری قرار خواهد داد.“



جان دوو، امروز، روز دادخواست
تو است. شما متهم به مرتکب شدن تعداد
زیادی گناه هستید. چگونه آن را اظهار
میکنید و به آن پاسخ میدهید؟

من گناهان بسیار کوچکی
مرتکب شده ام، اما من انسان
خوبی بودم؛ از هر کسی که مرا
میشناسد میتوانید پرسید.



تمام کلمات، تمام اعمال و
حتی گناهان مخفی تو ثبت
شده است.

رومیان 2:6، 16؛ مکاشفه 12:20



کتاب او را بیاورید.



زندگی
جان
دوو

نام من بر آن
کتاب نوشته
شده است!

زندگی
جان
دوو



فهرست گناهان

1-48 دروغ گویی

49-74 شهوت

75-91 نفرت

92-115 طمع

116-132 بت پرستی

133-175 غرور

176-204 زنا

205-250 بی ایمانی

251-271 شکم پرستی

272 قتل

اعمال همجنس گرایی




کتاب تو نشان میدهد که
تو گناهان زیادی مرتکب
شده ای.




از هر کسی که مرا
میشناسد، پرسید؛ من مرد
خوبی بودم.


”او نه به خاطر خوبی و پاکی
ما، بلکه فقط در اثر رحمت
و دلسوزی که نسبت به ما
داشت، ما را از گناهانمان
شست و ظاهر ساخت.“




آیا وقتی دروغ می
گفتی مرد خوبی
بودی؟

A man with a beard and a green jacket is looking at a smartphone. In the background, a group of people are playing soccer on a field.

آیا وقتی اعمال شهوت
آلود انجام میدادی مرد
خوبی بودی؟


A man in a brown jacket is shouting and pointing his finger at a man sitting in a chair. The background shows an indoor setting with a window.

آیا وقتی بشدت
خشمگین بودی، مرد
خوبی بودی؟




اما من هیچ گناه بدی
مرتکب نشدم. من مرد مذهبی
و معتقدی بودم.

همچنان بهانه می
آوری. تمام گناهان بد
هستند.



همه کسانی که مرتکب
گناه شدید، از من دور
شوید: من هرگز شما را
نمیشناختم.



اوه خدایا ، این نمی
تواند اتفاق بیفتد!

من متاسفم. الان دیگر
خیلی دیر شده تا خدا را
صدا بزنی.

آه ای!



فرشتگان آمده انسانهای بد را داخل آتش خواهند افکند که در آنجا گریه خواهد بود و فشار دندانها بر هم. متی 50-49:13




تخت داوری مسیح

”عیسی به او فرمود:
من زندگی جاوید و
حیات هستم، هر که
به من ایمان داشته
باشد، اگر حتی مانند
دیگران همیرد، بار دیگر
زنده خواهد شد.



زندگی خوبی بود. من نجات دهنده خودم
را خواهم دید. به دوست داشتن مسیح ادامه
بدهید. من شما را در بهشت خواهم دید.





نام تو در کتاب
حیات نوشته شده
است.

”زیرا روزی را معین
فرموده است که در
آن مردم این دنیا را
بوسیله شخص مورد
نظر خود با عدل و
انصاف داوری کند.
خدا با زنده کردن این
شخص از مردگان، وی
را به ما شناسانیده
است.“



اعمال رسولان 31:17



آفرین، خدمتگزار خوب
و وفادار من. بیا و در شادی
خداوند خود شریک شو.



”خوب و شر“ کتاب گرافیکی و مصور
نهایی کتاب مقدس است تا نظر هر
خواننده ای در هر سن را به کتاب مقدس
جلب کند. بیشتر مطالب موجود در ”خوب
و شر“ به طور مستقیم از کتاب مقدس نقل
نشده است بنابراین ما شما را تشویق می
کنیم که منابع مربوط به کتاب مقدس را
در پایین هر صفحه بخوانید و آنها را در
کتاب مقدس جستجو کنید..

کپی رایت © 2008،
2016 توسط مایکل
مروارید. کلیه حقوق
محفوظ است.

مؤلف : مایکل پرل

نقاش: دنی بولانادی

رنگ آمیزی: کلینت کرلی



<https://goodandevilbook.net/>